

نمایش

۶۲

فصل نامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
دوره هفدهم / شماره ۳ / بهار ۱۳۹۵



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

مدیر مسئول: محمد ناصر
سر دبیر: مسعود جوادیان
مدیر داخلی: محمد حسین معتمد
هیئت تحریریه: دکتر فرج الله احمدی
مسعود جوادیان
دکتر عطاء الله حسینی
دکتر عبدالرسول خیراندیش
دکتر نیره دلیر
دکتر نصر الله صالحی
دکتر طوبی فاضلی پور
دکتر حسین مفتخری
ویراستار: جعفر ربانی
طراح گرافیک: مهسا قباچی
نشانی مجله:

تهران صندوق پستی ۶۵۸۵-۱۵۸۷۵
تلفن امور مشترکین: ۷۷۳۳۵۱۱۰ و ۷۷۳۳۶۶۵۶

نمبر: ۸۸۳۰۱۴۷۸
تلفن مجله: ۹-۸۸۳۱۱۶۱

داخلی: ۲۳۷
پیام گیر نشریات رشد:
۸۸۳۰۱۴۸۲-۸۸۳۲۳۲۲
پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۷

roshdmag:
مدیر مسئول: ۱۰۲
دفتر مجله: ۱۱۳
امور مشترکین: ۱۱۴

پیام نگار: tarikh@roshdmag.ir
وبگاه: www.roshdmag.ir
چاپ: شرکت افست (سهام عام)
شمارگان: ۴۵۰۰ نسخه

یادداشت سردبیر / یورش مغولان؛ بگویم یا نگویم؟! / ۲

معلم باید بینش تاریخی داشته باشد! (گفت و گو با دبیرانی از خراسان) / سیدحسین رضوی خراسانی / ۴

اقدامات دولت و مجلس دوم پس از بازگشت محمدعلی میرزا / صمد شاکر / ۱۲

تاریخ و صاف / مسعود فرشیدنیا، سوسن رحمانیان / ۱۷

تدریس تاریخ با شیوه عبرت آموزی قرآن / سکینه سلیقه دار / ۱۸

اشتراکات فرهنگی و تاریخی ایرانی ها و هندی ها بر اساس مطالعات اسطوره شناسی / شیرین احمدی / ۲۰

جشن های ایرانی در تاریخ بیهقی / رضا شاهملکی / ۲۶

کوه تسیخه و یک واقعه تاریخی / ناهیدقلانی / ۳۲

یادی از افشین پرتو / دکتر فریدون شایسته / ۳۳

ادبیات انتقادی در عصر قاجار / سهیلا نعیمی / ۳۴

عیاری، جوانمردی و پهلوانی در تاریخ ایران / محمد نادری / ۴۰

بندر سیراف / لیلا عباسی مکوند / ۴۹

تاریخ در تصویر / ۵۲

فضل بن سهل سرخسی / امین فرامرزی / ۵۴

مبارزی که با چشمان باز تیرباران شد! / محمدحسین اصانلو / ۵۹

ایل نقر در گذر تاریخ / قاسم شهبازی / ۶۲

زمینه های رویکرد سیاسی نیروهای مذهبی در آغاز دهه سی / فاطمه فرهمند / ۶۹

از میان نامه ها / دکتر مهناز سرپیشگی / ۷۱

نشست نقد و بررسی کتاب غلامان خاصه، نخبگان نوحاسته دوران صفوی / محمد بیطرفان / ۷۲

لشکرکشی اسکندر به ایران / اکرم علیخانی / ۸۰

قابل توجه نویسندگان و مترجمان:

● مقاله هایی که برای درج در مجله می فرستید، باید با اهداف و رویکردهای آموزشی تربیتی فرهنگی این مجله مرتبط باشند و نباید قبلاً در جای دیگری چاپ شده باشند. ● مقاله های ترجمه شده باید با متن اصلی همخوانی داشته باشند و متن اصلی نیز همراه آن باشد. چنانچه مقاله را خلاصه می کنید، این موضوع را قید بفرمایید. ● مقاله یک خط در میان، در یک روی کاغذ و با خط خوانا نوشته یا تایپ شود. مقاله ها می توانند با نرم افزار word و بر روی CD و یا از طریق رایانامه مجله ارسال شوند. ● نشر مقاله باید روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه های علمی و فنی دقت لازم مبذول شود. ● محل قراردادن جدول ها، شکل ها و عکس ها در متن مشخص شود. ● مقاله باید دارای چکیده باشد و در آن هدف ها و پیام نوشتار در چند سطر تنظیم شود. ● کلمات حاوی مفاهیم نمایه (کلید واژه ها) از متن استخراج و روی صفحه ای جداگانه نوشته شوند. ● مقاله باید دارای تیترا اصلی، تیتراهای فرعی در متن و سوتیتر باشد. ● معرفی نامه کوتاهی از نویسنده یا مترجم پیوست شود. ● مجله در رد، قبول، ویرایش و تلخیص مقاله های رسیده مختار است. ● مقالات دریافتی بازگردانده نمی شود. ● آرای مندرج در مقاله ضرورتاً مبین رأی و نظر مسئولان مجله نیست.



یورش مغولان بگوئیم

از مراکز فرهنگی ایران نیز، نگاه سرزنشگرانه ایرانیان فرهیخته را دیدم. همان گونه که گفتم این نگاه را در میان همکاران دانشگاهی دانش آموخته تاریخ نیز می بینم. مومیایی های تاریخ در ترکستان شرقی با عمر بیش از سه هزار ساله ایرانی تبار هستند. کهن ترین آثار نساجی ایرانی، نه در ایران، بلکه در سرزمین تورانیان (این برداران دور تبار ایرانیان) یافت شده است. یادمان باشد که کهن ترین فرش ایرانی موجود در جهان محلی به نام یازیریک، در سیبری و در نزدیکی مرزهای قزاقستان و مغولستان یافت شده است. و البته آثار فلزی دیگری نیز در کنارش بوده است. یادمان باشد در مغولستان چندین قطعه فرش و پارچه ایرانی دو هزار ساله یافت شده است. یادمان باشد بیشترین پارچه های ایرانی در ترکستان شرقی چین یافت شده اند (و من در مقاله «پارچه های دو هزار ساله ایرانی»، مجله موزه ها، ۱۳۸۲، بدان پرداخته ام). یادمان باشد که پیش از ورود چنگیز خان و مغولان به ایران و ورود صدها واژه مغولی به ایران در چند صد سال پیش، این واژه های ایرانی و فارسی بودند که به زبان مغولی رفته بودند (و من در مقاله «واژه های ایرانی در زبان مغولی» - یادنامه دکتر نوایی ۱۳۸۵ - بدان پرداخته ام). از آثار معروف مانوی و سُغدی در چین و ترکستان شرقی و فرارود نمی گوئیم که هم مشهور ترند و هم نوتر. و البته همه آن ها (آثار و واژه ها) را مدیون نیاکان تورانی، سکایی و سغدی خود هستیم.

حضور فرهنگ ایرانی در ترکستان و مغولستان تنها منحصر به چند واژه و چند تکه پارچه و فرش و یافته های باستان شناسی نبود؛ اگر چه آن هم مهم است، بلکه فرهنگ ایرانی در عالی ترین شکل ممکن بر باور مغولان فرمانروایی می کرد. اگر بدانیم که واژه پارسی هرمزد، یا سُغدی خورمزت Xurmuz از طریق ترکانی چون اویغورها وارد زبان مغولی شده و به صورت قورموستا تنگری Qormusta Tengri جای «ایندرا» را در میان خدایان بودایی مغولی گرفته است، به درک بهتری از حضور ایرانیان در تئولوژی بودیسم مغولی دست خواهیم یافت. هرمزد تنگری، یا شاه خدایان، در تئولوژی بودیسم مغولی و شمنیسم، شاه ۹۹ تنگری و ۳۳ (و شاید ۵۵) خدای است و در میان ترکان به صورت کورموس خان شناخته می شود. اهورامزدا، خدای ایرانیان باستان در میان هندوان نیز خدای آفرینش است. در واقع در مذهب بودیسم مغولی، هرمزد در نقش ایندرا خدای هندوان است. اسور Esoral، اسروا Esrua، یا اسروس Esrus، همان سروش ایرانی است که بودائیان مغولی برای برهمنای هندی به کار می برند. بحث بیشتر در این مورد را باید به دین شناسان ادیان شرقی سپرد. مهم آن است که سُغدیان ایرانی تا عمق عقاید دینی مغولان رسوخ کرده اند. بد نیست بدانیم که پس از فروپاشی

چندی پیش دکتر محسن جعفری مذهب طلبی فرستاد، با یادداشتی مبنی بر اینکه در مجله منتشر شود. پاسخ دادم حتماً چاپ می کنیم اما نظر مخالف خودم را هم درباره آن اعلام خواهم کرد. نوشت «اشکال ندارد به شرطی که مطلب مرا کامل چاپ کنید و نقل به مضمون هم نکنید!». اکنون اول مطلب استاد جعفری مذهب: شنیدن خبر روابط ایران و مغولستان، ما را به یاد یورش چنگیز خان به ایران در سال ۶۱۴ هجری، و خونریزی ها و تخریب های پس از آن می اندازد. به عنوان یک تاریخ شناس ایرانی دوره مغولان، باور دارم که دید کنونی ما ایرانیان به مغولان، حاصل آموزش های نوین تاریخی است که از طریق مدارس و دانشگاه، به باسوادان ایرانی تزریق شده است. یعنی موضوعی که در دوره قاجار به موضوعی تاریخی تبدیل شده بود و تنها برای خواندن و عبرت نوشته می شد، با آموزش های عمدتاً غربی و یا ترجمه آثار اروپایی که هنوز کینه مغولان را به فراموشی نسپردانند، به نخستین آموزگاران و استادان ایرانی منتقل شد. همین که هنوز برخی مادران و مادرزبانان ما نام فرزندان خود را چنگیز و تیمور می گذارند، نشان از بی خبری یا بی کینگی آنان نسبت به مغولان دارد. ولی ما کینه از مغولان را نه تنها در مردم عادی کوچه و خیابان و دانشجویان می بینیم، بلکه در استادان مطرح دانشگاهی کشور نیز مشاهده می کنیم. قصد دفاع از عملکرد مغولان در ایران، و توجیه و تحلیل اخبار و آثار یورش و خرابی های آنان را ندارم که خود وقت دیگری می طلبد و قابل بررسی علمی نیز هست؛ آنچه در اینجا می خواهم اشاره کنم، تجربه ای تازه در روابط ایرانیان مغولان، و نشان دادن نتایج تلخ ادامه این بدبینی، در از دست رفتن فرصت طرح میراث ایرانی است.

با سفر سه سال پیش رئیس جمهور مغولستان به ایران و دیدار او از برخی مناطق دارای میراث مغولی، روابط نوین سیاسی دو کشور آغاز شد. وزارت امور خارجه مقدمات حضور هیئتی از دانشمندان مغول به ایران را دید و نشست هایی در معاونت پژوهشی آن برگزار گردید. حاصل این نشست ها دیدار هیئتی مغولی از ایران، انعقاد پروتوکل همکاری های پژوهشی بینابین، قرار برگزاری همایشی در اولان باتور و پروژه های دیگر بود. همزمان تبادل سفیران دو کشور نیز انجام گرفت. اینک که سفارت های دو کشور در یکدیگر باز شده اند، می خواهم به امری اشاره کنم که پیشترها اشاره ای بدان داشته ام:

در زمان حضور هیئت مغولی در ایران، اگر در زندگی چند روزه با یکی از آن ها، در میان مردم کوچه و خیابان های تهران، متوجه نگاه پر خاشگرانه هموطنان ایرانی به مغولان شدم (که زیاد هم دور از انتظار من و او نبود)، حتی در زمان حضور و دیدار هیئت مغولی

یادگویم!



و مردم را به ایلی دعوت کرد. چون نپذیرفتند جنگ در گرفت و شهر ترمذ مسخر شد و با خاک یکسان گردید و مردم آن همگی کشته شدند. پس از آن به حدود لنگرت و سامان رسید و پس از قتل و غارت آنجا به بدخشان رفت و از آنجا روی به بلخ نهاد. شهر بلخ در نهایت آبادانی بود و عمران آن به حدی رسیده بود که می‌گویند در مجموع شهر و روستاهای آن در هزار و دویست جا اقامه نماز جمعه می‌شد و در شهرها و نواحی آن هزار و دویست حمام وجود داشت و من از زبان خواجه ابونصر پارسا قدس سره شنیده‌ام که در زمان چنگیزخان قریب پنجاه هزار تن از سادات و مشایخ و موالی در بلخ مقیم بودند. چنگیزخان چون به بلخ رسید مردم به قدم اطاعت و انقیاد پیش آمدند اما سودی نکرد و بر قول ایشان اعتماد نکرد زیرا در آن هنگام آوازه سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه و کر و فر او در همه جا پیچیده بود. پس مردم را به نام شمار [سرشماری] از شهر بیرون برد و همه را با لشکریان قسمت کرد و پیر و برنا را از دم تیغ بی‌دریغ گذراند. پس از آن پسر خود تولی‌خان را با امرا و نوینیان و لشکر بی‌شمار به تسخیر شهرهای خراسان فرستاد و خود متوجه قلعه طالقان گردید و چون قلعه آن به‌غایت مستحکم بود محاصره آن هفت ماه طول کشید و تصرف آن هنگامی روی داد که تولی‌خان از قتل و غارت خراسان بازگشته بود. پس از تصرف آن اثری از جنبنده در آن برجای نگذاشتند و اماکن و مسکن آن را ویران کردند. در این میان خبر رسید که سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه لشکر مغول را که به تعقیب او رفته بودند شکسته است. چنگیز به شتاب تمام راهی غزنین گردید و چون به اندراب رسید مردم آنجا را کشتار کرد. (محمدبن خاوندشاه: ۸۵۰ - ۸۴۴)

آنچه نقل شد، در سایر منابع با اندک تفاوتی آمده است. در منابعی همچون تاریخ ابن‌اثیر بسیار دلخراش‌تر! اکنون سؤال: آیا اخلاف مغول از این‌گونه رفتارها اعلام انزجار کرده‌اند؟ یا برعکس، مقالات و مطالب تحقیقی و تحلیلی می‌نویسند، مجسمه می‌سازند و بر چنگیز و پسران او می‌نازند؟ اگر چنین است، پس آقای دکتر عزیز زبان فارسی کیلویی چند!! اگر این رفتارها را (که البته برخی حکومت‌های ما نیز در برهه‌هایی از تاریخ داشته‌اند) تأیید نمی‌کنند، در آن صورت فرمایش شما متین!

پی‌نوشت

۱. از آنجا به جنگ سلطان جلال‌الدین رهسپار شد. شرح جنگ او با سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه در جلد چهارم گذشت.

منبع

۱. محمدبن خاوندشاه بلخی؛ روضة الصفا، تهذیب و تلخیص دکتر عباس زریاب‌خویی، مجلد ۵-۴، تهران، علمی، ۱۳۷۳.

اتحاد شوروی در ۱۹۹۰، گرایش به تنگ‌ریسم در مغولستان و بوریات و قرقیزستان و قزاقستان و تاتارستان، رو به رشد است. آیا رواست که به بهانه حادثه‌های تلخ و حضور چند صد ساله مغولان در ایران، حضور فرهنگی و دینی چند هزار ساله خود در مغولستان را فراموش کنیم؟ (پایان یادداشت دکتر جعفری مذهب)

اکنون ببینیم مغولان در ایران چه کردند. نوشته‌اند:

[در بخارا] چنگیز دستور داد تا شهر را غارت کردند و چون شنید که بعضی از خوارزمشاهیان به مردم شهر پناه جسته‌اند در خشم شد و گفت تا آتش به شهر در زند. پس از غارت و سوختن شهر به محاصره ارگ و قلعه پرداختند و گوگ‌خان را که با دلیری از قلعه دفاع می‌کرد با همه اهل قلعه بکشتند. می‌گویند یکی از مردم بخارا که در حال فرار به خراسان می‌رفت پرسیدند که حال شهر شما به کجا انجامید؟ او در پاسخ گفت: «آمدند و کندند و سوختند و کشتند و بردند.»

... پس از آن به خیوشان (قوچان) و اسفراین رفت و در هر دو شهر قتل به افراط کرد و روی به دامغان نهاد. جبه چون به مازندران رسید در آنجا و مخصوصاً در آمل کشتار بسیار کرد.

گویند در شهر ری بیش از یک میلیون نفر به قتل آوردند. پس از آن جبه به سوی همدان رفت و سوبدای رهسپار قزوین شد. چون جبه نویان به قم رسید جمعی از مسلمانان که در اردوی او بودند به او گفتند که چون مردم قم رافضی مذهب هستند قتل ایشان عین صواب است و او دستور داد که مردم قم و نواحی را از دم تیغ گذراندند و عیال و اطفال ایشان را اسیر کردند. در همدان مجدالدین علاالدوله همدانی مصلحت در صلح دید و پیشکش‌های لایق فرستاد. لشکر مغول از آنجا روی به کرهرود و خرم‌آباد نهادند که در هیچ کجا از قتل و غارت فروگذاری نکردند. سوبدای در قزوین قریب پنجاه هزار تن به قتل آورد.

در صفر سال ۶۱۹ مغول مراغه را گرفتند و از کشتار و غارت مردم آنجا هیچ دریغ نکردند و روی به اردبیل (اربل) نهادند و چون آوازه قدرت و شجاعت مظفرالدین گوگبوری حاکم آنجا را شنیدند باز گشتند. چون مردم همدان شحنة مغول را کشته بودند، مغول به انتقام او در شهر ریختند و بر هیچ کس ابقا نکردند و شهر را آتش زدند... از آنجا روی به خوی و سلماس نهادند. پس از قتل و غارت در آنجا به بیلقان رفتند و در آنجا نیز بر کسی ابقا نکردند... از آنجا به رزم با گرجیان شدند و سی هزار تن از ایشان را به قتل آوردند... چون به دربند رسیدند آنچه از قتل و غارت می‌توانستند، کردند و از آن بگذشتند... [در خوارزم حدود دو میلیون تن کشتند!]

... چنگیزخان از سمرقند به نخشب و از آنجا به ترمذ [ترمذ] رفت

معلم باید بینش تاریخی داشته باشد!

گفت‌وگو با دبیرانی از خراسان: احمد ترابی، دکتر عباسعلی قربان‌نژاد، مجید پورشافعی و محمود لالوی

سیدحسین رضوی خراسانی

اشاره

چندی پیش یکی از همکاران خراسان جنوبی مرا در یک گروه تلگرامی عضو کرد! گروهی که اعضای آن، اغلب، از دبیران تاریخ سه استان خراسان‌اند. از کارهای مفید و آموزنده این دوستان، گفت‌وگوهای شبانه تلگرامی درباره موضوعات گوناگون تاریخی و تبادل نظر است. شبی از شب‌ها که گفت‌وگو را دنبال می‌کردم، به نظرم رسید میزگردی با حضور برخی از این عزیزان تشکیل دهیم و درباره آموزش تاریخ به بحث بنشینیم. خوشبختانه دوست عزیزم، **سیدحسین رضوی خراسانی** عازم مشهد مقدس بود و انجام این کار را به‌عهده گرفت. کلیه هماهنگی‌ها نیز به همت **احمد ترابی** که خود یکی از این دبیران است، صورت گرفت که از وی سپاسگزاریم. سردبیر

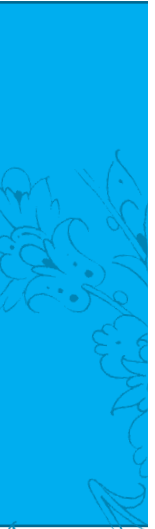
بخوانند، یعنی با پدیده مبهمی روبه‌رو هستند. اصلاً چرا در دبیرستان باید تاریخ معاصر بخوانند و دوره‌های دیگر را نخوانند؟! مگر اهمیت دوره معاصر چیست؟ اگر به این‌گونه سؤال‌ها از ابتدا پاسخ مناسبی داده شود، جایگاه مطالعه تاریخ مشخص خواهد شد. مسئله دیگر، این است که مدیران هم برای تاریخ ارزش قائل نیستند. اهمیت مطالعه تاریخ اولین چیزی است که باید جا بیفتد. قرار است تاریخ چه چیزی به ما بدهد؟ دانش آموز رشته ریاضی یا تجربی یا علوم انسانی با خواندن تاریخ قرار است چه چیزی به‌دست آورد؟ چرا باید تاریخ معاصر بخواند؟ آیا هدف از خواندن تاریخ معاصر فقط آشنایی با تحولات سیاسی، اجتماعی بعد از انقلاب کبیر فرانسه و بعد از انقلاب صنعتی است؟ یا می‌خواهد بداند چه اتفاقی افتاده که ایران در مسیر کشورهای دیگر قرار نگرفته است؟ یعنی اول باید یک رشته سؤالات مطرح شود و به آن سؤالات پاسخ داده شود. در این صورت می‌توان راه‌حل‌های دیگر را هم پیدا کرد.

رضوی: آقای قربان‌نژاد، لطفاً در مورد شیوه‌های آموزش تاریخ در کلاس درس، از تجربیات خودتان در کلاس‌های درس بگویید.
قربان‌نژاد: من در تدریس تاریخ

را دارد که در هر جا اگر تجربه‌ای وجود دارد که بتواند برای معلمان تاریخ مفید باشد آن را به‌دست بیاورد و تئوریزه کند و در اختیار همه همکاران و دوستان عزیز که با آموزش تاریخ سروکار دارند قرار دهد. با این مقدمه کوتاه بحث را شروع می‌کنیم و از جناب آقای قربان‌نژاد می‌خواهم برای ما بگویند که آموزش تاریخ چه مؤلفه‌هایی دارد و تجربه خودشان در این خصوص چیست؟ یعنی خودشان در هنگام آموزش تاریخ در کلاس درس، بیشتر، از چه مهارت‌هایی استفاده می‌کنند.

قربان‌نژاد: متأسفانه اولین مسئله‌ای که در بحث آموزش تاریخ مطرح است، این است که دانش‌آموزان ما هنوز نمی‌دانند چرا باید تاریخ

رضوی: موضوع بحث «آموزش تاریخ در مدارس ایران» است و سعی داریم در باب آسیب‌شناسی این حوزه گفت‌وگو کنیم و اینکه آموزش تاریخ باید چگونه باشد؛ یعنی شیوه صحیح و درست آموزش تاریخ چیست؟ متأسفانه چگونگی «آموزش تاریخ» یکی از بزرگ‌ترین مشکلات ما چه در مدارس و چه در دانشگاه‌هاست. چون ما در هیچ دانشگاهی در ایران، رشته «آموزش تاریخ» نداریم که دانشجوی بپذیرد و دبیران را در این رشته تربیت کند. آموزش تاریخ که مقوله بسیار پیچیده‌ای است، نه تنها به توانایی‌های علمی نیازمند است، بلکه مهارت‌های خاصی را می‌طلبد.
مجله رشد آموزش تاریخ این رسالت



را در ذهن‌تان دارید؟ چطور این مطالب را حفظ کرده‌اید و بیان می‌کنید؟ گاهی اوقات در برابر اطلاعات شما متحیر می‌شوند. در واقع علتش این است که آن‌ها بد آموزش دیده‌اند و فکر می‌کنند این جریان‌ها از هم جدا هستند. همواره بین پدیده‌های تاریخی تداوم وجود دارد و همیشه هست و در عین حال تحول را نیز در درون خودش دارد. در آموزش تاریخ باید یک زنجیره منطقی را دنبال کرد و این نکته بسیار مهمی است.

جناب ترابی! به اعتقاد شما مهم‌ترین مؤلفه‌هایی که می‌توانند در آموزش تاریخ و در یادگیری دانش‌آموز تأثیرگذار باشند چیست؟

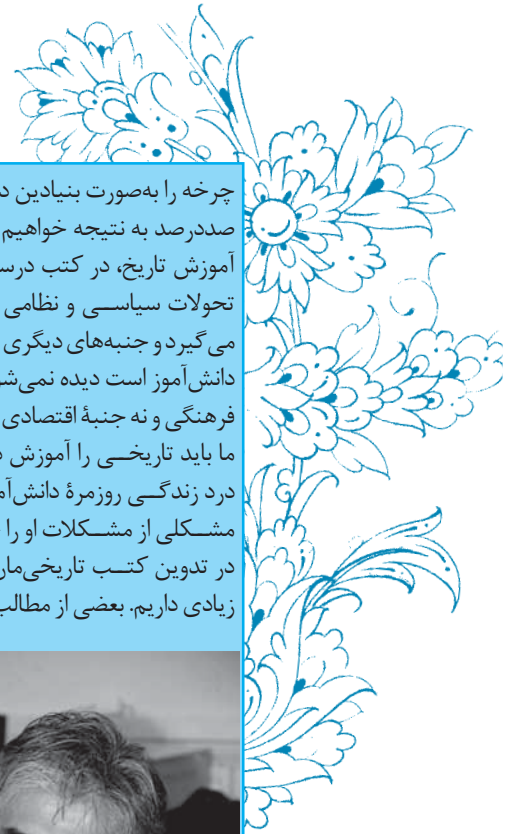
○ **ترابی:** همان‌طور که جناب دکتر قربان‌نژاد فرمودند، یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌ها در فرایند یادگیری و یاددهی علاقه دانش‌آموز است. ما باید بینیم چقدر دانش‌آموزانمان به درس تاریخ علاقه‌مند هستند. همان‌طور که ایشان فرمودند، دانش‌آموز فکر می‌کند کتاب تاریخ هیچ تأثیری در زندگی او ندارد. ما باید اول این علاقه را ایجاد کنیم و بعد از آن در راستای این علاقه حرکت کنیم. این علاقه به علل گوناگونی هیچ‌گاه ایجاد نشده و تاریخ در چرخه مدرسه و خانواده هیچ جایگاهی ندارد. ما اگر بتوانیم این

آموزش تاریخ که نشئت گرفته از سبک نگارش کتاب‌های درسی ماست، این است که حوادث تاریخی را از هم جدا می‌کند و هر یک را به شکل انتزاعی، یعنی بدون ارتباط با قبل و بعد، بیان می‌کند. بسیاری از محققان برجسته معتقدند که سیر تاریخ وقایع تاریخی یک جریان دیالکتیکی است؛ به این معنا که یک جریان به هم پیوسته و لاینقطعی در وقایع تاریخی به‌طور سیال ادامه دارد. مثلاً حوادث سیاسی و اجتماعی دوره صفویه به هیچ‌عنوان با دوره تیموری بی‌ارتباط نیست. حوادث دوره افشاریه هم زنجیره‌ای از یک سلسله حوادثی است که از دوره صفویه شروع شده. حال، اگر ما این زنجیره را پی بگیریم و آموزش دهیم، منطق آموزش گم نخواهد شد. متأسفانه در شیوه‌ای که فعلاً وجود دارد عموماً می‌گوییم مثلاً دوره اشکانی تمام شد و حالا به دوره ساسانی می‌رویم. انگار این دو سلسله هیچ ارتباطی با هم ندارند و به صورت مکانیکی دوره به دوره را بررسی می‌کنند. این امر باعث می‌شود که یک گسست ذهنی ایجاد شود و دانش‌آموزان نتوانند ارتباط منطقی بین وقایع تاریخی را درک کنند. یکی دیگر از سؤالاتی که شما در بین دانش‌آموزان زیاد می‌شنوید این است که به معلم می‌گویند شما چطور این همه مطلب

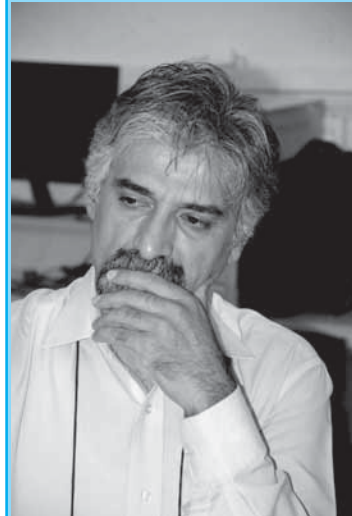
معاصر، هیچ‌گاه در چند جلسه اول وارد بحث تاریخ ایران نمی‌شوم. اول درباره تاریخ دنیا بحث می‌کنم. چرا باید تاریخ معاصر خوانده شود؟ اگر نظام آموزشی دنیا را دقت کرده باشید، اکثر کشورها نیز تاریخ معاصر می‌خوانند. تاریخ معاصر در یک کشور پیشرفته برای این است که به نسل امروزش بگوید چه اتفاقاتی در کشور افتاده و چه چالش‌هایی را طی کرده تا به پیشرفت و ترقی رسیده است. ولی در کشوری مانند ایران تاریخ معاصر از روز اول با این هدف در برنامه دبیرستان گذاشته شده که بگوید چه موانعی در مسیر پیشرفت و ترقی کشور ما پس از دو تحول مهم اروپا وجود داشت که ما نتوانستیم به آن پیشرفت و ترقی برسیم. آنچه من در رابطه با تاریخ معاصر برای بچه‌ها توضیح می‌دهم، همین موضوع است. من حتی قبل از تاریخ معاصر، به‌عنوان مقدمه، ابتدا قرون وسطی و تمدن شرق و اسلام قبل و بعد از قرون وسطی را درس می‌دهم.

برای اینکه کلاس برای خودم جذاب شود، در پایان هر جلسه، سرفصل جلسه بعد را می‌گویم و دانش‌آموز باید حتماً مباحث جلسه بعد را بخواند و به کلاس بیاید. شیوه تدریس من به‌صورت بحث کلاسی است.

○ **رضوی:** بسیار عالی. یکی از مشکلات



چرخه را به صورت بنیادین درست کنیم صددرصد به نتیجه خواهیم رسید. در آموزش تاریخ، در کتب درسی، بیشتر تحولات سیاسی و نظامی مدنظر قرار می‌گیرد و جنبه‌های دیگری که مورد نیاز دانش‌آموز است دیده نمی‌شود. نه جنبه فرهنگی و نه جنبه اقتصادی و اجتماعی. ما باید تاریخی را آموزش دهیم که به درد زندگی روزمره دانش‌آموز بخورد و مشکلی از مشکلات او را حل کند. ما در تدوین کتب تاریخی مان نقص‌های زیادی داریم. بعضی از مطالب کتاب‌های



رضوی خراسانی

درسی خشک و گاه بی‌ارتباط با هم، پراکنده و با حجم زیاد به دانش‌آموز ارائه می‌شود که اگر علاقه یا انگیزه‌ای داشته باشد، موفق شود و نمره‌ای بگیرد، ولی بعد از امتحان قطعاً چیزی از تاریخ در ذهنش نخواهد ماند. من فکر می‌کنم باید متون تاریخی ما متون نقدانه باشند. باید فرایند آموزش فرایندی دو سویه باشد و شیوه‌های کهنه شده در آموزش این درس کنار گذاشته شود.

رضوی: من بیشتر می‌خواهم بر آموزش متمرکز شویم. هر چند که متون آموزشی ما از استانداردهای علمی دور و بسیار گسترده و عریض و طویل‌اند و با آن‌ها کار خلاقانه‌ای نمی‌توان کرد، با این حال، سؤال این است که در آموزش تاریخ،

معلم از چه ابزارهایی می‌تواند سود ببرد که نقایص کتاب را رفع کند یا آن‌ها را تا حدود زیادی کاهش دهد؟ از آقای پورشافعی می‌خواهم تجربه خودشان را در حوزه آموزش تاریخ بیان کنند و بگویند طی آموزش خود در این سال‌ها به چه محورهایی بیشتر توجه داشته‌اند.

پورشافعی: من هیچ‌گاه در سال‌های تدریسم در جلساتی که همکاران داشته‌اند و یا در نامه‌هایی که نوشته می‌شد، درباره حجم زیاد مطالب یا کم بودن ساعات تدریس و... اظهار نظر نکرده‌ام. من هستم، کلاس درس خودم، سی دانش‌آموزی که نشسته‌اند و کتابی که تدوین شده و از اختیار من خارج است که حجمش را زیاد یا کم کنم یا ساعات آموزش را تغییر دهم. من هستم و یک کتاب، و باید در این کتاب در حضور بچه‌ها آن چیزی را که اعتقاد است آموزش دهم. من فکر می‌کنم بزرگ‌ترین سرمایه هر انسانی امید است. امید به اینکه فردا خورشید بر ما خوش‌تر طلوع خواهد کرد، امید به اینکه ما در ماه بعد ماه خوش‌تری خواهیم داشت. امید به اینکه سال آینده بر ما نیکوتر تحویل خواهد شد. ما باید این امید را به شکلی در کلاس درس بیاوریم. من اولین ارمغانی که در کلاس به دانش‌آموزم می‌دهم امید است و این امید بزرگ‌ترین سرمایه آدمی است. حضرت مولانا می‌گوید:

شکر لله که رسن آویختند
فضل و رحمت را به هم آمیختند
در این دنیا بزرگ‌ترین وظیفه، رسالت و تلاش ما باید این باشد که با امیدواری تمام و تلاش تمام به فردایی روشن‌تر بیندیشیم. هدف همه آدمیان در این جهان این است که خودشان را از ریسمان امید بالا بکشند.

نیست دستوری در این ره قرع باب
جز امید، الله اعلم بالصواب
بنابراین من باید در کلاس هر فصل یا هر بخشی را که در تاریخ درس می‌دهم،

همیشه نگاهم به این باشد که دانش‌آموز نهایتاً امیدوارانه‌تر به فردای خودش نگاه کند و این را قطعاً در طی آموزش دریافت خواهد کرد که هیچ چیزی در این جهان پایدار نیست. یکی از معانی «دولت» ناپایداری است.

در قرن هفتم، سعدی نصیحت‌گونه‌ای به امیر انکیانو دارد. گفته سعدی این است:

بس بگردید و بگردد روزگار
دل به دنیا در نبندد هوشیار
ای که دستت می‌رسد کاری بکن
پیش از آن کز تو نباید هیچ کار
نام نیکو گر بماند ز آدمی
به کزو ماند سرای زرنگار
این که در شهنامه‌ها آورده‌اند
رستم و رویینه‌تن اسفندیار
تا بدانند این خداوندان ملک
کز بسی خلق است دنیا یادگار
یعنی ما این موضوع را مدنظر داشته باشیم که بر آنچه می‌گذرد دل ننهیم؛
بر آنچه می‌گذرد دل منه که دجله بسی

پس از خلیفه خواهد گذشت در بغداد
من سرورده سیف فرغانی را بسیار
دوست دارم. در آن دوران نومیدی و سیاهی و بن‌بستی که پیرامون مردم و بلاد اسلامی قرن هفتم پدید آمده بود، چه زیبا و امیدوارانه مغولان را می‌زند که:

هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد
هم رونق زمان شما نیز بگذرد
آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام
بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد
در مملکت چو غرش شیران گذشت و رفت
این عوعوی سگان شما نیز بگذرد
بر تیر جورتان ز تحمل سپر کنیم
این سختی کمان شما نیز بگذرد

این امید را باید به بچه‌ها منتقل کنیم.
رضوی: در واقع شما از یکی از رسالت‌های تاریخ استفاده می‌کنید، این پند که هیچ چیزی در

جهان پایدار و ثابت نیست.
جناب لالوی! شما در حوزه آموزش تاریخ چه مهارت‌هایی را به کار می‌برید؟ تجربیات خودتان را بیان کنید.

○ **لالوی:** در آموزش تاریخ آنچه را که جنبه تجربی دارد و من در کلاس‌های خودم انجام می‌دهم خدمت شما عرض می‌کنم. تاریخ خودبه‌خود درسی انتزاعی است، و ما باید مابازای خارجی برایش تهیه کنیم. وقتی مابازای خارجی نداشته باشد، دانش‌آموز فقط باید مطالب را حفظ کند. یکی از کارهایی که من می‌کنم تا دانش‌آموز به کارم علاقه‌مند شود این است که مباحث را برایش کاربردی می‌کنم، یعنی مطلبی که درس می‌دهم همان‌جا می‌گویم که این مطلب در زندگی شما چه کاربردی دارد. اول هم به دانش‌آموز یادآوری می‌کنم که آن علمی به درد می‌خورد که بتواند گرهی از زندگی انسان را باز کند و اگر نتوانست گرهی باز کند، علم نیست و وارد مقولات دیگری می‌شود. مثلاً وقتی به جنگ‌های ایران و روس می‌رسیم، من می‌گویم که فتحعلی‌شاه باید چه کاری می‌کرد تا در این جنگ‌ها شکست نمی‌خورد. آیا فتحعلی‌شاه ناگزیر بود عهدنامه ترکمانچای را امضا کند؟ آیا می‌توانست امضا نکند؟ و... همچنین مسائل رایج زندگی خودشان را مطرح می‌کنم که وقتی ریشه‌یابی می‌شود به تاریخ بازمی‌گردد. مسائلی مثل دروغ، حسد و... من برای این‌ها ریشه‌های تاریخی تهیه می‌کنم و به دانش‌آموزان ارائه می‌دهم. پس اگر ما بتوانیم تاریخ را به‌نحوی درس بدهیم که دانش‌آموز آن را در زندگی خودش تجربه کند و بداند آنچه را که الان انجام می‌دهد و حتی آنچه جزء صفات شخصیتی اوست، ربطی به تاریخ دارد و در گذشته او شکل گرفته، این باعث می‌شود وی موفق‌تر شود. اگر چه می‌دانیم که به علت مشکلات فراوانی که در درس تاریخ وجود دارد تدریس

مشکل است، ولی همین که ما بتوانیم قدمی برداریم و مشعل علم و انسانیت را یک قدم به جلو ببریم موفق خواهیم بود. پس شاید موفقیت من در تدریس، عینی کردن دروس نظری و تطبیق آن‌ها با تجربیات است؛ حتی با تجربیات زندگی روزمره. گاهی هم مثال‌هایی برای بچه‌ها می‌زنم.

○ **رضوی:** آقای لالوی به نکته بسیار مهمی اشاره کردند که بیانگر این مطلب است که دانش‌آموز و جامعه مسائل و مشکلاتی دارند. هر علمی باری را به دوش می‌کشد. یکی از مسئولیت‌های علوم، در هر شاخه این است که مسائل را حل کند. دانش‌آموز وقتی می‌بیند با خواندن تاریخ می‌تواند بسیاری از پرسش‌های روز خودش را پاسخ دهد، انگیزه بهتری برای یادگیری تاریخ خواهد داشت و تلاش بیشتری می‌کند.

○ **آقای دکتر قربان‌نژاد! شما به‌طور کلی چه مهارت‌هایی را در حوزه آموزش تاریخ برای معلم ضروری می‌دانید؟**

○ **قربان‌نژاد:** من وقتی سر کلاس می‌روم اولین چیزی که به بچه‌ها می‌گویم تعریف خود تاریخ است. «تاریخ» تأمل در گذشته است، روشنگر حال است و چراغ راه آینده است. به بچه‌ها می‌گویم حکومتی می‌تواند حکومت‌گر خوبی باشد که تاریخ کشور خودش را خوب بخواند. چند مثال هم برایشان می‌زنم. **ناپلئون** وقتی به قدرت رسید خواندن دو درس را در مدارس فرانسه ممنوع کرد، یکی خواندن فلسفه و یکی تاریخ؛ چون فلسفه و تاریخ موجب فکر کردن می‌شود، ولی همین **ناپلئون**، وقتی به روسیه حمله کرد و شکست خورد، گفت که کاش خودم یک بار تاریخ را می‌خواندم. در مورد **هیتلر** هم همین‌طور است. این موضوع را درباره ناصرالدین‌شاه هم داریم. به اعتقاد من آنچه اهمیت دارد این است که ما باید چنین نمونه‌هایی را در تاریخ پیدا کنیم تا برای دانش‌آموز جذابیت داشته باشد.

نویسنده‌ای می‌گوید: «تاریخ یک نوع جامعه‌شناسی است، فقط در گذشته اتفاق افتاده است.» یکی از مهارت‌هایی که معلم باید داشته باشد قدرت بیان است، مهارت دیگر قدرت تحلیل و ایجاد این قدرت در دانش‌آموز است. نکته دیگر، استفاده از فیلم‌های سینمایی یا مستند است که می‌تواند سبب ایجاد علاقه در دانش‌آموز شود و فضا را برای معلم هم جذاب‌تر کند.

○ **ترابی:** یکی از مهارت‌هایی که هر معلم تاریخ باید داشته باشد، فن بیان



پورشافعی

پورشافعی: در این دنیا بزرگ‌ترین وظیفه، رسالت و تلاش ما باید این باشد که با امیدواری تمام و تلاش تمام به فردایی روشن‌تر بیندیشیم هدف همه آدمیان در این جهان این است که خودشان را از ریسمان امید بالا بکشند

است که می‌تواند در کلاس مؤثر باشد و ایجاد علاقه کند. اما فاکتورهای دیگری هم در تدریس مؤثر است. معمولاً معلمان تاریخ شیوه سنتی را برای تدریس انتخاب می‌کنند. در حال حاضر شیوه‌های سنتی، با توجه به پیشرفت تکنولوژی، دیگر کاربردی ندارد و معلمان باید به شیوه‌های نوین روی آورند. در شیوه‌های نوین معلم می‌تواند از تمام

حواس دانش آموز بهره ببرد و این فرصت را دارد که بهتر فرایند یاددهی-یادگیری را در دانش آموزان به وجود آورد. تجربه‌ای که من در این زمینه دارم، طراحی یک نرم افزار آموزشی است. **من نرم افزاری را طراحی کردم و برای هر درس فاکتورهایی در نظر گرفته‌ام. گنجانیدن مجموعه عکس‌ها و فیلم‌های مربوط به هر درس، ارائه محتوای آموزشی به سبکی گیرا و جذاب، طرح توضیحات بیشتر**



درباره شخصیت‌ها و وقایع، طراحی آزمون‌ساز و... از ویژگی‌های این نرم افزار است. در مجموع، فرایند یادگیری وقتی کامل می شود که معلم بتواند شناخت درستی از درس تاریخ در ذهن دانش آموز ایجاد کند. این شناخت محقق نمی شود مگر اینکه ما نگاهی از بالا داشته باشیم و محتوای آموزشی را با دید کاربردی تری به دانش آموز ارائه کنیم. فکر می کنم اگر این روش به کار برده شود، قطعاً موفق خواهد بود. معلمی موفق است که بتواند خلاقیت و ابتکار را در دانش آموز بارور کند و به ظهور برساند.

رضوی: شاید همه ما معلمانی را به خاطر داشته باشیم که در ما تأثیر گذار بوده‌اند و برعکس معلمانی که فاقد این توانایی بوده‌اند و حتی سبب

کسالت آور شدن کلاس نیز می شده‌اند. امروز دانشمندی به نام «هوارد گاردنر» جنبه‌هایی از هوش را نام می برد که برای معلم تاریخ ضروری است، چون معلم تاریخ، گذشته‌ای را که چندان ملموس نیست به زمان حال می آورد. یکی از این مهارت‌ها، هوش کلامی- زبانی است، یعنی معلم باید توانایی استفاده از زبان را به طور مؤثر داشته باشد. بخش عمده‌ای از کار ما معلمان تاریخ سخنرانی است و اگر توانایی استفاده از این جنبه از هوش را نداشته باشیم نمی توانیم موفق باشیم. آن قدر مهم است که گاردنر آن را هوش می داند. جنبه دیگر، هوش ریاضی و منطقی است، یعنی توانایی استدلال معلم. یکی از بخش‌های مهم کار ما توانایی استدلال است. وقتی معلم سوالاتی را در حوزه تاریخ مطرح می کند و در پی پاسخ به آن برمی آید، یا در جهت برطرف کردن دیدگاه‌های غلط دانش آموز برمی آید، باید قدرت استدلال داشته باشد و اگر فاقد این توانایی باشد موفق نخواهد بود. جنبه دیگر هوش، هوش فضایی- مکانی است، یعنی توانایی تشخیص جزئیات و تجسم گوشه‌های تاریک و برجسته کردن آن‌ها. هوش اجتماعی جنبه مهم دیگری است که به توانایی تشخیص جنبه‌های رفتاری دیگران اطلاق می شود. همان طور که آقای قربان نژاد گفتند، تاریخ همان جامعه‌شناسی است، اما با نگاه به گذشته. جامعه‌شناسی با کنش‌ها و واکنش‌های بسیار زیادی ارتباط دارد. کنش انسانی همان عمل انسان است که با آگاهی، اراده و معنا صورت می گیرد. این کنش‌های انسانی با واکنش‌هایی مواجه است. شناخت جنبه‌های این کنش و واکنش‌ها، مستلزم داشتن هوش اجتماعی است. هوش درونی جنبه دیگری از هوش است که عبارت از آگاه شدن از احساس‌ها، انگیزه‌ها و امیال خود. این مهارت‌ها ضروری است. من از شما می خواهم روی این مهارت‌ها متمرکز شوید و به این مسئله اشاره کنید

که یک معلم با توجه به این مهارت‌ها چقدر می تواند موفق باشد و درس تاریخ را تبدیل به درسی بکند که هم جنبه کاربردی داشته باشد و هم برای زندگی روزمره با اهمیت تلقی شود. معلم باید بتواند دانش آموز را برانگیزد و در جاهایی اجازه پرواز به او بدهد و سپس با سلامت او را به زمین بنشانند. حالا از آقای پورشافعی می خواهم که شروع کنند.

پورشافعی: من قبلاً عرض کردم که باید بارقه امید را همیشه در دل بچه‌ها روشن نگه داریم. همه شما این جمله **ویل دورانت** را شنیده‌اید که: «تاریخ را اگر فقط محدود به جزر و مدهای سیاسی بدانیم، چندان حق تاریخ را ادا نکرده‌ایم. تاریخ مثل یک رودخانه است که حوادث سیاسی در بستر آن جاری می شود و در کرانه آن هم مردان و زنان بی شماری هستند که فلسفه، هنر و ادبیات را آفریده‌اند.» بنابراین به نظر من خطاست اگر ما فقط جزر و مدهای سیاسی و آمد و شدن‌های سلسله‌ها و دولت‌ها را به بچه‌ها آموزش بدهیم.

رضوی: آقای پورشافعی! من در خود شما مهارتی را کشف کرده‌ام. شما مسلط به ادبیات هستید. اگر تاریخ را یک هنر میان رشته‌ای بدانیم، خیلی مهم است که معلمی به ادبیات مسلط باشد، معلمی به جامعه‌شناسی، گاه شماری و... مسلط باشد. من دلم می خواهد روی این مهارت‌ها متمرکز شوید.

پورشافعی: مقدمه صحبت من هم همین بود که ما بچه‌ها را از این بیستر رودخانه به ساحل رود ببریم و یکی از چیزهایی که خیلی به کار معلم تاریخ می آید استفاده از هنرهایی است که در دو کرانه رود خلق شده‌اند، از جمله ادبیات. به نظر من اطلاع اجمالی از ادبیات ضروری است، چرا که ادبیات و تاریخ خیلی به هم پیوسته‌اند. ادبیات کار ما را تسهیل می کند. ناصر خسرو می گوید:

قربان نژاد: متأسفانه اولین مسئله‌ای که در بحث آموزش تاریخ مطرح است، این است که دانش‌آموزان ما هنوز نمی‌دانند چرا باید تاریخ بخوانند، چرا در دبیرستان باید تاریخ معاصر بخوانند و دوره‌های دیگر را نخوانند؟! مگر اهمیت دوره معاصر چیست؟ اگر به این گونه سؤال‌ها از ابتدا پاسخ مناسبی داده شود، جایگاه مطالعه تاریخ مشخص خواهد شد



قربان نژاد

ضربه را به آموزش تاریخ می‌زند.
 ○ **ترابی:** همان‌طور که جناب دکتر قربان نژاد فرمودند، یکی از آسیب‌های بزرگی که معمولاً در درس تاریخ با آن روبه‌رو هستیم، نقص دانش معلم و اهدافی است که در کتب آموزشی تاریخ مطرح شده است. معلمی که نداند با چه هدفی سروکار دارد نمی‌تواند دانش‌آموز خوبی را تربیت کند. معلم با انبوهی از اطلاعات مواجه است. اگر سعی شود محتوایی که در اختیار معلم قرار داده می‌شود با هدف مشخصی باشد، معلم تاریخ می‌تواند در جامعه موفق باشد و با هدف خاصی به دنبال معیارهایی که در جامعه برایش تعریف شده حرکت کند. ما تا به حال در کتب درسی آموزش و پرورش شاهد چنین چیزی نبوده‌ایم و با انبوهی از مطالب پراکنده

به همان اطلاعات گذشته خود تکیه کند، ناچار از دانش‌آموز عقب می‌افتد و گفته‌اش اهمیتی برای دانش‌آموز نخواهد داشت.

مهم‌تر از همه این‌ها شخصیت معلم است. به نظر من وقتی یک معلم تاریخ وارد یک دبیرستان می‌شود، باید احساس شود که «تاریخ» وارد دبیرستان شده است. معلم تاریخ باید در دبیرستان مرجع علمی باشد. در کلاس باید از یک مجموعه یا بسته مواد آموزشی استفاده کند و در ذهنش یکی از روش‌های تدریس را داشته باشد. موضوع مهم دیگر دادن پروژه به دانش‌آموز است.

○ **رضوی:** نکات ارزشمندی را مطرح کردید. من از سخن شما در مورد شخصیت معلم استفاده می‌کنم. این موضوع یک بحث علمی تحت‌عنوان «سرمایه اجتماعی» است. براساس این نظریه اگر در گروه یا شخصیتی سرمایه‌های اجتماعی وجود داشته باشد، تأثیر زیادی در مخاطب خواهد داشت.

○ **آقای قربان نژاد!** یکی از توانایی‌های معلم تاریخ این است که در حوزه معرفت تاریخی، فرد آگاهی باشد و در این حوزه زحمت کشیده باشد. متأسفانه در برخی از مدارس ایران دیده شده افرادی که دانش آموخته تاریخ نیستند و معرفت تاریخی ندارند، بدون این توانایی وارد کلاس تاریخ می‌شوند. به اعتقاد شما این امر تا چه میزان به آموزش تاریخ لطمه می‌زند؟

○ **قربان نژاد:** در حال حاضر نه تنها در آموزش و پرورش، بلکه در دانشگاه‌ها هم این معضل وجود دارد. آنچه تحت عنوان اندیشه تاریخی در معلم تاریخ شکل می‌گیرد فقط در دوره لیسانس وجود دارد و در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکترا فقط به امر پژوهش بها داده می‌شود. معلمی که فاقد بینش تاریخی است و تاریخ درس می‌دهد، بزرگ‌ترین

به حکمت چون عمارت شد دلت نیکوسخن گشتی که جز ویران سخن ناید برون از خاطر ویران تا دل با حکمت و پند و امثله عمارت نشود سخن شما نیکو نمی‌شود. از خاطر ویران شده جز کلام ویران صادر نمی‌شود. بنابراین در درجه اول معلم تاریخ باید انبانی از تجربه‌ها، آموخته‌ها و دانش‌هایی باشد که درس تاریخ را با همه تلخی برای بچه‌ها روان می‌کند.

○ **رضوی:** بسیار عالی. جناب لالوی! شما بفرمایید.

○ **لالوی:** در تأیید گفته آقای پورشافعی باید بگویم یکی از علل موفقیت بالای ایشان در کلاس‌های درس، استفاده زیاد و بجا از ادبیات در تدریس تاریخ است. به همین دلیل است که آقای پورشافعی یکی از موفق‌ترین دبیران تاریخ مشهد هستند. من فکر می‌کنم معلم تاریخ باید مجموعه‌ای از مهارت‌ها را داشته باشد. این مجموعه شامل ادبیات، تاریخ، جغرافیا، جامعه‌شناسی و حتی ریاضی می‌شود. حالا چرا این وضع پیش آمده؟ بیشتر به دلیل انفجار اطلاعات است. الان معلم نمی‌تواند با روش سخنرانی دانش‌آموز را اقناع کند و به قول شما آن‌ها را به پرواز درآورد و بعد هم بنشانندشان. این امر امکان‌پذیر نیست، چون انفجار اطلاعات باعث شده این اطلاعات گسترده و عمومی شود، یعنی دانش‌آموز در برخی موارد از معلم جلو می‌افتد. برای اینکه این مسئله جبران شود، معلم برای انواع روش‌های تدریس، باید دانش خود را افزایش دهد. و از دانش‌آموز جلوتر و به‌روز باشد. به این ترتیب در کلاس فقط سخنرانی نمی‌کند، بلکه از رایانه هم استفاده می‌کند، استفاده از اینترنت را یاد می‌گیرد، می‌داند که چگونه از دانش‌آموز کار بخواهد و به دانش‌آموز پروژه بدهد. معلم باید از لاک معلم‌محوری خارج شود و دانش‌آموز محور شود، چون اگر بخواهد

روبه‌رو هستیم که باعث سرخوردگی دانش‌آموز و معلم می‌شوند.

○ **لالوی:** من همیشه مثالی را برای دانش‌آموزان و همکارانم می‌زنم. وقتی شما قلبتان درد می‌گیرد به متخصص چشم مراجعه نمی‌کنید، یا وقتی چشمتان درد می‌گیرد به متخصص ارتوپد مراجعه نمی‌کنید! در مورد دانش‌آموز هم همین‌طور است. فقط بحث این است که در آنجا بیماری ملموس است و بیمار حاضر است هزینه کند تا بهبود یابد، ولی دانش‌آموزی که دبیر غیرمتخصص دارد، مرگش ده سال بعد رقم می‌خورد، یعنی زمانی است که دیگر قابل‌سنجش هم نیست.

○ **رضوی:** آقای پورشافعی! شما چه مهارت‌های دیگری را در کنار این مهارت‌هایی که نام بردید ضروری می‌دانید؟

○ **پورشافعی:** بزرگی می‌گفت دو چیز آدم را آرام‌تر می‌کند، یکی زیست تاریخی و یکی زیست جغرافیایی. زیست جغرافیایی یعنی «سیروا فی الارض»، یعنی آدم بگردد و افراد، قبایل و طوایف مختلف را ببیند. زیست تاریخی یعنی سیر در تاریخ و گذشته جوامع. معلمان تاریخ پیرترین معلمان هستند، چون بر دوش نسل‌های گذشته نشسته‌اند. آقای لالوی نکته جالبی گفتند. معلم تاریخ وقتی وارد مدرسه می‌شود، هیبت و هیمنه شخصیت او به گونه‌ای باید باشد که همه سر بر گردانند و او را ببینند. وقتی تاریخ در جان معلم نشست و زیست تاریخی معلم را آدم‌تر کرد، دانش‌آموز هم این آرامش وطمأنینه را فرامی‌گیرد. نکته دیگر اینکه دانش‌آموز را نباید بیش از حد وارد جزئیات کنیم. نگاه‌داشتن دانش‌آموز در بن‌بست‌ها و سرگردان کردن او شرط جوانمردی نیست. اگر کلتی از دوره قاجار بفهمد کافی است. حافظ می‌گوید: «این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید.» وارد جزئیات این کاروان شدن چندان درست نیست.

○ **ترابی:** یک معلم باید بداند هدف اصلی درس چیست و دانش‌آموز را به آن هدف نزدیک کند و دانش‌آموز جزئیات را خودبه‌خود فرامی‌گیرد.

○ **رضوی:** به اعتقاد شما همکاران، آیا آموزش تاریخ یک جریان یک‌سویه است یا اینکه می‌تواند دوسویه باشد و هم از سوی دانش‌آموز و هم از سوی معلم اتفاق بیفتد؟

○ **لالوی:** قاعدتاً یک سویه نمی‌تواند باشد. همان‌طور که گفتیم، با توجه به انفجار اطلاعات، آموزش تاریخ یک تعامل است، تعامل بین دانش‌آموز و معلم، اجتماع و معلم، دانش‌آموز و اجتماع. ما باید از همه این‌ها چیزی یاد بگیریم و به همه چیزی یاد بدهیم. همه دانش در اختیار معلم نیست. چه‌بسا دانش‌آموزانی که دارای بینش و دانش وسیع تاریخی هستند. من ابتدای سال تحصیلی از دانش‌آموزانم می‌خواهم که بی‌رحمانه بحث را به چالش بکشند و از من سؤال کنند. این امر باعث می‌شود که دانش‌آموز هم در بعضی از موارد از من جلوتر باشد. پس این یک دانش تعاملی و دوسویه است. مخصوصاً اگر معلم از شیوه‌های متعدد استفاده کند که در این مورد فعالیت‌های مکمل و تاریخ شفاهی آموزش چند سویه و تعامل بین دانش‌آموز، معلم و جامعه را تقویت می‌کند.

○ **قربان‌نژاد:** هنگام تدریس از دانش‌آموز بخواهیم مبحث جلسه بعد را مطالعه کند تا جریان یادگیری دوطرفه باشد.

○ **ترابی:** همان‌طور که دوستان فرمودند، جریان آموزش اگر یک‌سویه باشد، ملال‌آور و خسته‌کننده خواهد بود و معلم تاریخ باید هنر زیادی داشته باشد تا بتواند جریان دوسویه برقرار کند. ابزارهایی برای معلم تاریخ وجود دارد: استفاده از دانش جغرافیا، استفاده از فیلم، استفاده از نقشه و نمودار و... می‌تواند این جریان دوسویه را تقویت

کند. معلم باید در جریان یاددهی-یادگیری، دانش‌آموز را با مطالب درگیر کند و صرفاً یک انتقال‌دهنده نباشد و در این صورت است که می‌تواند رسالت خود را انجام دهد. اگر بنا باشد ما در کلاس سخنرانی داشته باشیم، دانش‌آموز نهایتاً ده دقیقه حرف‌هایمان را می‌پذیرد، ولی اگر این جریان دوسویه باشد، این امر موفقیت‌آمیز خواهد بود. در روش‌های نوین تدریس، نرم‌افزارهایی تعریف شده که می‌توان آموزش را به جریانی دوسویه تبدیل کرد.

○ **رضوی:** روشی وجود دارد به نام (P.L.B) این روش توسط محققى در استرالیا مطرح شده و به معنی یادگیری مسائل اساسی (Problem Learning Basic) است. در این روش امر یادگیری یک جریان دوسویه است. سؤال من این است که در این مسیر چه ابزارهایی وجود دارد؟

○ **قربان‌نژاد:** وسایل آموزشی مثل نقشه و نمایش فیلم‌های مرتبط مفید است.

○ **رضوی:** فکر می‌کنید مثلاً یک سند چند خطه که از امیر کبیر باقی‌مانده، چقدر برای دانش‌آموز سؤال ایجاد می‌کند و می‌تواند مؤثر باشد؟

○ **پورشافعی:** این همان اعتباری است که به حرف ما داده می‌شود. گاهی ما چندین صفحه می‌نویسیم، اما یک طنز خیلی ساده همان حرف را به راحتی منتقل می‌کند. در بررسی سندها اعتبار به راوی و اعتبار به سند مطرح می‌شود، یعنی یک سند می‌تواند پشتوانه و اعتبار همه حرف‌هایی باشد که معلم می‌زند.

○ **ترابی:** من فکر می‌کنم استفاده از ابزارها برای معلم تاریخ یک ضرورت است و این شیوه‌ها می‌تواند به معلم تاریخ کمک کند که دانش‌آموز به سمت محفوظات پیش نرود، بلکه به سمت شناخت برود و کار معلم را قدری

لالوی: یکی از کارهایی که من می‌کنم تا دانش آموز به کارم علاقه‌مند شود این است که مباحث را برایش کاربردی می‌کنم، یعنی مطلبی که درس می‌دهم همان‌جا می‌گویم که این مطلب در زندگی شما چه کاربردی دارد



کفس

سرفصل‌هایی که قبلاً در رشته کارشناسی تاریخ بوده، همان‌هایی بود که ما گذرانده‌ایم، ولی در حال حاضر سرفصل‌های جدیدی تعریف شده که من هم جزء تعیین‌کنندگان این سرفصل‌ها بودم. کار بسیار پرزحمتی انجام شد، اما بسیاری از نواقصی که وجود دارد دیده شده و امیدوارم که این طرح از سوی وزارت علوم تأیید شود. اگر این اتفاق بیفتد، دیگر معلم تاریخ بدون مهارت و صرف داشتن محفوظات در کلاس حاضر نمی‌شود. امیدوارم این نواقص به مرور رفع شود.

بنده امروز با تجربیات با ارزشی آشنا شدم که در این خطه فرهنگ‌پرور رقم خورده است. امیدوارم این تجربه‌ها برای سایر معلمان کشور مفید باشد. از شما و دوستان بسیار تشکر می‌کنم که در این جلسه حضور داشتید.

○ **لالوی:** من هم از طرف گروه‌های آموزشی تاریخ استان از شما تشکر می‌کنم.

شد
گفت می‌باش چنین زیر و زبر هیچ مگو گفتم ای دل پدري کن نه که این وصف خداست؟
گفت این هست ولی جان پدر هیچ مگو ○ **ترابی:** من فکر می‌کنم چالش بزرگی که آموزش و پرورش با آن مواجه است، این است که تعداد زیادی از همکاران ما انگیزه کافی برای کلاس ندارند و این موضوع ضربه بزرگی بر پیکره آموزش تاریخ وارد کرده است. دلایل مختلفی هم وجود دارد که این آسیب در جامعه به‌وجود آمده و معلم تاریخ به حاشیه رفته است، ولی این تشنگی بعد از پایان دوره دبیرستان در دانش آموز ایجاد می‌شود و متوجه می‌شود که چیزی در وجودش کم است و هویتش کامل نیست. ما باید همان‌طور که هزینه‌های فراوانی را صرف ساختن یک فیلم می‌کنیم، برای هویت جامعه هم سرمایه‌گذاری کنیم. اگر این اتفاق بیفتد، معلم تاریخ در کلاس نقش پررنگ‌تری خواهد داشت و نسبت به کار خودش دلگرم‌تر خواهد شد. در کشورهای پیشرفته معمولاً ابزار و امکاناتی وجود دارد که معلمان را به‌روز می‌کند. جای این امکانات در کشور ما خالی است. ما مرکزی نداریم که اطلاعات معلم تاریخ را به‌روز و آموزش تاریخ را تقویت کند. من فکر می‌کنم این موضوع ایراد بزرگی است. باید مکان‌هایی باشد که معلم را به‌روز کند، هم در استفاده از ICT و فواید و معایب آن و هم در معرفی نرم‌افزارهای تاریخ و... به این ترتیب رسالتی که بر عهده معلم تاریخ است، یعنی انتقال تجربه‌ها و یافته‌هایش به نسل آینده برای شناخت بهتر و ایجاد هویت در جامعه، انجام می‌گیرد. این فرایند باید در جامعه ما از بالا نگاه شود و نگاه‌ها از بالا تغییر کند تا معلمان تاریخ کارشان را راحت‌تر دنبال کنند.

○ **رضوی:** امروزه دبیر تاریخ از کانال دانشگاه فرهنگیان جذب می‌شود.

راحت‌تر کند.
○ **رضوی:** آقای قربان‌نژاد! من می‌خواهم در پایان یک جمع‌بندی داشته باشید از ماحصل کلام. آنچه را که در حوزه آموزش تاریخ به ذهن‌تان می‌رسد بفرمایید.

○ **قربان‌نژاد:** داشتن اطلاعات تاریخی ضرورتی است که جامعه هم آن را احساس کرده است. اگر ما واقعاً تاریخ را جزء ملاک‌های اصلی مطالعه قرار دهیم موفق خواهیم بود.

○ **لالوی:** قدرت ابتکار معلم در تدریس بسیار مؤثر است. به‌نظر من معلم تاریخ باید به دنبال راه‌ها و روش‌های جدید باشد. مثلاً من همیشه از دانش‌آموزان سید می‌خواهم که یک کپی از شجره‌نامه خود بیاورند. این شجره‌نامه، اطلاعات بسیاری به دانش‌آموز می‌دهد و برایش بسیار جذاب و جالب است. دیگر اینکه وقتی من درس را تمام می‌کنم، حتماً یک سؤال طرح می‌کنم که دانش‌آموزان در طول هفته به آن فکر کنند. من پیشنهاد می‌کنم این تجربیات تدریس همکاران جمع‌آوری شود و در اختیار سایر معلمان قرار بگیرد.

○ **پورشافعی:** من به جای همه آنچه که می‌خواستم بگویم غزلی می‌خوانم: من غلام قمرم، غیر قمر هیچ مگو پیش من جز سخن شمع و شکر هیچ مگو

سخن رنج مگو، جز سخن گنج مگو
ور ازین بی‌خبری، رنج میر، هیچ مگو
دوش دیوانه شدم عشق مرا دید و بگفت
آمدم، نعره زن، جامه مدر، هیچ مگو!
من به گوش تو سخن‌های نهان خواهم
گفت

سر بجناب که بلی، جز که به سر هیچ مگو
گفتم این روی فرشته‌ست عجب یا بشرست

گفت این غیر فرشته‌ست و بشر، هیچ مگو
گفتم این چیست؟ بگو زیر و زبر خواهم

اقدامات دولت و مجلس دوم پس از بازگشت محمدعلی میرزا

صمدشاکر
دبیر تاریخ، شهر تهران

مقدمه

می‌کرد، با دخالت مستقیم روسیه و توافق ضمنی انگلستان به توپ بست. با انهدام مجلس اول، بار دیگر استبداد بر ایران چیره گشت و بر آزادی خواهان رفت آنچه که نباید می‌رفت. اما رشادت تبریزیان و در رأس آن ستارخان (سردار ملی) نگذاشت امید ایرانیان به یأس مبدل شود. تبریز با مقاومت جانانه خود بار دیگر مشروطه را به ایران بازگرداند. در واقع به تاسی از تبریز بود که مشروطه خواهان گیلان و بختیاری‌های جنوب و اصفهان در تاریخ ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ موفق به فتح تهران شدند. در پی آن، محمدعلی شاه به سفارت روسیه پناهنده شد. در نتیجه مشروطه خواهان قدرت یافتند و بار دیگر مجلس شورای ملی (مجلس دوم) آغاز به کار کرد.

دو سال پس از گذشت عمر مجلس دوم، محمدعلی شاه مخلوع با چراغ سبیز دولت روسیه برای به دست آوردن مجدد سلطنت و مقابله با مشروطه خواهان به کشور بازگشت، و با کمک و همکاری برادرانش، ارشدالدوله و سالارالدوله دست به پیشروی در داخل خاک کشور زد و نظام مشروطه را دوباره به خطر انداخت و بحران تازه‌ای در کشور ایجاد کرد. هدف از این مقاله بررسی این بحران و اقدامات مجلس در برابر آن است.

کلیدواژه‌ها: محمدعلی شاه، مجلس شورای ملی، سپهدار، ناصرالملک، پیرمخان

مجلس دوم و بحران بازگشت محمدعلی میرزا

در دومین سال کار مجلس دوم، کشور هنوز در شرایطی نامناسب قرار داشت. دولت از یک طرف درگیر شورش‌ها و اغتشاشات در ولایات و نیز معضلات اجتماعی و امنیتی بود. چنان‌که سید علی محمد دولت‌آبادی در خاطراتش نقل می‌کند: «... از اوایل ماه رجب ۱۳۲۹ اغلب بلاد ایران اغتشاش داشت. در شیراز، در خود شهر، بین قوام‌الملک و نظام‌السلطنه زدوخورد بود. در کرمانشاه ادارات دولتی را تاراج کردند که سه نفر کشته شدند. قزوین به واسطه حبیب‌الله خان و عزیزالله خان اغتشاش داشت. تبریز به واسطه اکراد و شاهسون‌ها، ... اصفهان برای یک امامزاده پنجاه کرامت قائل شده و به این واسطه بازارها را یک ماه است چراغان نموده و این کرامت را از اثر بر هم

می‌دانیم که مظفرالدین شاه، در برابر قیام طبقات مختلف جامعه شهری که خواهان برقراری نظام سیاسی جدید و استقرار قانون در کشور بودند، از روی ناچاری با دستانی لرزان فرمان مشروطه را امضا کرد و چند ماه بعد درگذشت و ولیعهد جوان او، محمدعلی میرزا، که سری پر باد داشت به جای او بر تخت نشست و محمدعلی شاه شد. محمدعلی شاه به راحتی در برابر خواست مشروطه خواهان سر فرود نمی‌آورد. او که با تمکین ظاهری از مشروطه، سودای بازگشت سلطنت استبدادی را در سر داشت، پا گرفتن نظام مشروطه را مغایر با قدرت نامحدود سلطنت خود می‌دانست و حاضر به همکاری با مشروطه خواهان نبود. وجود مجلس را سد راه رسیدن به آمال و آرزوهای خود می‌دید و بر این اساس بنای ناسازگاری با آن نهاد و مصمم به براندازی مشروطه شد. بدین ترتیب بود که مجلس اول را، که در راستای تحقق استقلال سیاسی و اقتصادی، محدود کردن قدرت سلطنت، اجرای قانون اساسی، برقراری عدالت اجتماعی و کاهش قدرت و نفوذ همسایگان شمالی و جنوبی حرکت

سر در مجلس شورای ملی



خوردن مشروطه تصور می‌کنند.» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۱۲۴ و ۱۲۵) از طرف دیگر دخالت‌های دولت‌های روسیه و انگلستان در امور داخلی کشور بر مشکلات کشور می‌افزود. در چنین وضعیتی، حادثه مهمی اتفاق افتاد که باعث مختل شدن اوضاع سیاسی کشور شد و آن بازگشت محمدعلی‌میرزا بود. کسروی در تاریخ هیجده ساله آذربایجان چگونگی بازگشت او به کشور را چنین توضیح می‌دهد: «... او آخرین روزها در وین بود و به بسیج کار خود می‌کوشید و چون از آنجا بیرون آمد از راه قفقاز، یکسره، آهنگ ایران کرد. روسیان از کارهای او آگاهی داشتند و هرگونه یآوری می‌نمودند. چیزی که هست در بیرون ناآگاهی نشان می‌دادند. محمدعلی‌میرزا ریش خود را دراز کرده و نام **خلیل بغدادی** بر خویش نهاده و بارهای خود را که همه مترالوز و تفنگ و افزار جنگ بود خواسته‌های بازرگانی وانموده با این ساخته کاری از شهرهای قفقاز گذشته به بندر پتروسکی رسید...» (کسروی، ۱۳۶۹: ۱۵۱) محمدعلی‌میرزا با پشتیبانی روسیه، در تاریخ ۱۱ جمادی‌الثانی ۱۳۲۹ به گمش تپه در ترکمن صحرا وارد شد.

ورهرام در این باره می‌نویسد: «محمدعلی‌شاه با عده‌ای از همراهان خویش با گذرنامه جعلی و در لباس بازرگانان در ۲۵ تیر ۱۲۹۰ در گمیشان (گرگان) پیاده شد و بارهای اسلحه خود را که زیر علامت آب معدنی از گمرک روسیه گذشته بود، پیاده کرد.» (ورهرام، ۱۳۸۵: ۴۹۱) از طرف دیگر، **ابوالفتح میرزا سالارالدوله** برادر شاه مخلوع نیز سپاهی از طوایف کرد و لر و غیره در مناطق غرب کشور تشکیل داد و بر ضد دولت مرکزی قیام کرد. خبر ورود محمدعلی‌میرزا و شورش برادرش سالارالدوله اسباب نگرانی و وحشت عمومی شد. «کمیته ایالتی آذربایجان قطع‌نامه‌ای منتشر کرد و هشدار داد مملکت در خطر است و مسئولیت مجاهدت با دموکرات‌هاست که تنها نگهبان قانون اساسی و استقلال هستند. بنابراین کمیته ایالتی آذربایجان توصیه می‌کرد اسلحه و ملزومات جنگ تهیه شود و دسته‌های فدایی و مجاهد داوطلب تشکیل گردد و اعانه جمع شود.» (اتحادیه، ۱۳۸۱: ۳۳۰)

اوضاع در تهران بهتر از آذربایجان نبود. نگرانی از حمله سالارالدوله، مجلس و دولت را نگران کرده بود. به‌خصوص که شهر تهران از استحکامات خوبی هم برخوردار نبود. در این میان، مجلس از **ناصرالملک نایب‌السلطنه** خواست که سپهدار تنکابنی را که در ۱۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۹، تهران را با رنجش و غم به قصد گیلان ترک گفته بود از رشت فرا بخواند تا دولت جدیدی تشکیل دهد. علت رفتن سپهدار به گیلان را شوستر در کتاب اختناق ایران شرح داده است: «سپهدار درخواست مبالغ کلان برای مصارف نظامی و نگهداری کشور در مقابل خطرات حمله از خارج داشت، او بارها از مجلس خواستار حمایت کمیسیون مالی از درخواست خود شد. اما کمیسیون دادن آن وجه به سپهدار را حیف و میل بودجه کشور و مصارف شخصی

می‌دانست، و آن درخواست را رد کرد.» (شوستر، ۱۳۵۱: ۱۲۳) سپهدار هر بار که مستقیماً از شوستر تقاضای مبلغی می‌کرد با جواب «خزانه تهی است و پول موجود نیست» روبه‌رو می‌شد. با وجود این، وی چند روز قبل از رسیدن محمدعلی‌میرزا به گمیش تپه، به تهران وارد شد و دولت خود را که ترکیبی از وزرای دموکرات و اعتدالی بود، در ۲۲ رجب ۱۳۲۹، به مجلس شورای ملی معرفی کرد. در آن روز رئیس مجلس **مؤتمن‌الملک** در حضور وزرا اعلام نمود که: از طرف تمام احزاب سیاسی اطمینان می‌دهم که همه قسم همراهی، که راجع به اصلاحات اساسی و امنیت مملکت باشد، به کابینه خواهد کرد. اگر بین ما اختلافاتی بوده است آن اختلافات به بعضی مسائل جزئیة فرعیة مملکتی ارتباط دارد ولی در اساسیات به هیچ وجه اختلافاتی نبوده است... (مذاکرات مجلس دوم: ۱۳۲۴). علی‌رغم سخنان رئیس مجلس در حمایت مجلس از دولت جدید سپهدار، وجود اختلاف سیاسی بین اعتدالیون و دموکرات‌ها آتش اختلاف میان دو جناح را شعله‌ور ساخت.

در پی آشفتگی اوضاع سیاسی کشور، مجلس شورای ملی لایحه **حکومت نظامی** را که از طرف دولت و با قید دو فوریت، به منظور حفظ انتظامات و جلوگیری از اقدامات مرتجعانه طرفداران شاه مخلوع تقدیم شده بود، تصویب کرد. به موجب این لایحه به دولت اختیار داده شد که اقدام مقتضی در برابر تحریکات محمدعلی‌میرزا به عمل آورد. (همان: ۲۳ رجب ۱۳۲۹) با این حال، سپهدار متهم به سازش با محمدعلی‌میرزا شد و دولت وی به علت بی‌اعتمادی عمومی سقوط کرد و این بار **صمصام‌السلطنه** از سوی ناصرالملک مأمور تشکیل کابینه جدید شد. مجلس نیز در برابر حملات محمدعلی‌میرزا ساکت ننشست و به تصویب قوانینی درباره استخدام مستشاران جدید سوندی و تعیین جایزه برای از بین بردن محمدعلی‌میرزا اقدام کرد. باید دانست که در آن شرایط بحرانی، طرفداران شاه مخلوع از قدرت کمی برخوردار نبودند. در بین مردم شایع شده بود که آمدن محمدعلی‌میرزا با حمایت کامل دولت‌های انگلیس و روس امکان‌پذیر شده و اسلحه و پول کافی در اختیار او قرار گرفته است. حامیان او هم مرتباً در میان مردم القا می‌کردند که سه اردوی مسلح به طرف تهران در حال حرکت است و دولت چگونه می‌تواند با آن‌ها که مرکب از یکصد هزار مرد مسلح‌اند مقابله نماید! البته علی‌رغم باور مردم، انگلستان موافق بازگشت محمدعلی‌میرزا نبود. زیرا سیاست‌مداران آن دولت به خوبی می‌دانستند که محمدعلی‌شاه آلت دست روس‌هاست و با به روی کار آمدن مجدد او قدرت روسیه در ایران تحکیم خواهد شد. (کسروی، ۱۳۶۹: ۲۳۵)

از طرف دیگر مردم ایران، به‌خصوص در شهرهای بزرگ، شاهد بودند که تقریباً بعد از دو سال که از حاکمیت دولت مشروطه می‌گذشت هنوز هیچ‌گونه ثبات و آرامش و رفاهی حاصل نشده و هیچ‌یک از آن وعده‌هایی که قبل از انقلاب به آن‌ها داده شده بود به انجام نرسیده است. این موضوع بر شدت نارضایی می‌افزود.





ستارخان

مرتجعین شده است. حالا دیگر وقتی است که محمدعلی میرزای مفسد خائن شرور و یک مشیت دزد خائن که به دور او گرد آمده‌اند بدانند با ملت ایران و استقلال و حرمت و مشروطیت این مملکت به دست خارجه نمی‌توان بازی نمود...» (روزنامه ایران‌نو، ۱۳۳۰-۱۳۲۷ ق: ۱)

صمصام‌السلطنه بختیاری، وزیر جنگ دولت پیشین، کابینه خود را به مجلس شورای ملی معرفی کرد و رأی اعتماد گرفت. (مذاکره مجلس دوم، ۲۹ رجب ۱۳۲۹) از جمله وزرای کابینه، قوام‌السلطنه وزیر داخله، وثوق‌الدوله وزیر خارجه، مشیرالدوله وزیر مالیه و رئیس‌الوزرا، سمت وزارت جنگ را نیز بر عهده داشتند. با رئیس‌الوزرای صمصام‌السلطنه، خان‌های بختیاری مردان خود را هر چه بیشتر به مرکز گسیل داشتند و بدین ترتیب دسته‌های بختیاری برای رویارویی با قوای محمدعلی میرزا و برادرش شعاع‌السلطنه در شرق و سالارالدوله در غرب و همچنین مقابله با شورش‌های محلی از جمله نایب حسین کاشی و اغتشاشات طوایف محلی قزوین و غیره اعزام می‌شدند. متعاقب آن، مجلس شورای ملی در جلسه سوم شعبان ۱۳۲۹، قانونی جهت سرکوب محمدعلی میرزا به تصویب رساند مبنی بر اینکه به قاتل یا دستگیرکننده محمدعلی میرزا و برادرش جایزه نقدی خواهد داد.

کسروی در تاریخ هجده ساله به ستایش از این مصوبه پرداخته و آن را در تضعیف روحیه محمدعلی میرزا و برادرانش بسیار مؤثر دانسته است: «این قانون بسیار بجا بود و بجان محمدعلی میرزا و برادرانش ترس انداخت. مستر شوستر می‌گوید او این کار را به دولت یاد داده است...» (کسروی، ۱۳۶۹: ۱۷۳ و ۱۷۴) این مصوبه نشان داد که نمایندگان مجلس شورای ملی نسبت به اهمیت موضوع وقوف کاملی دارند و به حمایت هیچ کشور خارجی نمی‌توانند امیدی داشته باشند.

پایان کار محمدعلی میرزا

دولت صمصام در کنار مسائل و اختلاف‌نظرهایی که با حزب دموکرات، یا همان اجتماعیون - عامیون مجلس داشت، درگیر مسائل و مشکلات عدیده داخلی نیز بود. دولت می‌بایست به راهزنی‌های نایب حسین کاشی در مناطق کاشان، یزد و اصفهان خاتمه می‌داد و در شیراز نیز بین قشقایی‌ها و ایلات طرفدار قوام‌السلطنه، صلح و آرامش برقرار می‌ساخت. آبراهامیان درباره آشفتنگی اوضاع کشور می‌نویسد: «در عین حال که پایتخت دستخوش آشوب سیاسی بود، تنش‌های عشیره‌ای ایالات را از هم می‌گسست. ترکمن‌ها در شمال خراسان، شاهسون‌ها در آذربایجان، و کردها در لرستان با استفاده از اوضاع تهران از دادن مالیات سرباز زدند، روستاهای اطراف را غارت کردند، خطوط ارتباطی را گسستند، و چون شاه سابق در تیر ۱۲۹۰ برای باز پس گرفتن سلطنتش دوباره در ایران ظاهر شد، از او حمایت کردند.» (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۹۶ و ۹۷) به عبارت

مردم می‌دیدند مجلسی که به خاطرش آن همه خون ریخته شد به تدریج حالت فرمایشی پیدا کرده و عرصه مجادلات و مباحثات رقابت‌آمیز احزاب گشته است. می‌دیدند که رجال دوره استبداد مانند سابق در رفاه کامل و بدون هیچ‌گونه دغدغه‌ای مشغول زندگانی خود هستند. شمال و جنوب در دست نیروهای روسیه و انگلیس است و بقیه نقاط کشور نیز، فاقد امنیت، رفاه و آسایش، به حال خود رها شده است. لذا به این دلایل از شرایط موجود رضایت نداشتند.

مجلس دوم و بحران دولت صمصام‌السلطنه

بعد از استعفای سپهدار، ناصرالملک خواستار رأی مجلس در تعیین رئیس‌الوزرای جدید شد. مجلس در روز ۲۷ رجب با اکثریت قریب به اتفاق سپهدار را عزل کرد و تمایل خود را نسبت به **صمصام‌السلطنه** ابراز داشت. (مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران)

روزنامه ایران نو در سرمقاله شعبان ۱۳۲۹، ضمن تمجید از کابینه جدید صمصام‌السلطنه، از کنار رفتن سپهدار حمایت کرده و نوشت: «اینک کلیه مشروطه‌خواهان و وطن‌پرستان کاملاً با همدیگر متفق و متحد، در عقب سر مجلس شورای ملی ایستاده‌اند... کابینه جدیدی، مرکب از مردان غیورکاری وطن، دیروز مهار مملکت را در دست خود گرفته و جدا مشغول به فیصله امور مملکتی و قلع و قمع اشرار و سرکوبی مفسدین و

دیگر، ضرورت دفع محمدعلی میرزا و برقراری آرامش و امنیت در کشور، موجب شد تا حتی دموکرات‌ها نیز با برنامه دولت مصمصام السلطنه مخالفت جدی نکنند، هر چند که با آن موافق هم نبودند. متعاقب آن، دولت به منظور سرکوبی محمدعلی میرزا، نیرویی از بختیاری‌ها و فداییان ارمنی و تعدادی از مجاهدین را تجهیز کرد و تحت فرمان جعفرقلی، سردار بهادر بختیاری، و بیرم‌خان قرارداد تا به استقبال دشمن بشتابند. در مقابل، محمدعلی میرزا هم پس از اطلاع از پیشرفت سالارالدوله و شکست دادن **امیرمفخم بختیاری**، در فتح ملایر، نیروهای خود را در دو ستون به طرف تهران روانه ساخت. ستون اول به فرماندهی برادرش شعاع السلطنه، از طرف مازندران و ستون دوم به فرماندهی علی‌خان ارشدالدوله - که اخیراً سردار ارشد لقب یافته بود - از سمت شاهرود. خود او نیز بعد از چند روز به شعاع السلطنه پیوست. ارشدالدوله پس از تصرف و تخریب دامغان و درهم شکستن قوای دولتی در امامزاده جعفر ورامین، دچار حملات مجاهدان و سواران بختیاری شد و بر اثر انفجار گلوله توپ مجروح گردید و به اسارت سواران بختیاری درآمد و پس از محاکمه صحرائی اعدام شد. «پیروزی بیرم، جان تازه‌ای در کالبد خسته آزادی‌خواهان دمید. ارشدالدوله نیرومندترین و شجاع‌ترین دشمنان آزادی بود. اینک با شکست او، نه فقط گردنکشان دیگر نیز مرعوب شدند، بلکه کمر محمدعلی میرزا درهم شکست و دولت را برای نیل به پیروزی نهایی یاری کرد.» (رائین، ۱۳۵۰: ۴۰۱) محمدعلی میرزا و برادرش، هم‌چنان در سوادکوه مقاومت می‌کردند. اما با حملات مجاهدان و بختیاری‌ها که به جنگ بزرگی منجر شد محمدعلی میرزا شکست خورد، با این حال توانست خود را به دریا برساند و به وسیله کشتی به گمش تپه باز گردد. (شیخ الاسلامی، ۱۳۸۵) توطئه خطرناکی که به دست مستبدین و با حمایت و نظارت روس‌ها طراحی شده بود، نقش بر آب شد. سالارالدوله هم در باغشاه واقع در صدویست کیلومتری جنوب شرقی تهران از بختیاری‌ها شکست خورد و روی به فرار گذاشت. تلفات قوای دولتی در این جنگ فقط دو نفر کشته و شش نفر مجروح بود. شش عراده توپ و مقدار فراوانی فشنگ و مهمات به تصرف قوای دولتی درآمد. «عامل عمده این فتح، باز بیرم بود و مجلس هم به پاس خدمات وی در بازگشت به طهران، وی را به اعطای یک شمشیر مرصع و فرماندهی افواج شمال و ماهی سیصد تومان موجب سرافراز کرد.» (نوابی، ۱۳۷۰: ۲۴۹)

اوضاع اجتماعی کشور پس از دفع فتنه محمدعلی میرزا

علی‌رغم دفع فتنه شاه مخلوع و قوای طرفدار او اوضاع اجتماعی نه تنها بهبود نیافت بلکه از بسیاری جهات وخیم‌تر شد. در جریان عقب راندن قوای شاه مخلوع و سالارالدوله، قشون دولتی مرکب از بختیاری‌ها، قزاق‌ها و مجاهدین و غیره مرتکب غارت و چپاول مردم شهرها و دهات می‌شدند. این در حالی

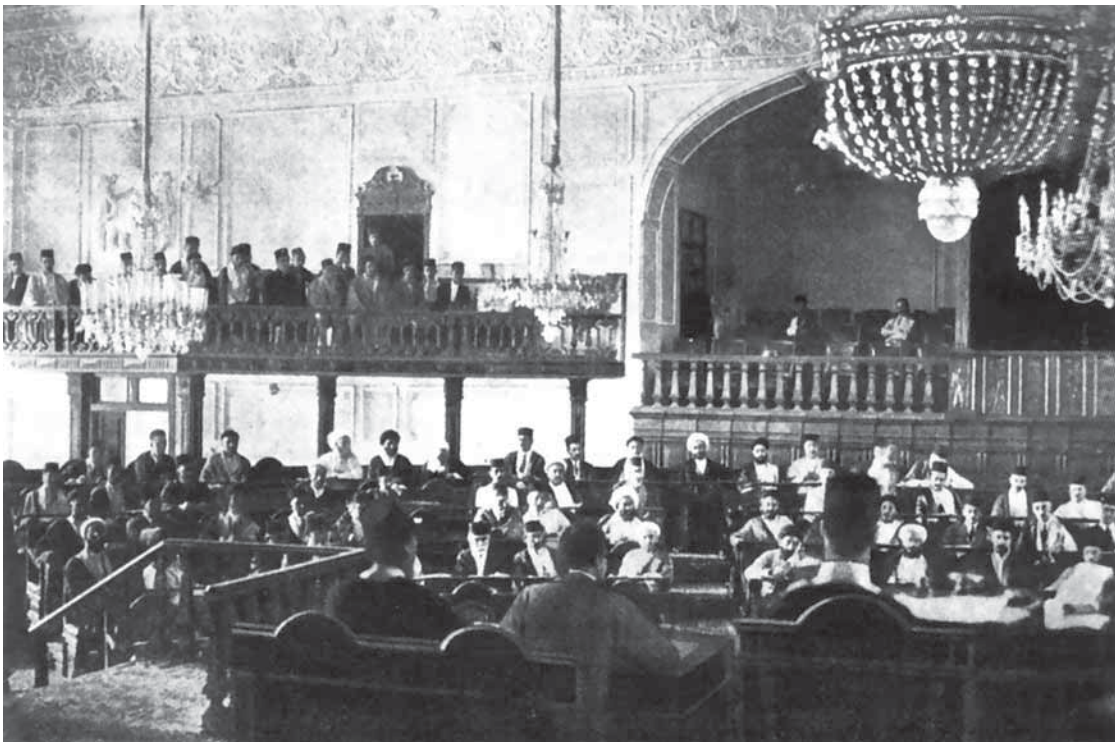
بود که طرفداران استبداد نیز به همین شیوه با آن مردم رفتار می‌نمودند. «فرماندهان دولت مشروطه یعنی سردار محتشم و سردار بهادر بختیاری و بیرم‌خان یکی پس از دیگری با نیروهای زیر فرمان خود بر سالارالدوله تاختند و نیروی او را که تا حدود نوبران پیش رانده بودند درهم شکستند. او از میدان جنگ به سمت غرب گریخت و بار دیگر بر سر راه خود دست به نهب و غارت اموال مردم زد.» (شمیم، ۱۳۷۰: ۵۴۶)

علاوه بر این شورش‌ها، گردنکشی‌های محلی، ناامنی و قحطی در ولایات مختلف بیداد می‌کرد. حتی در بیشتر شهرهای بزرگ نیز بر اثر فقدان امنیت، داشتن حداقل یک تفنگ از ضروریات محسوب می‌شد. تمام این عوامل باعث شده بود که مردم به هیچ وجه دل خوشی از اوضاع نداشته باشند و حداقل از وجود امنیت در دوره استبداد با حسرت یاد کنند. «در ماه شوال علاوه بر این مشکلات، قحطی نان هم گریبان مردم پایتخت را گرفت و تا مدت‌ها یکی از مسائل لاینحل تهران به‌شمار می‌رفت.» (روزنامه مجلس، ۱۳۲۴ - ۱۳۳۰، ش ۳: ۲۲)

اوضاع دولت نیز از بی‌پولی و فساد مالی بر همگان مشخص بود و کارکنان دولتی اعم از لشکری و کشوری مدتی بود حقوق خود را دریافت ننموده بودند. با وجود این ناصرالملک حقوق هنگفت خود «۱۰۰۰۰۰ قران» را منظمًا ماه به ماه دریافت می‌کرد.



محمدعلی شاه



در یک نتیجه‌گیری کلی باید گفت، بر اثر تکامل نیافتگی تاریخی، نبود بسترهای مناسب دموکراتیک، تسلط گروه‌های قدرتمند سنتی، فزون‌خواهی دولت و دربار و رقابت‌های حزبی، مجلس دوم را به صحنه کشاکش سیاسی اقشار و گروه‌های اجتماعی تبدیل کرد و به عوامل شاه سابق و دولت‌های خارجی جرأت نفوذ و دخالت در امور جاری کشور را داد.

حقوق او به حسابی موسوم به «B» نزد بانک شاهنشاهی واریز می‌شد و تأیید پرداخت و اعلام آن را مورگان شوستر رئیس خزانه به نایب‌السلطنه اطلاع می‌داد. (مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران) اوضاع آن قدر نامساعد بود که **آخوند خراسانی** طی تلگرامی به نایب‌السلطنه و مجلس از اوضاع انتقاد کرده و هشدار داد: «تمام مجاهدات و زحمات چندساله در استحکام اساس مشروطیت به واسطه سوء استعمال و داخل شدن اشخاص مفسد در امور مملکت تاکنون نتیجه بدی داده، موجبات تنفر عموم را فراهم و مشروطیت را بدنام نموده است. همه را به مسامحه گذرانیده در مقام اصلاح مفاصد و تدارک مافات بر نیامدید... عاقبت وخیم خواهد بود. آن چه در عهده داشتیم اعلام نموده تا عندالله تعالی مسئول نباشم...». (روزنامه مجلس، ۱۳۲۴ - ۱۳۳۰: ش ۳۷: ۲)

در ماه شوال ۱۳۲۹ دولت صمصام، پس از شکست دادن قشون استبداد در صدد برآمد با تصویب مجلس شورای ملی، دارایی سالارالدوله و شعاع‌السلطنه را مصادره نماید. این کار به دو جهت صورت گرفت؛ اول آنکه تنبیهی به مناسبت کار و رفتار آن‌ها بود و دیگر آنکه خزانه مملکت به شدت تهی بود و این کار می‌توانست کمکی به دولت باشد. البته باید متذکر شد که دولت این اقدام خود را قبلاً به اطلاع سفارتین رسانده بود و آنان نیز در ابتدا نسبت به این اقدام سکوت کردند. هر چند اقدام مورگان شوستر «خزانه‌دار کل» در تصاحب اموال و دارایی‌های شعاع‌السلطنه عکس‌العمل تند روس‌ها را در پی داشت و در نهایت به ماجرای اولتیماتوم روس‌ها منجر شد.

منابع

۱. آبراهامیان، پروانه؛ **ایران بین دو انقلاب** (از مشروطه تا انقلاب اسلامی)، ترجمه فیروزمند و دیگران، تهران: انتشارات مرکز، ۱۳۷۸.
۲. اتحادیه، منصوره؛ **پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت** (دوره‌های یکم و دوم مجلس شورای ملی)، تهران: انتشارات سیامک، ۱۳۸۱.
۳. شریف کاشانی، محمد مهدی؛ **واقعات و اتفاقیه در روزگار** (تاریخ مشروطه)، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: انتشارات تاریخ، ۱۳۶۲.
۴. شمیم، علی‌اصغر؛ **ایران در دوره سلطنت قاجار**، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۰.
۵. شوستر، مورگان؛ **اختناق ایران**، ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری، تهران: انتشارات صفی‌علیشاه، ۱۳۵۱.
۶. شیخ‌الاسلامی، جواد؛ **پایان کار محمدعلی شاه قاجار**، تهران: انتشارات اطلاعات سیاسی، ۱۳۸۵.
۷. نوبی، عبدالحسین؛ **دولت‌های ایران از آغاز مشروطیت تا پایان قاجاریه**، تهران: انتشارات هما، ۱۳۷۰.
۸. وره‌رام، غلام‌رضا؛ **نظام سیاسی و اجتماعی ایران در عصر قاجار**، تهران: انتشارات معین، ۱۳۸۵.
۹. رائین، اسماعیل؛ **پیرم‌خان سردار**، تهران: چاپخانه مازگرافیک، ۱۳۵۰.
۱۰. **مذاکرات مجلس دوم**، (مجموعه مصوبات مجلس در چهار دوره تقنینیه، مطبعه مجلس)، تهران: انتشارات بی‌تا، ۱۳۲۴.
۱۱. **روزنامه ایران نو**؛ شماره ۱۰۲، سال دوم، ۱۲۲۷-۱۲۳۰ ق. (شعبان ۱۳۲۹).
۱۲. **روزنامه مجلس**، شماره ۲۲ و ۳۷، سال پنجم، ۱۳۲۴-۱۳۳۰ ق. (۴ شوال ۱۳۲۹).
۱۳. **مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران**؛ اسناد ۴۷۱۴ - ق، ۱۲۹۳۳۰ - ق و ۱۲۹۳۳۳ - ق.
۱۴. مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

تاریخ و صاف

مسعود فرشیدنیا

دبیر تاریخ، جهرم

سونسن رحمانیان

دبیر زبان و ادبیات فارسی، جهرم

که مورد توجه ایلخان واقع شد. و صاف نه سال بعد، در بیست و چهارم محرم سال ۷۱۲ هـ در سلطانیه قسمت‌های دیگر کتاب را به نظر سلطان الجایتو رسانید.

تاریخ و صاف در پنج مجلد، شرح رویدادهای عصر ایلخانان تا سال ۷۲۳ هـ است و یکی از بارزترین منابع محلی تاریخ فارس در دوره ایلخانان به‌شمار می‌آید. در این کتاب گزارش‌های فراوانی وجود دارد که در دیگر آثار مربوط به این دوره کمتر دیده می‌شود. اثر و صاف دنباله تاریخ جهانگشای جوینی است، بنابراین کتاب حاوی تحولات سال‌های ۶۵۶ هـ الی ۷۲۳ هـ تا اواسط سلطنت ابوسعید بهادرخان است. این کتاب با ذکر اطلاعاتی درباره قآن‌های مغول و سپس مطالبی درباره وضع بغداد در عهد المستعصم و سرگذشت او با هلاکو آغاز شده و در آن آگاهی‌های بسیار سودمندی درباره ایلخانان و معاصران آنان و نیز درباره دودمان سلجری و وضع فارس تا زمان مؤلف و اتابکان لر و پادشاهان دهلی آمده است. در این کتاب همچنین مطالبی درباره وضع اجتماعی عهد مؤلف و انتقادهایی که از وضع نابسامان مردم عهد خود می‌شده، به رشته تحریر درآمده است. سبک انشای و صاف در این کتاب کاملاً مصنوع، همراه با مبالغه‌های شگفت‌انگیز است. او در استفاده از واژه‌ها و ترکیب‌ها و مثل‌ها و شعرهای عربی و به‌کار بردن لغت‌های مهجور و صنعت‌های دشوار در کلام راه مبالغه پیموده به‌طوری که زیاده‌روی در تصنع در بسیاری از جاهای کتاب موجب دیربایی مطلب و ملالت خواننده می‌گردد. تاریخ و صاف همواره مورد توجه مورخان بوده است، نویسندگان تاریخ‌هایی که پس از آن نوشته شده، در ذکر حوادث سال‌های مزبور به آن توجه داشته‌اند؛ به‌عنوان نمونه می‌توان از کتاب‌هایی همچون

روضه‌الصفاء و حبیب‌السیر نام برد که حتی در بعضی موارد عین عبارت و صاف را ذکر نموده‌اند.

کتاب تاریخ و صاف با کوشش شادروان عبدالمحمد آیتی ساده و خلاصه شده و تحت عنوان «تحریر تاریخ و صاف» چاپ شده است. همچنین نسخه خطی آن هم به‌صورت چاپ عکسی در تهران انتشار یافته است. قسمتی از آن نیز در انتشارات دانشگاه تهران به چاپ رسیده است. محقق اتریشی به‌نام هامرپور گشتال نیز ترجمه‌ای از آن ارائه نموده است.

تجزیه‌الامصار و تزجیه‌الاعصار معروف به تاریخ و صاف، تألیف شهاب‌الدین عبدالله شرف شیرازی معروف به «وصاف‌الحضرة» است. مؤلف در سال ۶۶۳ هـ در شیراز تولد یافت و در این شهر به کسب علم و دانش پرداخت و به خدمت دیوانی مشغول گردید. او در دستگاه خواجه صدرالدین احمد خالدی زنجانی و خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی صاحب‌مقام بود. در زمان غازان خان و الجایتو (سلطان محمد خدابنده) دستیار رشیدالدین شد و مورد توجه خواجه سعدالدین محمود ساوجی یکی دیگر از وزرای این عهد قرار گرفت.

منظور از و صاف الحضرة مداح ایلخان است. عنوان کتاب خود نشان‌دهنده نثر مغلق و سبک پیچیده آن است. به‌طوری که محتوای آن هرچند برای مورخان بسیار بارز است، ولی مفاهیم و معانی در میان کلمات مقفی، نقل قول‌های طویل عربی و از جمله قطعاتی از اشعار عربی و فارسی گم شده است. البته به جهت اینکه و صاف خودش در برابر ایلخانان حضور فعال داشته و در دیوان مشغول به‌کار بوده، آمار و ارقامی که نقل می‌کند قابل استناد است.

وصاف مردی فاضل و ادیب بوده است. از بررسی اثر وی می‌توان فهمید که حافظه شگرفی داشته و سطح اطلاعات و دانش او در حد بالایی بوده است. وی از سن ۳۶ سالگی (۶۹۹ هـ) تألیف اثر خود را شروع کرد و حدود پنج سال بعد، در روز یکشنبه سیزده رجب سال ۷۰۲ هـ زمانی که غازان خان عازم منطقه شام بود موفق شد جلد اول آن را تقدیم وی نماید



تدریس تاریخ

سکینه سلیقه‌دار
دبیر تاریخ، منطقه ۴ شهر تهران

باشیوه عبرت آموزی قرآن

اشاره

«کسی که عبرت آموزد، آگاهی یابد و کسی که آگاهی یابد، می‌فهمد و آنکه بفهمد، دانش آموخته است»^(۱) لذا الگو گرفتن از روش قرآن (شیوه عبرت‌آموزی) به دلیل آثار تربیتی فراوانی که دارد می‌تواند مفید واقع شود و فرایند یادگیری را ارتقا بخشد. در واقع هدف قرآن ارائه یک شیوه تربیتی جامع برای تربیت افرادی مؤمن، با بصیرت، خردمند و خداترس بوده است چرا این هدف قرآنی مورد غفلت قرار گیرد؟

کلیدواژه‌ها: قرآن، عبرت‌آموزی، کلاس درس تاریخ

عبرت‌آموزی و تاریخ

عبرت حالتی است که در اثر برخورد با امور ظاهری و مشهود برای انسان پدید می‌آید و به معرفت باطنی و غیرمشهود منتهی می‌شود. به دلیل ارزش والای این روش و تأثیرگذاری آن در تربیت افراد، قرآن کریم در تمام داستان‌هایی که مطرح کرده به صورت گسترده‌ای آشکارا یا به اشاره، از آن سخن به میان آورده و بخش عظیمی از گفته‌های خود را به قصص پیشینیان اختصاص داده و بسیاری از مطالبی را که از ابعاد مختلف اجتماعی، سیاسی و ... مدنظرش بوده در لابه‌لای این قصص بیان فرموده است. «اگر بخواهیم برای کلاس درس تاریخ هدفی مشخص کنیم آن هدف باید اعتلای میانی اخلاق حمیده انسان و جهان شمول در دانش آموز باشد که با بهره‌گیری از شیوه‌ای که قرآن به کار برده می‌توان به مقصود رسید. دانش تاریخ جایگاه رفیع انسان‌هایی است که همه آینده‌خداوند نه جایگاه و کارزار جنگ گلابیاتورها و ...»^(۲)

چگونه می‌توان تاریخ را به روش قرآن تدریس کرد؟

لازمه عبرت‌آموزی تفکر و تجزیه و تحلیل رخدادهایی است که در یک سرگذشت معرفی می‌شود. برای نمونه یکی از کارهایی را که در کلاس انجام دادم نقل می‌کنم. کلاسی داشتم که اکثر دانش‌آموزان آن هیچ انگیزه‌ای برای درس خواندن نداشتند

یکی از شیوه‌های آموزشی موفق در تدریس، به ویژه تدریس تاریخ، استفاده از داستان‌های پندآموز است. قرآن کریم در بیان مطالب خود از روش‌های متنوعی استفاده کرده است که یکی از تأثیرگذارترین آن‌ها، روش تربیت از راه بیان عبرت یا همان عبرت‌آموزی است. به کارگیری شیوه عبرت‌آموزی در کلاس درس، یعنی همان روشی که قرآن کریم در تمام ۲۶۴ حکایت خود به کار برده است، می‌تواند گامی مثبت و رو به جلو در ایجاد کلاسی موفق و دانش‌آموزانی بانشاط، خلاق، منتقد و متفکر باشد. نویسنده مقاله حاضر در صدد است ضمن معرفی بهتر این شیوه قرآنی، بهره‌مندی آن را در کلاس درس به دبیران محترم تاریخ، توصیه نماید.

مقدمه

قرآن، کلام خدا و ودیعه پیامبر اکرم (ص) است. کتابی است که خداوند در آن بر بندگانش تجلی کرده و پیامبر آن را به همراه عترت پاک خویش، به‌عنوان دو ثقل گران‌بها برای ما به یادگار نهاده است و لذا سرلوحه تمام نعمت‌هاست، چرا که وقتی در سوره الرحمن نعمت‌ها و آلاء الهی را شمارش می‌کند قبل از همه نعمت‌ها تعلیم قرآن را یادآور می‌شود که: «الرحمن علم القرآن و...»^(۳) این کتاب چنان ارزشمند و عظیم است که پدیدآورنده‌اش به آن سوگند یاد می‌کند و می‌گوید اگر بر کوه‌ها نازل شده بود، آن‌ها را متلاشی می‌کرد پس بر ماست که با بهره‌گیری مستمر از آن، کرامت انسانی خود را پاس داریم و شکر این نعمت بی‌مثال را به جای آوریم. یکی از زمینه‌های بهره‌گیری از قرآن، استفاده از شیوه عبرت‌آموزی آن در امر تدریس است. ضمن اینکه قرآن منبع ارزشمندی در موضوعات تاریخی است. پس چرا از روش آموزشی و تربیتی قرآن استفاده نکنیم؟ ایجاد فضای پندآموز در عین اینکه موجب تثبیت یادگیری می‌شود، می‌تواند هدایتگر آینده‌ای روشن برای دانش‌آموزان باشد، بنابراین چرا در روش تدریس خود تحول ایجاد نکنیم؟ مگر ما به دنبال داشتن کلاس‌هایی خلاق و متنوع نیستیم؟ حضرت علی(ع) می‌فرماید:

و در بی‌ادبی و بی‌نظمی در مدرسه شهره بودند؛ مثل این بود که تحت فشار و زور به مدرسه می‌آیند. مدیر دبیرستان بارها با اولیای آن‌ها صحبت کرده بود اما هیچ تأثیری نداشت. من تصمیم گرفتم آنچه را از قرآن می‌دانستیم به کار گیرم (ارائه یک نمونه از یک سرگذشت). از یکی از دانش‌آموزانم که سال‌ها پیش در یک مرکز آموزشی شبانه درس می‌خواند، دعوت کردم تا به مدرسه بیاید و در کلاس سرگذشت خود را برای ما تعریف کند. وی زندگی پرفراز و نشیبی داشت و مسبب تمام تلخی‌ها، ورنج‌های زندگی‌اش رفتارهای نادرست و تصمیمات نسنجیده و ارتباط با دوستان نامناسب بود. با او صحبت کردم تا مرا در تربیت دانش‌آموزانم کمک کند و او صمیمانه پذیرفت. طی دو جلسه حضور وی در بین دانش‌آموزان و طرح مسائلی از زندگی‌اش گویی معجزه‌ای اتفاق افتاد. دانش‌آموزانم دیگر آن دانش‌آموزان قبلی نبودند و با کمال تعجب همه آن‌ها در امتحانات نهایی قبول شدند، حتی در کنکور سراسری از این کلاس قبولی داشتیم. از آن تاریخ به بعد همواره سعی کردم تا در کلاس درس و در خلال تدریس داستانی عبرت‌آموز مرتبط با موضوع درس، برای دانش‌آموزان بیان کنم.

اگر در طرح تاریخ به روش قرآن عمل کنیم باید نکاتی را مورد توجه قرار دهیم که عبارت‌اند از:

نکته اول گذار است؛ یعنی به جای اینکه از حوادث گذر کنیم، بر آن‌ها گذار کنیم، یعنی آن سوی حوادث را تحلیل کنیم. به عبارت دیگر «طرح هوشمندانه مسائل» است. طرح هوشمندانه مسائل نگاه جامع را طلب می‌کند، یعنی از همه سو موضوع و مسئله را ببینیم. فقط در حادثه فرو نرویم، گاهی اطراف مسئله را هم ببینیم.

نکته دوم این است که تاریخ برای فرداست و قرآن آن را با این نگاه مطرح می‌کند. یعنی می‌خواهد بگوید شما از این تاریخ چه استفاده‌ای می‌توانید بکنید. این است که در بحث تاریخ، قرآن می‌گوید تذکر، عبرت. یعنی این نکات تکیه‌گاه اصلی قرآن هستند و رهاوردی برای امروز و فردای شما دارند.

نکته دیگر اینکه قرآن طراح هنرمندانه موضوع است، یعنی زیبا گفتن؛ چرا که قرآن هم عمیق و دقیق است و هم زیبا و هنرمندانه سخن می‌گوید. تاریخ محتوایی است که باید در ظرف مناسبی عرضه شود. یعنی اگر ما چیزی را خوب عرضه نکنیم و بسته‌بندی مناسب نداشته باشیم، ضایع خواهد شد.^(۴) پس معلم تاریخ باید سخنوری نکته‌پرداز و زیباکلام باشد.

مزایای بهره‌گیری از روش عبرت‌آموزی در کلاس درس تاریخ:

در واقع هدف آموزش و پرورش در هر کشوری آماده‌سازی

با تدریس تاریخ بر اساس الگوی قرآن هر جلسه درس می‌تواند منتج به نتایج اخلاقی و تربیتی باارزشی برای فراگیران شود. در چنین کلاسی دانش‌آموز مهارت زندگی کردن را می‌آموزد و برای عملکرد مطلوب در آینده راهنمایی می‌شود

(پخش فیلمی در مورد مصر در زمان فراعنه) دقت آن‌ها را متوجه آنچه که قرآن درباره گذشتگان بیان داشته متمرکز می‌کنیم. دیگر اینکه با نقل یک روایت تاریخی دانش‌آموزان از فضای درس ساعت قبل خارج شده و در فضایی مناسب تدریس تاریخ قرار می‌گیرند و ضمن ایجاد تنوع و جذابیت در تدریس، تفکر انتقادی را در کلاس موجب می‌گردد. با تدریس تاریخ بر اساس الگوی قرآن هر جلسه درس می‌تواند

منتج به نتایج اخلاقی و تربیتی

باارزشی برای فراگیران شود. در چنین کلاسی دانش‌آموز مهارت زندگی کردن را می‌آموزد و برای عملکرد مطلوب در آینده راهنمایی می‌شود. در فضای پندآموز کلاس، بررسی کوچک‌ترین اتفاقات، می‌تواند بزرگ‌ترین درس‌ها را به همراه داشته باشد در پایان باید یادآور شویم که «پافشاری بر روش‌های کنونی، به جز هدر دادن وقت و از بین بردن استعدادهای سرشار فرزندان این مرزوبوم، ثمر دیگری نخواهد داشت. پس بیایید با عزمی راسخ و با جسارت و آگاهی، قدم در وادی اصلاح نهیم و درس تاریخ را بیش از پیش جذاب و کلاس‌های آن را محل پرورش استعدادهای فکری اندیشمندان آینده سازیم.»^(۵)

پی‌نوشت‌ها

۱. قرآن کریم
۲. نهج‌البلاغه، حکمت ۲۰۸
۳. رشد آموزش تاریخ، پاییز ۱۳۸۵، شماره ۲۴، ص ۱۷
۴. رشد آموزش تاریخ، پاییز ۱۳۹۱، شماره ۴۸، ص ۷
۵. رشد آموزش تاریخ، سال پنجم ۱۳۸۲، شماره ۱۳، ص ۳۹

اشتراکات فرهنگی و تاریخی ایرانی‌ها و هندی‌ها بر اساس مطالعات اسطوره‌شناسی

شیرین احمدی

پژوهشگر، قم

shirin.tayhrid@yahoo.com

می‌دهند که همراه هاله‌ای از تقدس چهره آن‌ها را فرا گرفته است. اساطیر نیمه تاریخی عبارت‌اند از: تحول و تکامل حوادث ابتدایی و شرح کارهای فوق‌العاده‌ای که به دست انسان‌های زورمند انجام گرفته، اندک‌اندک شاخ و برگ یافته و به صورت داستان‌هایی پر از عجایب درآمده‌اند. اسطوره‌ها با حکایاتی که از زبان حیوانات روایت می‌شود و در آن‌ها اعمال انسانی به حیوانات نسبت داده می‌شود، تفاوت دارند. آن حکایات اغلب جنبه تمثیلی دارند و بر مفاهیم معنوی و اخلاقی دلالت می‌کنند؛ مانند حکایات «کلیله و دمنه». اسطوره با افسانه‌هایی که کارهای غیرعادی را در چارچوب زندگی‌های روزمره با نتیجه‌ای اخلاقی بیان می‌کنند، با خیال‌بافی‌های شاعرانه و ادبیات داستانی تفاوت بسیار دارد. (آموزگار، ۱۳۷۴: ۴)

اسطوره چون در ارتباط همیشگی با زندگی انسان باورمند بدان است، خود دستخوش تحولاتی می‌گردد و با شرایط و شناخت‌های تازه سازگار می‌شود.

گاهی بر اثر تحولات عمیق در جامعه، کیش‌ها و اساطیر تازه‌ای پدید می‌آیند، که با وجود نام‌های مشترک با اساطیر و کیش‌های پیشین دارای محتوای تازه و ساختاری دگرگون شده‌اند. مانند نسبت دین زردشتی و دین هند و ایرانی. (بهار، ۱۳۷۹: ۳۷۳)

اسطوره به هر صورت که طرح شده باشد، متضمن روایت یک «خلقت» است؛ یعنی می‌گوید چگونه چیزی پدید آمده و هستی خود را آغاز کرده است. اسطوره تنها از چیزی که واقعاً روی داده، سخن می‌گوید. انسان‌های اسطوره‌ای موجودات مافوق طبیعی هستند. این موجودات به خاطر کارهایی که در آغاز آفرینش انجام داده‌اند، شناخته شده و شهرت یافته‌اند. اساطیر کار خلاق این موجودات مافوق طبیعی را بازگو می‌نمایند و اهمیت اقدامات آن‌ها را آشکار می‌سازند. (معین، ۱۳۸۱: ۱)

چکیده

اسطوره‌شناسی دانشی است که به بررسی روابط میان اسطوره‌ها و جایگاه آن‌ها در دنیای امروز می‌پردازد. اسطوره نماد زندگی دوران پیش از دانش و نشان مشخص روزگاران باستان است. اسطوره مجموعه روایاتی است راجع به ایزدان و قهرمانان. این روایات زمانی به وجود آمده‌اند، که قوه تخیل انسان قادر شد یک پدیده طبیعی را به شکل یک موجود با اراده شبیه انسان تجسم کند. مقاله حاضر به بررسی اساطیر مشترک دو سرزمین هند و ایران و وجوه اشتراک آن‌ها می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: اسطوره‌شناسی، ایزدان، هند و ایرانی، اهورامزدا، دئیوه

اسطوره واژه‌ای است معرب که از واژه یونانی «هیستوریا» به معنای جست‌وجو، داستان و آگاهی گرفته شده است. برای بیان معنای اسطوره در زبان‌های اروپایی از بازمانده واژه یونانی «میتوس» به معنی «شرح، قصه و خبر» استفاده شده است. (آموزگار، ۱۳۷۴: ۳؛ حریریان و دیگران، ۱۳۸۰: ج ۱: ۵۱) از نظر مهرداد بهار: «اسطوره روایت واقعه ازل و مقدسی است.» (آزادگان، ۱۳۷۴: ۱۳۸) نقشی که اسطوره‌ها در دین دارند، آن‌ها را از حکایات متمایز می‌کند. در دین، انسان تلاش می‌کند شناخت خود را از خویشتن، طبیعت و محیط خود بیان کند. اساطیر که اندیشه انسان را درباره هستی روایت می‌کنند، قالب‌های تثبیت‌شده‌ای هستند که در آن‌ها بشر می‌کوشد این شناخت را بیان کند. اسطوره‌ها منشورهایی هستند که انسان بر طبق آن‌ها زندگی می‌کند. (هینلز، ۱۳۶۸: ۲۵ و ۲۶)

شخصیت‌های اسطوره‌ها را موجودات مافوق طبیعی تشکیل



می‌یابد، ایزدی بودن و اهرمینی بودن، همه آفرینش و فوق آفرینش را فرا گرفته و محور تفکر ادیان ایرانی قرار می‌گیرد. چنین حالتی در هیچ یک از اساطیر ملل آسیای غربی مشاهده نمی‌شد.

۵. در ایران نیروی شر خود مظهری ویژه به شکل اهرمن می‌یابد. امری که در کتیبه‌های «هخامنشی» دیده نمی‌شد، اما در گاهان «زردشت»، به‌عنوان مظهر و رأس نیروهای شر باوری ایرانی است. (همان)

مقایسه کوتاه اساطیر هند و اساطیر ایرانی

مهم‌ترین منبع اساطیر ودایی، «ریگ ودا» است که کهن‌ترین اثر ادبی هند به شمار می‌آید. تثلیث طبقاتی که در مجموعه ایزدان هند و اروپایی دیده می‌شد، در ایزدان هند و ایرانی نیز تأثیر گذاشت. ایزدان هند و اروپایی دارای سه طبقه و مقام می‌باشند، که با طبقات اجتماعی مطابقت دارد. در بالاترین طبقه مقام فرمانروایی قرار دارد که به‌صورت دو پدیده یعنی پادشاهی و مقام روحانیت می‌باشد. در طبقه دوم مقام ارتشتاری و پس از آن کشاورزی، و هر چه شامل آن می‌شود، از جمله: باروری و تندرستی. این تثلیث در مجموعه ایزدان هند و ایرانی نیز منعکس می‌شود. (موله، ۱۳۷۷: ۵۱)

اساطیر ایرانی به ویژه هند و ایرانی، اغلب با نبردهایی متمرکز می‌شدند که در طبیعت دیده می‌شد یا طبیعت آن‌ها را منعکس می‌کرد. خشک‌سالی و باران، رعد و برق و گرمای خورشید همه در نظر ایرانیان باستان بازتابی از برخوردهای کیهانی بود. با این همه، این اساطیر باستانی را نمی‌توان صرفاً شکلی از پرستش طبیعت توصیف کرد؛ برخی از ایزدان کاملاً نمودار افکار انتزاعی هستند مانند بهرام (ورث‌غنه نام دیگر بهرام است) در حالی که برخی دیگر از ایزدان با مشخصات انسانی توصیف می‌شوند و حتی برخی دیگر چنین نیستند.

اساطیر مانند فرهنگ‌ها با هم می‌آمیزند، اسطوره‌های تازه‌ای می‌آفرینند و تغییر جا و مکان می‌دهند. این ویژگی در اساطیر ایرانی نیز به وضوح آشکار است. داستان‌های کهن مربوط به هزاران سال پیش مردم بین سرزمین ما به‌طور شفاهی و سینه‌به‌سینه نقل شده، تا به‌صورت نوشته در آمده است. این نوشته‌ها تصاویری از دورانی به دست می‌دهند که نه تاریخ می‌تواند درباره آن‌ها داوری کند و نه باستان‌شناسی. آن‌ها را تنها در اسطوره‌ها می‌توان یافت. (حریریان و دیگران، ۱۳۸۰، ج، ۱: ۵۵)

اسطوره و تاریخ

دانش اساطیر در شناسایی تاریخ تمدن، روشن ساختن گوشه‌های تاریک ساختارهای کهن اجتماع و پی بردن به باورهای مردم عصر باستان بسیار مفید است. اگر تحلیل دقیق و فراگیری از اسطوره‌ها به‌عمل نیاید، بار سنگین مطالعه در دوران کهن تاریخ بر دوش باستان‌شناسی می‌افتد. دانش اساطیر قادر است رابطه بسیاری از نهادهای ابتدایی دوران کهن تمدن بشری و قومی را با یکدیگر مشخص سازد. (آموزگار، ۱۳۷۴: ۶)

تمام اسطوره بخشی از تاریخ است؛ زیرا اسطوره انسان را درباره خودش، جهان و تحول آن را در بردارد. این مطلب درباره اساطیر ایرانی نیز صدق می‌کند؛ زیرا اساطیر آن‌ها درباره آفرینش و «بازسازی جهان» است. اسطوره‌های ایرانی از خانواده اساطیر هند و ایرانی به شمار می‌روند. اسطوره‌های ایرانی کهن با اساطیر هند باستان دارای وجوه مشترک زیادی هستند، زیرا در آغاز خود یکی از دسته‌های اقوام هند و اروپایی بوده‌اند. ارتباط نزدیک اساطیر «ریگ ودایی» و اسطوره‌های پیش از «زردشت» با یکدیگر، پیوستگی نزدیک این دو فرهنگ (ودایی - ایرانی) را نشان می‌دهد. (بهار، بی‌تا: ۲۲ - ۱۷)

در اسطوره‌های متعلق به پهنه فرهنگی آسیای غربی، نگرش مبتنی بر اصول زیر رایج بوده است:

۱. از خدا - پدر نخستین دو گروه ایزد پدیدار شدند. یک گروه ایزدان بخشنده خیر و برکت و دیگری ایزدان به وجود آورنده شر. گروه اخیر با نام دیو (در یونان، تیتان) و ارواح پلید نیز خوانده می‌شوند.
۲. تصور وجود ایزدان شر، به گونه بالا در اساطیر هند و اروپایی به ویژه هند و ایرانی یافت می‌شود. در اساطیر هند و ایرانی تنها تصور اژدهای خشکی و نبرد او با ایزد جنگاور و بخشنده باران دیده می‌شود، که خود به شدت تحت تأثیر اسطوره‌های آسیای غربی است.
۳. پس از رسیدن آریاها به فلات ایران و برخورد با فرهنگ پیشرفته آسیای غربی، این دو گروه ایزدان آریایی به دو گروه ایزدان خیر و شر تبدیل می‌شوند. (بهار، ۱۳۸۰: ۳۸ و ۳۹)
۴. در ایران این نحوه برداشت آسیای غربی رشد عظیمی



اسطوره به هر صورت که طرح شده باشد،

متضمن روایت یک «خلقت» است؛ یعنی

می‌گوید چگونه چیزی پدید آمده و هستی خود

را آغاز کرده است. اسطوره تنها از چیزی که

واقعاً روی داده است، سخن می‌گوید. انسان‌های

اسطوره‌ای موجودات مافوق طبیعی هستند

اساطیر ایران باستان تنها به نبردهای کیهانی و مفاهیم انتزاعی یک شخصیت مرتبط با مناسک نمی‌پردازند، بلکه با قهرمانان افسانه‌ای، شاه نمونه، قهرمان دلیر، پزشک اولیه نیز سر و کار دارند. (هینلز، ۱۳۶۸: ۶۳ و ۶۴)

در سال ۱۹۰۸ م. «وینکلر» در «بغازکوی» که در آسیای صغیر واقع است به سنگ نوشته‌هایی به خط میخی که متعلق به سده ۱۴ م. بود، دست یافت (جلالی نائینی، ۱۳۷۲: ۳) سند مذکور حاکی از توافق میان پادشاه «هیتی» ها به نام «شویی لولیم» و «ماتیوازا» پادشاه «میتانی» ها بود که در

آن پادشاه «میتانی» فرمانبرداری خود را از پادشاهی «هیتی» اعلام می‌کند آشتی میان دو دولت حاکم می‌شود و «شویی لولیم» دختر خود را به «ماتیوازا» می‌دهد و همچنان بر سرزمین خود «میتانی» حکومت می‌کند. همچنین به‌عنوان تضمین این پیمان و استقرار آرامش میان دو کشور، خدایان دو سرزمین را فراخوانده و نام آن‌ها را در پیمان آورده‌اند. (خدادادیان، ۱۳۷۹: ۲۹) در یکی از متون مزبور چهار نام از ایزدان آریایی را می‌یابیم که پادشاهان «میتانی» به نام آن‌ها سوگند یاد کرده‌اند؛ از جمله «میترا»، «ورونا»، «ایندرا» و «ناستیه‌ها». در این طبقه‌بندی، «میترا» - «ورونا» همان دو ایزد فرمانروا - روحانی آریاها در کهن‌ترین بخش وداها می‌باشند که «ورونا» ایزد بزرگ و «میترا» همراه اوست. «ایندرا» ایزد جنگاور، در سوگندنامه‌ها مقام دوم را پس از «میترا» - «ورونا» دارد که فرماندهی جنگ در جهان ایزدان برعهده اوست. «ناستیه»‌ها مظهر تولید هستند که نام آن‌ها در بخش کهن ودایی «شوبین» است. (بهار، ۱۳۸۰: ۱۳۵ و ۱۳۶) این سند ثابت می‌کند ایزدانی را که در حدود سال ۱۴۰۰ پ. م در «میتانی» می‌پرستیدند، در هند و ایران نیز پرستش می‌شدند. متون «بغازکوی» این فرضیه را که موطن اصلی اقوام آریایی در منطقه وسیعی در شمال ناحیه‌ای بین دریای اُورال و دریای سیاه واقع شده بود، ثابت می‌نماید؛ زیرا اگر آریاهای هندو ایرانی از شرق به سمت غرب کوچ کرده بودند، وجود چنین متونی در ۱۴۰۰ پ. م در «بغازکوی» بسیار بعید به‌نظر می‌آمد. (جلالی نائینی، ۱۳۷۲: ۳)

هند و ایرانی‌ها دارای دو گروه از ایزدان بودند که یکی اسوره (ایران: اهوره) و دیگری دئیوه خوانده می‌شدند. (مشکور، ۱۳۴۷: ۸۷) واقعه اساسی که پس از ورود آریاها به ایران (در دره سند همین تحول روی می‌دهد)، از نظر دینی پدید می‌آید این است که: ایزدان به دو گروه ایزدان خیر و شر تقسیم می‌شوند که هر دو گروه از «پرجاپتی»^۲ (پدر کهن خدایان ودایی) خدا - پدری کهن به‌وجود آمده‌اند. در دره سند اسوره به دیو تبدیل می‌شود اما در ایران عکس این عمل روی می‌دهد. این تفاوت ممکن است بازگو کننده تأثیر نحوه ورود این اقوام به این دو سرزمین باشد. در ایران ایزدان روحانی و فرمانروا از جمله «ورونا» و «میترا» که از گروه «اهوره» هستند در قدرت باقی می‌مانند، و در هند «ایندرا» ایزد جنگاوران به مقام بالایی می‌رسد. (بهار، ۱۳۸۰: ۳۴)

آرتور کریستن سن در این باره می‌گوید: آنچه اسوره را از ایزدان ممتاز می‌کند برخورداری از او گونه‌ای نیروی جادویی است که «مایا»^۳ نامیده می‌شود. اختلافات میان «دئیوه» و «اسوره» بازتاب پندار کهن هند و اروپایی می‌باشد. (کریستن سن، ۲۵۳۵: ۲)

۱. میترا

«میتره» در ریگ ودا و متون «میتانی» همراه و همکار

۳. ایندرا

یکی دیگر از ایزدان برجسته هند و ایرانی، «ایندرا» است که ایزد طبقه جنگاوران به شمار می آید. نام «ایندرا» تنها دو بار در «اوستا» آمده است، آن هم نه به صورت ایزدی؛ بلکه به صورت کماله دیو. در ادبیات **اوستایی** «ورثرغنه» که همان «بهرام» ادبیات پهلوی است، تنها ایزد پیروزی است و از اهمیت بالایی برخوردار است. (همان: ۴۶۹، ۷۲)

مهم ترین جایی که اساطیر ودایی متعلق به «ایندرا» در اساطیر و حماسه های ایرانی ظاهر می گردد و با توجه به آن می توان اطمینان حاصل کرد که شخصیت ودایی «ایندرا» شخصیتی هند و ایرانی است، حماسه های مربوط به رستم در ایران است. اساطیر پیرامون «ایندرا» و خود «ایندرا» از جهان ایزدان ایرانی بیرون آمده به شکل رستم و پهلوانی های او در حماسه های ایرانی جای گرفته است. (همان)

۴. اشوین ها

«اشوین» ها دو ایزدی هستند که در اوستا به شکل «خرداد» و «امرداد» ظاهر می گردند. «اشوین» ها سومین گروه ایزدان را، در ساخت طبقاتی ایزدان هند و ایرانی، تشکیل می دهند. نام این دو ایزد در نوشته های ودایی به شکل ناستیه آمده است و به عنوان لقبی برای «اشوین» ها به کار می رود. اما طی تحول دین ایرانیان، ناستیه به صورت «نانگهسیسه» و در چهره یکی از «کمالگان دیوان» در اوستا و در ادبیات پهلوی «ناگهیس» ظاهر می شود. (همان: ۴۷۱)

«اشوین» ها شفافبخش، بخشنده نعمت و انواع گوناگون سودهای مادی هستند. (گیمن، ۱۳۷۵: ۲۲۱) شخصیت طبیعی این دو ایزد هند و ایرانی در ادبیات ودایی به علت قدمت بسیار کهن و مردم وارشدنشان چندان روشن نیست و ارتباط آن ها با طبیعت به کلی از دست رفته است. (همان)

«اشوین» ها در امر یابوری از هر یابوری پرستاب ترند و مردم را از درماندگی می رهانند. آن ها پزشکی آسمانی هستند که بیماری ها را درمان می کنند، نایبایی و گنگی را از بین می برند و جاودانگی خدایان را تأمین می کنند. «اشوین» ها مرگ را از نیایش کنندگان دور می سازند و فرزندان نیکو به ستاینندگان عطا می کنند. (همان)

۵. هومه (سومه)

در میان ایزدان مشترک هند و ایرانی «سومه» ودایی (هومه اوستایی) از اهمیت ویژه ای برخوردار است. «هومه» هم گیاه است و هم خدا. فشردن آیینی این گیاه با شماری از پدیده های آسمانی چون تابش خورشید و بارش باران پیوستگی دارد، با این حال «هوم» را موبدی ایزدی به شمار می آورند که خود قربانی غیر خونین است، اما قربانی خونین انجام می دهد. مرگ او موجب شکست شر می شود. (هینلز، ۱۳۶۸: ۵۰)

«ورونه» می باشد. از ترکیب های دوتایی «اوستایی» برمی آید که این سابقه همراهی و همکاری با ایزد بزرگ هند و ایرانی یعنی «ورونه» به ایران رسیده است. طبق مدارک «میتانی»، به ترکیب دوگانه «میتره - ورونه» و قدمت این ترکیب در فرهنگ هند و ایرانی و کارکرد آن ها در مجموع ساختار فکری - اجتماعی آن دوران باور داشت. (بهار، ۱۳۷۹: ۶۷؛ ورمازن، ۱۳۴۴: ۲۵)

«میترا» در فرهنگ کهن هند و ایرانی به مفهوم «پیمان» و «راستی» میان افراد قبیله و مظهر چنین امری در ارتباط فرد با قبیله و در پیوستگی های آیینی قبیله بوده است. از این رو مظهر مقدس اتحاد و دوستی قبیله به شمار می آمد. در مرحله پیشرفته تر فرهنگ کهن این قبیله ها، که برای همه مظاهر طبیعی - اجتماعی، روحی قائل می شدند، ایزدان آسمانی پدید آمدند. در این مرحله «میتره» که پدیده ای مقدس بود، ناچار می بایست مظهری آسمانی می یافت تا هم پایه دیگر مظاهر مقدس می شد. از طرفی او را در اوستا به شکل روشنایی پیش از برآمدن آفتاب، یعنی به شکل میانجی تاریکی و روشنی، می یابیم. از طرف دیگر، در ادبیات میانه ایرانی حرکت آفتاب (میترا) مشخص کننده گذشت زمان نه هزار ساله، پیمانی است که میان هرمزد و اهرمن بسته شده بود و اهرمن می کوشد تا با نگاه داشتن خورشید، گذشت زمان را کندتر کند. (بهار، بی تا: ۲۵-۲۴)

«میتره» مظهر سه نیروی اجتماعی است: روحانیون، ارتشداران و کشاورزان - پیشه وران؛ همان طور که انسان قدیم گمان می کرد که در جهان آسمانی نیز این سه نیرو موجود است. «میتره» مظهر همه نیروهای جهان ایزدان است، و بدین گونه در مرکز قدرت جهان قرار دارد. (بهار، ۱۳۸۱: ۹۷)

۲. ورونا

«ورونا» آسمان محیط بر همه چیز، خدای بزرگ هند و ایرانی هاست که پادشاه ایزدان نیز شناخته شده است. حرکت خورشید در آسمان، و فرا رسیدن پگاه و نظم جهان مادی با «ورونا» است، البته گاهی «میترا» در این کارها او را همراهی می کند. «ورونا» رهایی بخش نیایشگر هنگام درماندگی، دور دارنده گناه از مردمان پرهیزگار، پادافره گناه کاران می باشد که بر آن ها بیماری می فرستد. نام «ورونا» در اساطیر ایرانی بر جای نمانده، اما این «هورامزدا» است که جانشین ایرانی او شده و با او در ارتباط است. این سخن بدان معنا نیست که «ورونا» و «هورامزدا» یکی هستند و تنها نام ها متفاوت است، بلکه هر یک از آن ها با محیط سرزمینشان هماهنگی یافته و دو شخصیت متفاوت شده اند. «ورونا» در ایران بر اثر روبه رو شدن با فرهنگ فلات ایران و فرهنگ مقتدر بین النهرین نقش خود را از دست داده و ستایش هورامزدا جای او را گرفته است. (بهار، ۱۳۷۹: ۴۶۶ و ۴۶۷)



«هومه» از تخمیر شیرۀ گیاهی به همین نام به دست می‌آید. در انجام مراسم قربانی برای ایزدان، کاهنان این مراسم به منظور پذیرفته شدن آن از جانب ایزدان مراسم را با نوشیدن «سومه» همراه می‌کردند و باور داشتند که شیرۀ آن چون خون حیوانات و مانند آتش زندگی که «اگنی» نماد آن است زندگی بخش می‌باشد. (ایونس، ۱۳۷۳: ۲۷ و ۲۸) «سومه» یکی از شخصیت‌های اصلی در آیین‌های پرستش ودایی است و در آیین‌ها هم گیاه است و هم ایزد. (هینلز، ۱۳۶۸: ۵۱ و دورانت، ۱۳۸۰، ج ۳: ۴۴۶) در ریگ ودا و اوستا «سومه» شاه گیاهان و دارویی سلامت‌بخش است، زندگی دراز می‌بخشد و مرگ را دور می‌سازد. فشردن این گیاه و نوشیدن افشرۀ آن نقشی مهم در آیین‌های دینی در هند و ایران داشته است. (بهار، ۱۳۷۹: ۴۷۶)

۶. اگنی

برترین ایزد زمینی در ادبیات ودایی «اگنی» است. او مظهر الهی آتش است، که در قربانی‌ها افروخته می‌شود و پس از «ایندرا» محبوب‌ترین خدای وداهاست. کهن‌ترین کارکرد «اگنی» در آیین‌ها، سوختن و دور داشتن ارواح زیان‌بخش، جادوهای دشمن و از میان برداشتن دیوهاست. او بیش از هر ایزدی با زندگی انسان در ارتباط بوده است. او را سرور خانه نامیده‌اند. «اگنی» در آیین‌های قربانی رابط انسان و ایزدان و رابط زمین و آسمان است. در اساطیر ایرانی این ایزد هند و ایرانی به چند آذر متفاوت بخش شده که برخی از آنها چون آتش ابرها نقشی مستقل یافته‌اند. ستایش آتش و مراسم ویژه آن توسط طبقۀ روحانیون انجام می‌شد؛ که به آنها «آثرون» می‌گفتند. (همان: ۴۷۸)

در اسطوره‌های روایتی از تولد «اگنی» او را در مقایسه با «وایو» و «ایندرا» که در میان آسمان و زمین جای دارند، و «سوریا» که در آسمان جای دارد، ایزد زمین می‌خوانند و در بخش دیگر همین روایت «اگنی» باز آفریننده همه جهان و فرمانروایی همه ایزدان است. می‌گویند او را تولدی سه‌گانه است و پس از زاده شدن در آسمان و خورشید دیگر بار زاده می‌شود و به عبارتی دیگر زایش دیگر باره «اگنی» چون زایش پیوسته انوار خورشید است. می‌گویند دومین تولد او زمانی اتفاق افتاد که در دریای توفانی ابرها غرق شد و به هیبت آذرخش تولد یافت و بر زمین فرود آمد. سومین تولد «اگنی» زمانی بود که پس از برافروخته شدن در مراسم قربانی به دست کاهنان و مردمان سوخت و دیگر بار فروزان شد و دستان مردمان را گرم و اجاق را روشن کرد. بدین سان «اگنی» پیوسته در جهان حضور دارد و ناظر دنیوی و آسمانی و در بردارنده ذات ایزدی و روح خانواده و رابط انسان و ایزد است. (ایونس، ۱۳۷۳: ۲۵ و ۲۶)

۷. جم (یم)

«جم» یکی از شخصیت‌های اساطیر فرهنگ هند و ایرانی است. «یمه» پسر «ویوسوت» در ودا فرمانروای مردگان و «ییمه» پسر «ویوهونت» در اوستا فرمانروای بهشت است. (جلالی نائینی، ۱۳۷۲: ۲۸) یکی از صفات جم «نیک رمه» است یعنی دارنده گله‌های نیک. صفت بعدی جم نامیرایی اوست. در اساطیر هندی «یمه» شخصیتی میان ایزدان و انسان‌هاست و با این وجود پادشاه سرزمین مردگان می‌شود و بی‌مرگی می‌یابد. در اساطیر ایرانی نیز جم دارای چنین سرشتی است. (برنجیان، ۱۳۸۲: ۴-۱)

گرچه سنت‌های هند و ایرانی در پاره‌ای از جزئیات با هم توافق دارند، با این همه شخصیت کلی «جم» به‌طور مشخص با شخصیت «یمه» (در هند) متفاوت است. ویژگی برجسته «یمه» در وداها این است که نخستین فرد از بی‌مرگان است که خودش مرگ را برگزید: «او مرگ را برگزید تا ایزدان را خشنود سازد، بی‌مرگی را برگزید تا فرزندان را خشنود سازد.» راه مرگ را سپرد تا راه جاودانان را به مردمان نشان دهد. چون او شاه مردگان بود، مرگ را «راه یمه» دانستند. این تصویر با گذشت زمان رنگ شومی به خود گرفت. همان‌گونه که برخی از مجسمه‌های او بر این موضوع دلالت دارد. (هینلز، ۱۳۶۸: ۵۵)

«جم» در ایران به سبب فرمانروایی هزار ساله‌اش در زمین بسیار مورد احترام است. ویژگی این فرمانروایی آرامش و وفور نعمت است. در طی فرمانروایی او دیوان و اعمال زشت آن‌ها چون ناراستی، گرسنگی، بیماری و مرگ هیچ نفوذی نداشتند. بدین گونه «جم» پیش نمونه آرمانی همه پادشاهان است. «جم» به سبب ساختن «ور» یا دژ زمینی مورد تمجید است. آفریدگار به او هشدار داده بود که مردمان و حیوانات نابود خواهند شد. از این رو، «جم» دژی ساخت و تخمه‌های همه

اگر تحلیل دقیق و فراگیری از اسطوره‌ها

به عمل نیاید، بار سنگین مطالعه در دوران کهن

تاریخ بر دوش باستان‌شناسی می‌افتد. دانش

اساطیر قادر است رابطه بسیاری از نهادهای

ابتدایی دوران کهن تمدن بشری و قومی را با

یکدیگر مشخص سازد

حیوانات سودمند، گیاهان و بهترین مردمان را به آنجا برد. (همان: ۵۶) سرمای سخت، یخ‌بندان، سپس بار زندگی پدیدار شد و همگی هلاک شدند؛ مگر آن‌ها که در دژ پنهان شده بودند. این دژ به «ور جم» موسوم شد. (جوان، ۱۳۴۰: ۵۳ و ۵۴ و زرین کوب، ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۱)

۸. وایو

«وایو» یکی از اسرارآمیزترین ایزدان هند و ایرانی است. در وداها به ندرت از این ایزد یاد می‌شود. اما او یکی از ایزدان سه‌گانه‌ای است که همراه با «سوریا» و «اگنی» از آن‌ها یاد می‌شود. «ایندرا» با به قدرت رسیدن جای «وایو» را می‌گیرد، اما با وجود برتری «ایندرا»، «وایو» همچنان جایگاه مهم خود را داراست. (ایونس، ۱۳۷۳: ۲۳)

«وایو» در اساطیر ایرانی، ایزدی است نیرومند که بر فضای تهی میان دو جهان هرمزدی و اهرمنی فرمان می‌راند و اهورامزدا و شاهان اساطیری از او طلب یاری می‌کنند. «وایو» دلیرترین ایزدی است که کلاه‌خودی بر سر و طوقی در گردن دارد. در ادبیات پهلوی و اوستایی به دو «وایو» برمی‌خوریم که یکی هرمزدی و دیگری اهرمنی است. نخستین آن‌ها ایزدی برکت‌بخش و آورنده باران است و دیگری اهرمنی است که دیو خشک‌سالی یا سیل بوده است. (بهار، ۱۳۷۹: ۴۷۵ و ۴۷۶)

«وایو» مانند «ایندرا» در فضای فی‌مابین ساکن است، یعنی او میان این جهان و جهان دیگر، یا میان زمین و آسمان، پایین قلمرو اورمزد و اهرمن پادشاهی می‌کند. (گیمن، ۱۳۷۵: ۲۲۷ و ۲۲۸ و سرخوش - کرتیس، بی‌تا: ۱۳) برخی دانشمندان بر این باورند که «وایو» شخصیت شد؛ در حالی که پیش از آن تصور می‌شد «وایو» شخصیت واحدی است با سیمای دوگانه: نیکوکار و در عین حال شوم. او شخصیتی بی‌رحم است که با مرگ پیوستگی دارد و کسی را یارای گریز از راه او نیست. (هینلز، ۱۳۶۸: ۳۵)

اقوام هند و ایرانی مردمی کله‌دار و کوچ رو بودند که با گله‌های خود پای پیاده از چراگاهی به چراگاه دیگر می‌رفتند. آن‌ها زیاد در جایی نمی‌ماندند، از این رو پرستشگاهی نداشتند. معبد آن‌ها چکاد کوه‌ها بود و چون سبک کوچ

می‌کردند از خدایانشان تندیس نمی‌ساختند. هند و ایرانی‌ها برای رضایت خاطر خدایانشان فدیة و نیاز می‌آوردند تا خشم آن‌ها برانگیخته نشود. دو تیره آریایی قوم هند و ایرانی پیش از جدایی، مدت طولانی کنار هم می‌زیستند و دارای یک فرهنگ و دین مشترک بودند. با مقایسه «ودا» با «اوستا» می‌توانیم به برخی جزئیات زندگی این دو قوم دست یابیم. گویا در جریان جدایی هند و ایرانی‌ها و کوچ کردن تیره‌ای از آن‌ها به هند و یا پیش از آن، یک نوع عدم توافق اخلاقی میانشان به وجود آمد، که سبب آن بر ما پوشیده است. این اختلاف عقیده موجب جدایی این دو قوم از همدیگر شد و هر یک از آن‌ها تشکیل واحد جداگانه‌ای دادند.

پی‌نوشت‌ها

۱. Renovati اصطلاح پهلوی آن فرشگرد به معنای رسانیدن جهان به همان کمالی که در آثار خلقت پیش از ورود بشر به آن، داشته است.

2. prajapati

۳. نیرویی پایدار و خارق‌العاده درونی.

منابع

۱. آزادگان، جمشید؛ اساطیر الاولین، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شماره ۱۸، ۱۳۷۴.
۲. آموزگار، ژاله؛ تاریخ اساطیری ایران، تهران: سمت، ۱۳۷۴.
۳. ایونس، ورونیکا؛ اساطیر هند، ترجمه محمد حسین باجلان فرخی، تهران: اساطیر، ۱۳۷۳.
۴. بهار، مهرداد؛ ادیان آسیایی، ویراستار ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران: نشر چشمه، ۱۳۸۰.
۵. ———؛ اسطوره تا تاریخ، ویراستار ابوالقاسم اسماعیل پور، نشر چشمه، تهران: ۱۳۸۱.
۶. ———؛ پژوهشی در اساطیر ایران (پاره نخست و دوم)، ویراستار کتابیون مزدابور، نشر آگاه، تهران: ۱۳۷۹.
۷. ———؛ اساطیر ایران، انتشارات بنیاد فرهنگ، بی‌تا.
۸. برنجیان، شاپور رضا؛ جم در اساطیر و افسانه‌ها، نشریه فروهر، شماره ۴ و ۳، ۱۳۸۲.
۹. جوان، موسی؛ تاریخ اجتماعی ایران باستان (از آغاز مهاجرت به سرزمین قدیم ایران تا حمله اسکندر مقدونی)، تهران: ۱۳۴۰.
۱۰. حریریان و دیگران؛ تاریخ ایران باستان، ۲ جلد، تهران: سمت، ۱۳۸۰.
۱۱. خدادادیان، اردشیر؛ آریاها و مادها، تهران: نشر به دید، ۱۳۷۹.
۱۲. دورانت، ویلیام جیمز؛ تاریخ تمدن (مشرق زمین گاهواره تمدن)، ۱۱ جلد، ترجمه احمد آرام، تهران: ۱۳۷۷.
۱۳. زرین کوب، عبدالحسین؛ تاریخ مردم ایران (ایران قبل از اسلام) ۲ جلد، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۷.
۱۴. سرخوش کرتیس؛ اوستا، اسطوره‌های ایرانی، ترجمه عباس مخبر، نشر مرکز، بی تا.
۱۵. کریستن سن، آرتور؛ آفرینش زیانکار در روایات ایرانی، ترجمه احمد طباطبایی، تبریز: نشر مؤسسه تاریخ فرهنگ ایران، ۲۵۳۵.
۱۶. گیمن، دوشن؛ دین ایران باستان، ترجمه رویا منجم، نشر فکر روز، ۱۳۷۵.
۱۷. معین، زهرا؛ بانو خدایان و بانو اسطوره‌ها: واژه زن در زبان و فرهنگ‌های مختلف و جایگاه آن در آیین زردشتی (نشریه کتاب ماه هنر)، شماره ۵۰ - ۴۹، ۱۳۸۱.
۱۸. موله، ماریژان؛ ایران باستان، ترجمه ژاله آموزگار، تهران: توس، ۱۳۷۷.
۱۹. ورمازن، مارتن ژوزف؛ مهر، ترجمه نادرزاده، تهران: دهخدا، ۱۳۴۴.
۲۰. هینلز، جان؛ شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: نشر چشمه، ۱۳۶۸.
۲۱. مشکور، محمدجواد؛ تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان، چاپخانه دانشسرای عالی، ۱۳۴۷.
۲۲. گزیده سرودهای ریگ ودا، ترجمه محمدرضا جلالی نائینی، با پیشگفتار دکتر تارا چند، نشر نقره، ۱۳۷۲.

جشن‌های ایرانی در تاریخ بیهقی

رضاشاهملکی
دبیر تاریخ ناحیه ۳ کرج

کلیدواژه‌ها: بیهقی، تاریخ بیهقی، جشن‌های ایرانی نوروز

ایرانیان در حفظ دست‌آوردهای کهن خویش و پاسداری از میراثی که در مجموع انسان ایرانی را ساخته است کوشش‌های پیدا و پنهان داشته‌اند. دوره غزنوی، از نظر پژوهش‌های تاریخی و توجه به ریشه‌های آداب اجتماعی و باز، سنت‌های انتقال‌یافته ایرانی در دربار حاکمان غیرایرانی، از مهم‌ترین دوره‌های تاریخ ایران به‌شمار می‌رود.

در همین دوره تاریخی بیهقی نوشته شد که به‌عنوان تاریخی زنده و رنگارنگ، در بردارنده آگاهی‌های سودمند از روایت‌های اجتماعی، فرهنگی و جغرافیایی زمان خود است.

بررسی روایت بیهقی از چگونگی برگزاری آیین‌ها و نگاه ما به برخی دیگر از

مورخان قدیمی که از این‌گونه جشن‌های ایرانی در اثر خویش یاد کرده‌اند، از جمله رویکردهای این مقاله است و تلاش می‌کند، به چرایی انجام برخی از رسوم که بیهقی در ضمن گزارش خویش از جشن روایت نموده است بپردازد.

جشن مهرگان

«مهر به شکل میترا، نام یکی از مورد توجه‌ترین و

مقدمه

در میان تاریخ‌نویسان ایرانی، شاید هیچ‌کس به اندازه ابوالفضل بیهقی تاریخ را جدی نگرفته باشد. تصاویر رنگارنگی که او از وقایع، رویدادها و افراد ترسیم می‌کند از ارزش‌های ادبی و تاریخی کتابی است که هزار سال پیش نوشته است.

بیهقی روایتگر دورانی خاص از حیات فرهنگی و تاریخی ایرانیان است و از آنجا که کمتر پدیده مهمی است که از چشمان ژرف‌نگر مورخ دور مانده باشد، لذا دنبال کردن شیوه زندگی ایرانیان پس از دگرگونی‌های گسترده‌ای که پیش از این در اجتماع ایرانی رخ داده بود از رهگذر جست‌وجو و بررسی‌های بیشتر در این اثر امکان‌پذیر است.

این واقعیت که ایرانیان پذیرندگان

منفعل این تحولات گسترده و عمیق نبوده‌اند و با کوششی پیدا و پنهان سعی در انتقال مضامین سازنده هویت خویش و آداب و رسوم و آیین‌های کهن نیاکانشان به دوره‌های جدید می‌کرده‌اند، امری است آشکار؛ ما در این مقاله می‌کوشیم از رهگذر تأمل بر گزارش‌های بیهقی مبنی بر برپایی «جشن‌های ایرانی» در دربار سلطان ترک‌نژاد غزنوی و برخی مقایسه‌ها و تأمل بر جزئیات چگونگی برپایی این‌گونه مناسک و آیین‌های ایرانی، به نتایجی مناسب دست یابیم.



بزرگ‌ترین ایزدان هندو اروپایی است. بی‌گمان جشنی ویژه این ایزد بزرگ زردشتی و پروردگار جالب توجه هندو ایرانی و قوم آریایی در سال وجود داشته، اما روز جشن ویژه را باید منبعث و پیدا شده از تقویم و گاه‌شماری زردشتی دانست...» (رضی، ۱۳۹۱: ۲۰)

این‌گونه می‌توان گفت که جشن مهرگان از دوران هخامنشی تا روزگاران طولانی پس از آن، به یک شکل در کلیات برگزار می‌شده. هر چند از چگونگی برپایی مهرگان به‌ویژه در دربار هخامنشی گزارش‌های مناسب و آگاه‌کننده‌ای در دست نداریم.

بیهقی چهار جا در تاریخ خود، به برپایی جشن مهرگان و شرح چگونگی آن، گاه‌گذرا و گاه مفصل، پرداخته است. وی ذیل حوادث سال ۴۲۲ قمری، پس از بیان ماجراهای چگونگی پرداختن امیرمسعود به شکار، می‌نویسد: «و روز دوشنبه دو روز مانده به ماه رمضان به جشن مهرگان بنشست و چندان نثارها و هدیه‌ها و ظرف و ستور آورده بودند که از حد و اندازه بگذشت. و سوری صاحب‌دیوان^۱ بی‌نهایت چیز فرستاده بود... و امیر گرگان و ولات قُصدار و مکران و دیگران بسیار چیز آوردند و روزی با نام بگذشت.» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۴۲۲)

نکته: روزی با نام بگذشت: «به معنی روزی پراوازه و بشکوه»

چنان که دیده شد، بارزترین وجه در این گزارش کوتاه بیهقی، آوردن هدایا برای سلطان است که صورتی کهن داشته و تا دوره اسلامی و نیز غزنویان تداوم داشته است. هاشم‌رضی اشاره‌ای به همین نکته دارد:

«یکی از بارزترین مراسم نوروز و مهرگان، بارعام شاهان بود... درکنار همین بارعام بود که رسمی بزرگ و وابسته نیز انجام می‌پذیرفت و آن اهدای هدایا و مالیات‌ها به خزانه و شخص شاه بود...» (رضی، ۱۳۹۱: ۳۹)

در جای دیگر، بیهقی در شرح حوادث سال ۴۲۶ قمری گزارشی مجمل از برگزاری مهرگان و باز در دربار سلطان مسعود که در شهر غزنین به سر می‌برد ارائه می‌دهد:

«روز دوشنبه شانزدهم ذوالقعدة مهرگان بود. امیر رضی‌اله عنه بامداد به جشن بنشست، نثارها و هدیه‌ها آوردند از حد و اندازه گذشته و رسم مهرگان تمامی به جای آوردند سخت نیکو با تمامی شرایط آن» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۷۱۵)

بیهقی سال بعد، یعنی ۴۲۷ قمری شرحی مفصل‌تر و کامل‌تر از رسم برگزاری مهرگان در دربار می‌آورد:

«و روز شنبه بیست‌وچهارم ذی‌القعدة مهرگان بود. امیر رضی‌اله عنه به جشن مهرگان بنشست. نخست در صفة سرای نو در پیشگاه، که هنوز تخت زرین و تاج و مجلس خانه راست نشده بود، که آن را زرگران در قلعت راست

می‌کردند... و خداوندزادگان و اولیا و حشم پیش آمدند و نثارها بکردند و بازگشتند و همگان را در آن صفة بزرگ که چپ و راست سرای است بنشانند، و هدیه‌ها آوردن گرفتند از آن والی چغانیان و والی گرگان... پس امیر برخاست و به سرای چة خاصه رفت و جامه بگردانید و بدان خانه زمستانی به گنبد آمد که بر چپ صفة بار است... و این خانه را آذین بسته بودند سخت عظیم و فراخ و آنجا تنور [ی] نهاده بودند... آتش در هیزم زدند و غلامان خوانسالار با بلسک‌ها در آمدند و مرغان گردانیدن گرفتند و خایه و کوازه و آنچه لازمه روز مهرگان است ملوک را از سوخته و برگان روده می‌کردند و بزرگان دولت به مجلس حاضر آمدند... و مطربان زدن گرفتند و روزی بود چنان که چنین پادشاه پیش گیرد...» (همان: ۷۲۴)

لغات و اصطلاحات ناآشنای آنچه آورده شد:

کوازه: نَمِیرو (پاورقی کتاب)

بلسک: به کسرب و ل: سیخ کباب (پاورقی کتاب)

از شرح مفصل مورخ به

این نکته بر می‌خوریم که

گویا جشن از پگاه و آغاز

روز شروع می‌شده است.

بیرونی ضمن گفتار خویش

و اشاره‌اش به مهرگان، به

این مهم اذعان می‌دارد که

از جمله رسوم این جشن

چنین بوده که مردی از

سپاهیان به هنگام دمیدن

آفتاب با بانگ بلند فریاد

می‌آورد:

«ای فرشتگان پایین

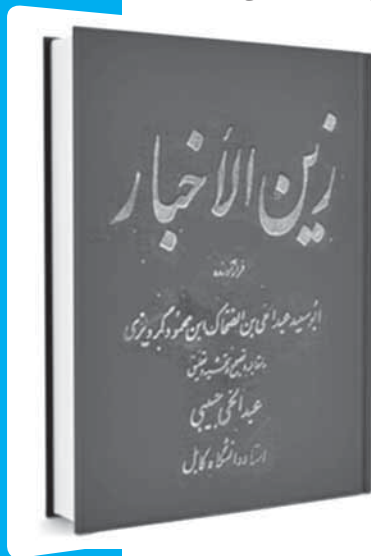
ببایید و شیاطین و بدان

را نابود سازید» (بیرونی،

۱۳۶۳: ۳۵۱)

همچنین از گزارش اول برمی‌آید که سلطان رسومات جشن را بی‌کم و کاست برپا داشته است، هر چند بیهقی سخنی از جزئیات به میان نمی‌آورد. رسم آوردن هدیه‌ها به دربار سلطان که پیش از این از آن سخن گفته شد، مجدداً نمود دارد و چه بسا خود از عوامل علاقه و تعهد سلطان غزنوی و ترک‌نژاد به بر جای آوردن چنین جشن‌هایی باشد. جدا از میراث انتقال‌یافته ایرانی و غلبه فرهنگی آن بر روحیات مهاجمان بیگانه.

در گزارش دوم که مفصل‌تر است، به نکاتی جالب‌تر برمی‌خوریم. بیهقی اشاره‌ای دارد به «جامه‌گردانیدن و خانه عوض کردن» سلطان. که خود می‌تواند نشانه‌ای از آغاز فصل سرما باشد.



اسطوره‌های به جای مانده، یادگار هوشنگ است. فردوسی با اشاره به همین مضمون می‌گوید:
 ز هوشنگ مانند این سده یادگار
 بسی باد چون او دگر شهریار... (فردوسی، ۱۳۸۳: ۳۰)
 هاشم رضی در کتاب «جشن‌های آتش» به نکاتی در خور اشاره دارد:

«جشن سده را در دهمین روز از ماه بهمن برگزار می‌کردند به شب هنگام. و در این وقت درست سه روز (آبان، آذر، دی و ده روز بهمن) از زمستان بزرگ می‌گذشت. به عقیده ایرانیان در این هنگام است که سرما در زمستان به اوج خود می‌رسد... ایرانیان برای مبارزه با این پدیده اهریمنی که به کشت و زرع و دام‌هایشان صدمه و زیان می‌رساند در جشنی بزرگ آتش را که جلوه‌گاه و رمز و کنایت از اورمزد است می‌افروزند تا

نیروهای اهریمنی ضعیف و نابود شوند.» (رضی، ۱۳۹۱: ۱۰۱)

از نویسندگان قدیمی، ابوریحان در **التفهیم** در باب وجه تسمیه جشن سده چنین می‌گوید: «و اما سبب نامش چنان است که از آن تا نوروز پنجاه روز است و پنجاه شب.» (بیرونی، ۱۳۸۶: ۲۵۷)
 با مقایسه این توضیح و آنچه پیشتر از هاشم

رضی نقل شد می‌توان به نتایجی مناسب رسید. روایت گردیزی، مؤلف **زین‌الخبار**، انگیزه‌ای داستانی و افسانه‌ای به چگونگی برپایی جشن سده بخشیده است. او نیز به مانند اکثر مورخان قدیمی عقیده دارد که چون از فرزندان مشی و مشیانه (نخستین زوج بشری) سه فرزند متولد شده‌اند، پس این امر موجب جشنی بزرگ شده و آن را سده نام‌گذاری کرده‌اند. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۴۷) پیداست که ایرانیان بیشتر رویدادهای بزرگ تاریخی و اسطوره‌ای خویش از قبیل جشن‌های ملی را به مردان بزرگ داستانی و اسطوره‌ای و تاریخی خویش نسبت می‌دادند و جشن سده و روایت‌های پیرامونی آن از این روش دور نمانده

هدیه و پیشکش آوردن برای سلطان همچنان از اجزای بی‌تغییر مراسم مهرگان بوده است. مورخ صحبت از خوراک‌هایی کرده که خوانسالار، جهت دربار و میهمانان حاضر در جشن، فراهم آورده و شامل این‌هاست:
 الف. سوخته: نانی است که خمیر آن را به آب پیاز کنند. (لغت‌نامه دهخدا - ذیل سوخته)

ب. کواژه: یا گواژه که به نقل از حواشی خود کتاب و نیز لغت‌نامه دهخدا تخم‌مرغ نیم‌بند بوده. توجه به پخت تخم‌مرغ به چنین شکلی در این جشن و تفاوت آن با پخت تخم‌مرغ سفت در جشن نوروز تأمل برانگیز است.
 صحبت از مرغان درسته بریان که غلامان خوانسالار به سیخ می‌کشیده‌اند و نیز «بره روده کرده» به معنی «گوسفند را پس از ذبح در روغن بریان کردن»، نیز هست و البته در این گزارش

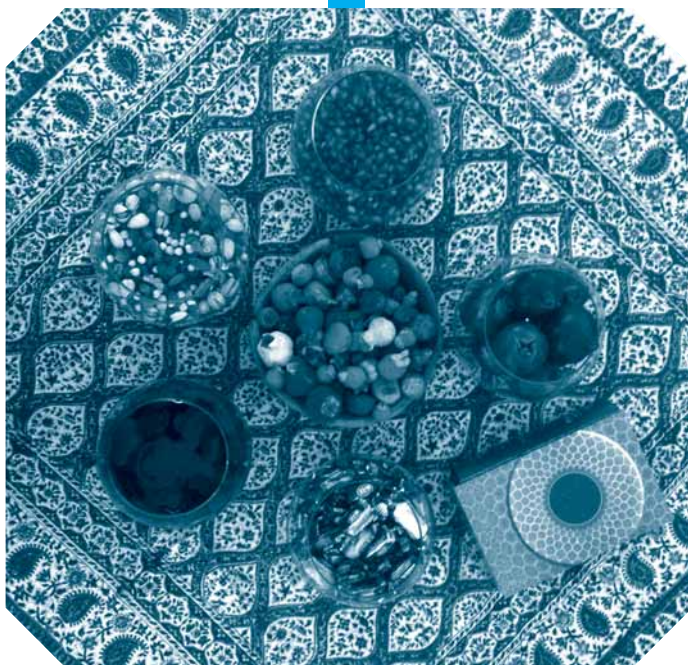
بیهقی، نگارنده به مطلبی برخورد ننمود که بدانند سهم مردم عادی غزنین از این خوان سلطانی و یا شرکت در جشن‌های درباری و رسمی چه میزان بوده و این خود مشکل همیشگی تاریخ‌نگاری ایران بوده است. به رسم نوشیدن شراب نیز توسط سلطان به ظاهر متعصب و مسلمان غزنوی و نیز امرا و درباریان اشاره‌ها رفته و

رواج آن را که در آئین اسلام سخت نکوهیده شده در دربار غزنویان به خوبی روشن می‌سازد.

بیهقی در دو جای دیگر اشاراتی موجز و خلاصه به مهرگان دارد. نخست در شرح حوادث سال ۴۲۹ قمری و دیگر در ذیل حوادث و رویدادهای سال ۴۳۰.

تأمل و نظری بر جشن سده و ذکر آن در تاریخ بیهقی

ستایش‌های دیرپای ایرانیان از آتش و نور و روشنی، خود نمایانگر میزان احترام آنان به این عنصر است. جشن سده، جشن ویژه آتش، از باشکوه‌ترین جشن‌های کهن مردمان این سرزمین بود و پیدایش آتش در افسانه‌ها و



است، چنان‌که زکریای قزوینی در عجایب‌المخلوقات اردشیر بابکان را مبدع جشن سده می‌داند. (قزوینی، زکریا: ۱۳۴۰: ۸۰) خلف تبریزی در **برهان قاطع** آن را به‌گونه‌ای به هوشنگ منسوب می‌کند. (تبریزی، ۱۳۳۵، ج ۱: ۵۷۳) و روایت خیام در **نوروزنامه** شباهت‌های بسیار با داستان آشنای پیروزی فریدون بر ضحاک، که از جمله علل جشن مهرگان شناخته می‌شد، دارد. (خیام، ۱۳۱۲: ۱۰) بی‌گمان پدید آمدن جشن سده نمی‌تواند با کشف آتش و نیز بشارت پایان زمستان و نوید فرا رسیدن بهار بی‌ارتباط بوده باشد و این آئین و جشن موسمی و ملی، به مانند سیل اندیشه‌های فراوان دیگر ایرانی که پس از سامانیان و دگرگونی‌های عمیق به وجود آمده در ساختار و جامعه ایرانی به دوران جدید و متفاوت آینده راه یافتند، تا روزگار دراز بر پا داشته می‌شد و ردپای بزرگداشت همگانی آن تا اواخر دوره خوارزمشاهی و آغاز استیلای مغولان دیده می‌شود. هر چند بودند متعصبان و

نویسندگان مخالفی که در نفی و طرد این‌گونه مراسم و آئین‌ها تلاش مجدانه‌ای نشان می‌دادند و این‌گونه آداب را آثار کفر و زندقه می‌دانستند^۳ (ممتحن، ۱۳۸۵) اما عموم مردم آزاده و در لایه‌های زیرین جامعه نقش بی‌مانندی در حفظ این‌گونه آئین‌های شادی آفرین اجتماعی داشتند و البته از سوی دیگر درباریان و سلاطین نیز به هر هدف و انگیزه، دلبستگی‌هایی به برپایی جشن‌ها نشان می‌دادند. (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۶۷)

جشن سده با شکوهی که مردآویج زیاری در سال ۳۲۳ قمری در اصفهان بر پاداشت و ابن‌مسکویه در **تجارب الامم** (مسکویه، ۱۳۶۹، ج ۵: ۳۱۰ به بعد) و نیز ابن‌اثیر در **الکامل** (ابن‌اثیر، ۱۳۷۴، ج ۵: ذیل حوادث سال ۳۲۳ ق) شرحی از آن داده‌اند نمونه‌ی مناسبی از این‌گونه است. ابن‌اثیر در جای دیگر نیز اشاره‌ای به برپایی جشن سده در بغداد دارد. در شب هجدهم ذی‌الحجه سال ۴۸۴ هجری توسط ملک‌شاه سلجوقی (همان، ج ۱۰: ۶۹)

ع جشن سده در تاریخ بیهقی

روایت بیهقی از وقایع سال ۴۲۶ قمری حاکی از برگزاری جشن سده به روزگار مسعود است در سه فرسنگی لشکرگاه مرو و نشان‌دهنده اینکه حتی در سفرها نیز از

برپاداشتن این‌گونه جشن‌ها غافل نمی‌شدند: «امیر فرمود تا سرای پرده به راه مرو بزدند در سه فرسنگی لشکرگاه. و سده نزدیک بود، و اشتران سلطانی را و از آن همه لشکر به صحرا بردند و گز کشیدن گرفتند تا سده کرده آید... و گز می‌آوردند و در صحرایی که جوی آب بزرگ بود بر آن برف می‌افکندند تا به بالای قلعتی برآمد. و چهار طاق‌ها بساختند از چوب سخت بلند... و اله بسیار و کبوتر و آنچه رسم است از دارات این شب به دست کردند... و سده فراز آمد، نخست شب امیر بر آن لب جوی آب که شرعی زده بودند بنشست و ندیمان و مطربان بیامدند و آتش بر هیزم زدند و پس از آن شنیدم که قریب ده فرسنگ فروغ آن آتش دیده بودند و کبوتران نطف اندود بگذاشتند و ددگان برف‌اندود و آتش‌زده دویدن گرفتند و چنان سده‌ای بود که دیگر آنچنان ندیدم...» (بیهقی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۶۶۶)

توضیح برخی واژه‌های ناآشنا:

اله: به فتح اول و ضم دوم: عقاب

- باز

دارات: شأن و شوکت و کر و فر
شرع: خیمه - نوعی سایبان
کبوتران نطف‌اندود: کبوترانی
که با نفت پرهایشان آغشته
شده

و اما نکاتی برای تأمل و نظر
بیشتر:

مورخ اشاره دارد که اشتران سلطانی را به‌کار کشیدن بوته‌های گز از صحرا وا داشتند و پیداست که بوته‌های گز جهت آتش‌افروزی به‌کار می‌آمده. بیرونی در آثار الباقیه اشاره‌ای مبهم دارد و می‌نویسد:

«اهل کرج این شب را [شب جشن] شب گزنه می‌گویند. یعنی شبی که در آن گزیدن زیاد است و مقصودشان این است که در این شب سرما شخص را می‌گزد.» (بیرونی، ۱۳۶۳: ۲۹۷)

گویا بیرونی در علت‌یابی نام‌گذاری (شب‌گزنه) دچار اشتباه شده و این مرتبط است با همان جمع‌آوری فراوان بوته‌های گز جهت برپایی آتشی بلند و فراوان. برپایی آتش بر روی جوی آبی بزرگ و پر از برف خود نکته‌ای بدیع و در خور دقت است. بیرونی باز هم در جای دیگر مضمونی مشابه را آورده است:

«در این روز جهنم از زمستان به دنیا می‌آید. از این رو آتش می‌افروزند تا شر آن برطرف گردد و تبخیر می‌کنند تا مضررت آن را برطرف کنند.» (همان: ۲۵۱)

یکی از بارزترین مراسم نوروز و
مهرگان، بارعام شاهان بود... در کنار
همین بار عام بود که رسمی بزرگ
و وابسته نیز انجام می‌پذیرفت و آن
اهدای هدایا و مالیات‌ها به خزانه و
شخص شاه بود

اما رسمی عجیب و کمتر شناخته شده که بیهقی از آن سخن می‌گوید، همانا کبوتران «نفظاندود» شده را پرواز دادن و البته حیوانات یا به قول بیهقی «ددگان» برف اندود^۴ را به دویدن واداشتن است. گویی چنین رسمی در دوره غزنوی متداول بوده و بیرونی نقل می‌کند که چنین رسمی در خانه ملوک و توانگران رایج بوده. (همان) ابراهیم شکورزاده در کتاب «عقاید و رسوم مردم خراسان» که از لحاظ جغرافیایی دارای مشابهت‌های فراوان اجتماعی و تاریخی با جغرافیای مورد روایت بیهقی است، از این صحبت می‌دارد که تا همین اواخر در روستاهای خراسان با پرتاب گلوله آتش به هوا و نخ بستن به بوته‌های شعله‌ور و دور سرگرداندن آن‌ها سده را جشن می‌گرفته‌اند. (شکورزاده، ۱۳۶۳: ۱۱۶)

زکریای قزوینی اشاره‌ای در همین راستا دارد و می‌نویسد: «... و در این روز و شب مردم آتش‌ها افروزند و طعام‌ها سازند و ملوک و حوش و طیور را بگیرند و بافه‌های گیاه در پای او بندند و آتش در آن زنند و ایشان را رها کنند تا در هوا و صحرا روند...» (قزوینی زکریا، ۱۳۴۰: ۸۰)

از آنجایی که در کیش قدیمی ایرانیان و در دین زردشتی انسان از آزار رسانیدن به جانوران نهی شده است، دور از ذهن به نظر می‌رسد که چنین اعمالی از رسوم جشن سده در پیش از اسلام باشد و چنین اعمالی به صورت محدود و به قول زکریای قزوینی توسط «ملوک» و توانگران بعدها از جمله اجزای جشن سده درآمد. هاشم رضی در تأیید همین سخن دست به بررسی‌های عالمانه‌ای زده و به نتایج مطلوبی دست یافته. (رضی، ۱۳۹۱: ۱۲۸) در خاتمه این بحث باید گفت که در اشعار گویندگان و سخن‌سرایان عرب نیز جشن سده جایگاهی بلند یافته و ثعالبی در «بتیمه الدهر» نام برخی از این شعرا به همراه نمونه‌ای از اشعارشان را آورده. (ثعالبی، ج ۳: ۱۳۷۷)

ع جشن نوروز در تاریخ بیهقی

نوروز، زنده‌ترین جشن باستانی ایران است که تاکنون دوام یافته و همچنان گرمی داشته می‌شود. از این رو می‌توان مدعی شد، هر کجا نام نوروز به میان آمده، هویت ایرانی نیز ناچار به دنبال آن بوده و رسم نوروز خود به تنهایی از مهم‌ترین عواملی است که هویت ایرانی را طی قرن‌ها و هزاره‌ها قوام داده است^۵ (باستانی پاریزی، ۱۳۷۸: ۴۱۰)

بیهقی در ادامه شرح حوادث سال ۴۳۱ قمری که مسعود در تدارک گردآوری لشکر جهت حرکت از نیشابور است، اشاره‌ای کوتاه به رسم نوروز می‌کند و می‌نویسد:

«و روز پنجشنبه هجدهم ماه جمادی‌الآخری امیر به جشن نوروز بنشست. و هدیه‌ها بسیار آورده بودند، و تکلف بسیار رفت، و شعر شنود از شعرا که شادکام بود در این روزگار زمستان و فارغ دل و فترتی نیفتاد و صلّت فرمود مطربان را. نیز فرمود مسعود شاعر را شفاعت کردند... و پس از نوروز کار حرکت پیش گرفت...» (بیهقی، ۱۳۸۷، ج ۳: ۹۴۱ و ۹۴۲)

در متن بیهقی اشاره دارد که امیر مسعود خیالی شادمان داشته «در این ایام زمستان» که منظور می‌یابد اوضاع تیره و نابسامان حکومت غزنوی باشد. و گرنه نوروز و زمستان می‌توانند موجب به اشتباه افتادن خواننده معمولی را فراهم آورند.

اشاره مورخ به شعرسرایي شعرا، خود از آداب جشن‌های این‌چنینی بود و دربار عام شاهان در چنین شعرا و سخن‌سرایان به ساختن قصیده و اشعار در خور، در مدح شاه و توصیف و بزرگداشت جشن می‌پرداختند. توجه به دیوان شعرای عصر، ما را از لابه‌لای اشعار به نکاتی بدیع و سودمند رهنمون می‌سازد.

چون همیشه از رسم پیشکش و هدیه آوردن برای سلطان نیز ذکری به میان آمده و از این رسم کهن در کتاب‌های تاریخی چون مروج‌الذهب، تجارب‌الامم، آثار الباقیه، زین‌الاکبار و... سخن به میان رفته است. صله و بخشش شاه به اطرافیان و به‌ویژه به شعرا نیز در گزارش بیهقی و نیز در دیگر منابع تاریخی به چشم می‌خورد.

ع جشن گل‌سوری

جشن‌های مربوط به گل و شکفته شدن و عطرآگین گشتن هوا و سیر و سیاحت در گلستان و پایکوبی در ایام آن، گویا در چهل روز نخست بهار در سرتاسر فلات ایران رایج بوده است. این جشن و ذکر آن در تاریخ بیهقی، ما را به آئینی ملی که امروزه برای کم‌تر کسی آشناست، روبه‌رو می‌سازد، هر چند میزان اهمیت و توجه به این جشن به‌طور کلی در زمره دیگر جشن‌های مهم و موسمی ایرانی نبوده. گویا امروزه نیز چنین جشنی در افغانستان و در شهر مزار شریف در چهل روز آغازین سال برپا می‌شود. (پدرام، ۱۳۷۰: ۳۳)

جشن سده، جشن ویژه آتش،
از باشکوه‌ترین جشن‌های
کهن مردمان این سرزمین بود
و پیدایش آتش در افسانه‌ها
و اسطوره‌های به جای مانده،
یادگار هوشنگ است

پی‌نوشت‌ها

۱. ابوالفضل سوری، عامل نه چندان خوشنام سلطان مسعود در خراسان.
۲. برای آگاهی‌های بیشتر در رابطه با فرایند و چگونگی انتقال این گونه مضامین به دوره‌های بعد، ن. ک: شاکد، شائول؛ از ایران زردشتی تا اسلام، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، انتشارات ققنوس، چاپ دوم، ۱۳۸۴.
۳. از آن جمله امام محمد غزالی است که در کیمیای سعادت مخالفت‌های بی‌مانندی با آداب و رسوم ایرانی نشان می‌دهد و انجام آن‌ها را موجب خروج از دین می‌داند. حسینیعلی ممتحن در کتاب **نهضت شعوبیه** اشاراتی در خور به این گونه نویسندگان و آثارشان دارد. ن. ک:
۴. معنی واژه به درستی بر من معلوم نشد و احتمال این است که در ضبط واژه اشتباهی رخ داده باشد. اینکه (برفان‌دود) کردن حیوانات به چه منظوری صورت می‌گرفته؟
۵. برای دریافت‌های بیشتر در چگونگی مسیر پیچیده‌ای که مضامین فرهنگی ایرانی طی کردند تا به دوره‌های بعد انتقال یابند، ن. ک: احسان یارشاطر و دیگران، حضور ایران در جهان اسلام، ترجمه فریدون مجلسی، تهران: انتشارات مروارید، چاپ اول، ۱۳۸۱.

منابع

۱. آذرنوش، آذرتاش؛ **چالش‌های فارسی و عربی در سده‌های نخستین**، تهران: نشر نی، چاپ اول، ۱۳۸۵.
۲. ابن اثیر، عزالدین؛ **تاریخ کامل**، ترجمه محمدحسین روحانی، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۴.
۳. باستانی پاریزی، محمدابراهیم؛ **از پاریز تا پاریس**، تهران: نشر خرم، چاپ هفتم، ۱۳۷۸.
۴. بیرونی، ابوریحان؛ **آثار الباقیه عن القرون الخالیه**، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۳.
۵. **التفهیم لاوائل صناعات التنجیم**، روایت فارسی به کوشش جلال‌الدین همایی، تهران: نشر هما، ۱۳۸۶.
۶. بیهقی، ابوالفضل، محمدبن حسین؛ **تاریخ بیهقی**، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران: نشر مهتاب، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۷.
۷. تبریزی، محمدحسین بن خلف؛ **برهان قاطع**، به اهتمام دکتر محمد معین، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۳۵.
۸. خیام، حکیم ابوالفتح غیاث‌الدین عمر ابن ابراهیم؛ **نوروزنامه**، به کوشش مجتبی مینوی، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۱۲.
۹. دل‌آواله، پیترو؛ **سفرنامه دل‌آواله**، ترجمه شجاع‌الدین شفا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۸۴.
۱۰. رضی، هاشم؛ **جشن‌های آتش**، تهران: انتشارات بهجت، چاپ پنجم، ۱۳۹۱.
۱۱. شکورزاده، ابراهیم؛ **عقاید و رسوم مردم خراسان**، تهران: نشر سروش، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
۱۲. فردوسی توسی، حکیم ابوالقاسم؛ **شاهنامه**، تصحیح ژول مول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
۱۳. قزوینی، زکریا، محمدبن محمود؛ **عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات**، به کوشش نصرالله صوحی، تهران: کتابخانه مرکزی، چاپ اول، ۱۳۴۰.
۱۴. گردیزی، ضحاک بن محمود؛ **زین الاخبار** (تاریخ گردیزی)، تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، چاپ چهارم، ۱۳۶۳.
۱۵. مسکویه رازی، ابوعلی احمدبن محمد؛ **تجارب‌الامم فی اخبار ملوک العرب و عجم**، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران: نشر سروش، ۱۳۶۹.
۱۶. باستانی پاریزی، محمد ابراهیم؛ **شمعی در طوفان**، مقاله گندم‌زار هویت ایرانی، تهران: نشر علمی، چاپ دوم، ۱۳۸۳.
۱۷. ممتحن، حسینیعلی؛ **نهضت شعوبیه**، (فصل هفدهم و جاهای دیگر)، تهران: نشر علمی فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۸۵.
۱۸. تعالی، ابومنصور عبدالملک بن محمد؛ **یتیمه‌الدهر فی محاسن اهل العصر**، به تصحیح محمد محی‌الدین عبدالحمید، مصر السعاده، ۱۳۷۷.
۱۹. پدram، لطیف، **جشن گل سرخ در افغانستان**، مجله آشنا، شماره ۴، فروردین و اردیبهشت، ۱۳۷۰.



بیهقی در ضمن بازگو نمودن حوادث سال ۴۲۴ قمری از برگزاری چنین جشنی توسط والی ری گزارش می‌دهد: «و نامه‌ها پیوسته گشت از ری که: طاهر، دبیر کدخدای ری و آن نواحی، به لاهو و نشاط... مشغول می‌باشد. و بدان جای تهتک است که یک روز وقت گل طاهر گل افشانی کرد که هیچ ملک بر آن گونه نکند، چنان که میان برگ گل دینار و درم بود که برانداختند و تاش و همه مقدمان نزدیک بودند، و همگان را دندان مزد داد. (بیهقی، ۱۳۸۷: ۶۱۵)

بیهقی، با قلمی آزرده، از بی‌شرمی‌ها و هتک حرمت‌های (تهتک) طاهر دبیر خبر می‌دهد و ولخرجی‌ها و ریخت و پاش‌های او را (مزد دندان، دندان‌مزد) نکوهش می‌کند و از سبک‌سری‌های طاهر دبیر می‌گوید (جایگاه سخف) دل‌آواله، شوالیه و جهانگرد معروف ایتالیایی در سفرنامه خویش شاهد جشنی مشابه بوده در اصفهان و روایت او مشابهت‌هایی را با آنچه بیهقی آورده نشان می‌دهد. دل‌آواله درباره جشن گل سرخ می‌نویسد:

«مراسمی است که در فصل گل در بهار اجرا می‌شود و تا موقعی که گل سرخ ادامه دارد به طول می‌انجامد. در این مراسم که جشن گل سرخ خوانده می‌شود، به سر و روی مردم گل می‌پاشند و درخواست پول می‌کنند. در بعضی جاهای دیگر اغلب در خارج از شهر عده‌ای زن و مرد هنگام روز جمع می‌شوند و ضمن برگزاری مراسم مشابهی به سر و روی یکدیگر گل می‌افشانند...» (دل‌آواله، ۱۳۸۴: ۶۹). او همچنین «پل الله وردیخان» را از مراکز مهم تجمع مردم در این جشن می‌خواند. (همان)

بیهقی کدخدای ری را مسئول برپایی جشن دانسته و از حضور مردمان عادی سخنی به میان نیاورده و نمودی برای آن در اجتماع متذکر نشده است. حال آنکه دل‌آواله بانی جشن را مردم عادی نام می‌برد. اما این دو روایت مشابهت‌هایی نیز دارند. آنجا که والی اطرافیان را دندان مزد (انعام) می‌دهد و در اصفهان صفوی نیز جوانان درخواست پول دارند. رقص و شادی و پایکوبی و یا به قول بیهقی (خلع ازار کردن) زن و مرد (غلامان و خاصگان) توأمان آمده و دل‌آواله هم از چنین گردهم‌آیی سخن می‌راند. تاج گل بر سر نهادن طاهر دبیر و ندیمان و اشاره دل‌آواله به طبق گل بر سر گرفتن جوانان نیز دارای پیوندهایی نزدیک و مشابه با یکدیگر می‌باشند. هر دو روایت سخنی از زمان دقیق جشن نداده‌اند و (وقت گل) را موسم آن ذکر کرده‌اند. ابهاماتی در جزئیات مراسم باقی می‌ماند مانند چرایی تاج گل بر سر نهادن و علت شکل‌گیری چنین رسمی و نیز هرج و مرج و مسخرگی در جشن که در گزارش هر دو مورخ آمده.

کوه تسیخه و یک واقعه تاریخی

ناهدقلانی
دبیر تاریخ فریدونشهر

اشاره

فریدونشهر با پهنه‌ای حدود ۵ کیلومتر مربع، در غرب استان اصفهان و بین لرستان و چهارمحال و بختیاری قرار گرفته است؛ از این رو گذرگاهی برای عبور عشایر این دو منطقه محسوب می‌شود. گورهای باستانی در روستای قهستان و آرامگاه‌های بزرگان دینی از جاذبه‌های تاریخی منطقه به شمار می‌رود.

کلیدواژه‌ها: فریدونشهر، کوه تسیخه و پرتیکان

طلب کرد. گرجیان ساکن روستای آخوره (فریدونشهر فعلی) از دادن خراج خودداری کردند و به اتفاق مردمان روستاهای ارمنی‌نشین به مقاومت مسلحانه پرداختند. کریم‌خان با قوای نظامی‌اش به آنان حمله کرد. مردم برای نجات جان خود به کوه تسیخه که مجاور فریدونشهر بود پناه بردند. شب‌هنگام، به دلیل تاریکی شب و اینکه بسیاری از زنان نمی‌خواستند به اسارت سربازان کریم‌خان بیفتند خود را به پایین کوه پرتاب می‌کردند. در این بین بسیاری از دهقانان نیز کشته یا اسیر شدند و رهبران گرجی‌ها هم تیرباران شدند.»

واقعه تسیخه سینه به سینه و نسل به نسل به فرزندان همان مردان بزرگ رسیده و شاخ و برگ فراوان یافته و همانند اسطوره شده است. گرجی‌هایی که از این واقعه جان سالم به در بردند در نواحی متعدد متفرق شدند و زندگی نوینی را در روستاهای اطراف پایه‌گذاری کردند. از جمله روستاهای سیبک، چغیورت و نهضت‌آباد.

کوه تسیخه

کوه تسیخه بین فریدونشهر و چغیورت قرار دارد. این کوه نسبتاً مرتفع به علت صعب‌العبور بودن اکثر قسمت‌هایش همانند قلعه‌ای طبیعی و محکم است. در بالای کوه، دشتی وسیع و سرسبز و زیبا با دو چشمه آب شیرین همیشگی وجود دارد. در نقاطی از کوه که به‌صورت طبیعی دارای دیواره‌های سخت و صعب‌العبور نیست دیواره‌هایی سنگی به طول حدود ۶۰۰ متر بنا شده است که ارتفاع آن‌ها در بعضی جاها به بیش از ۲ متر می‌رسد. پهنای این دیوارها حدود ۳ متر بالغ می‌شود. همچنین در قسمت شمال راهی سنگفرش و مارپیچ به طول تقریبی نیم کیلومتر از پای کوه تا قله ایجاد شده است.



در اسناد تاریخی و جغرافیایی، این ناحیه به نام پرتیکان، و به معنای محل باشکوه، آمده و شامل فریدن و فریدونشهر می‌شود. این شهرستان که بزرگ‌ترین شهر گرجی‌نشین ایران نیز هست تا سال ۱۳۵۹ «آخوره بالا» نامیده می‌شد و هنوز هم نزد عشایر بختیاری چهارلنگ به همین نام متداول است. فریدونشهر در گذشته بزرگ‌ترین ناحیه جمعیتی در آخرین بخش فریدن بوده است. ضمناً به سبب نزدیکی دو آبادی به یکدیگر، فریدونشهر را آخوره بالا و دیگری را آخوره پایین (وحدت‌آباد کنونی) نامیده‌اند. با این همه گرجی‌ها شهر را به نام «سویلی» که واژه‌ای گرجی است می‌شناسند.

می‌دانیم که بعد از قتل نادرشاه افشار، ایران وارد مرحله‌ای از عدم ثبات سیاسی و اقتصادی شدیدی گردید و در پی آن به علت عدم وجود دولت مرکزی خونین و حکام نواحی طغیان نمودند.

سرانجام کریم‌خان زند بعد از جنگ با علیمردان‌خان که شیراز را تصرف کرده بود موفق شده در چهارمحال و بختیاری وی را شکست دهد و بر ایران مسلط شود.

کریم‌خان در میان پادشاهان ایران مشهور به عدالت‌خواهی و پرهیز از خونریزی و سبقت است با این حال، وی بعد از این پیروزی به اقدامی دست زد که خاطر آن در میان مردم این منطقه هنوز باقی است. در این خصوص، «جان‌ری‌پری» می‌نویسد: «با این وجود کریم‌خان آشکار ساخت که آرزومند تسلط بر سرزمین کوهستانی بختیاری است. پس بلافاصله از تمام افراد مقیم و همسایه بختیاری خراج

منابع

۱. دلاواله، پیترو؛ سفرنامه پیترو دلاواله، ترجمه شعاع‌الدین شفا، تهران: ۱۳۴۸.
۲. رحیمی، ملک‌محمد؛ گرجی‌های ایران، اصفهان: یکتا، ۱۳۷۹.
۳. قلاتی، نسرتین؛ پ، س، و (گذری مردم‌شناختی بر گرجیان ایران). اصفهان: گلین، ۱۳۹۰.
۴. سیبانی، محمد؛ ایرانیان گرجی، اصفهان: کتابفروشی ارش، ۱۳۵۸.
۵. گوگونانی، سعید؛ آخوره علیا خلف قهستان، فریدونشهر: سعید گوگونانی، ۱۳۹۳.
۶. مولیانی، سعید؛ جایگاه گرجی‌ها در تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران، اصفهان: یکتا، ۱۳۷۹.



یادی از افشین پرتو

دکتر فریدون شایسته
دانشگاه فرهنگیان گیلان

و تصحیح به یادگار مانده است. قابل ذکر است که قسمت اعظم فعالیت‌های پژوهشی وی را می‌توان در حوزه تاریخ محلی گیلان دانست. وی علاوه بر چاپ آثاری مانند: تاریخ گیلان از آغاز تا برپائی مشروطه، حکومت احمدشاه و جنبش جنگل، جنبش مشروطه گیلان، تاریخ شیلات در گیلان و... در دوره بازنشستگی، توانست مهم‌ترین منابع تاریخ محلی گیلان، مانند: تاریخ خانی، تاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی، تاریخ رویان اولیاء آملی، تاریخ مازندران از شیخعلی گیلانی و تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار را تصحیح و بازخوانی نماید.

از او علاوه بر مقالات متعددی که در نشریات محلی گیلان مانند: گیله‌وا، گیلان‌ما، ره‌آورد گیل، گیلان‌زمین و فرهنگ گیلان به چاپ رسید، همکاری وی با نشریاتی چون: کتاب ماه (تاریخ و جغرافیا) و اطلاعات سیاسی - اقتصادی - سال‌ها ادامه یافت.

زنده‌یاد افشین پرتو، یک پای ثابت همایش‌های تاریخی از رئیس‌علی دلواری (۱۳۷۲) تا میرزا کوچک (۱۳۹۳) بود. تلاش شبانه‌روزی وی در سال ۱۳۸۱ خورشیدی، سبب گردید که نخستین همایش بازشناسی نهضت جنگل که به همت نخستین شورای اسلامی شهر رشت برگزار شد، به همایش ماندگاری تبدیل شود که در خاطره‌ها هنوز باقی مانده است.

چیره‌دستی در اجرای همایش، توانمندی علمی، تسلط بر منابع کهن و تحقیقات جدید و صبر و حوصله زیاد، مهم‌ترین ویژگی‌های مردی است که اینک خرقة تهی کرده و زندگی را وداع گفته است. تأسف‌آورترین خاطره‌ای که از او به یادمانده، این است که زنده‌یاد پرتو نتوانست به‌علت کسالت جسمی، در سخنرانی دکتر منوچهر پارسادوست که تحت عنوان: رشت در دوره صفویه در خانه فرهنگ گیلان در ساعت ۱۸ روز چهارشنبه، ۲۵ شهریور ۹۴ برگزار شد، حضور بیابد و لذا جای خالی وی را همگان احساس می‌کردند. یادش گرامی و نامش مانا باد.

گفت کسی خواجه سنایی بمرد
مردن این خواجه، نه کاریست خرد
گاه نبود او که به بادی رود
آب نبود او که ز سرما فُسرَد
کنج زری بود در این خاکدان
زان که جهان را به جوی می‌شمرَد

سعدی

افشین پرتو در سال ۱۳۲۸ خورشیدی، در شهر مقدس مشهد رضوی، دیده به جهان گشود و در واپسین ساعات روز پنجشنبه ۲۶ شهریور ۱۳۹۴ جان به جان آفرین سپرد و دار فانی را وداع گفت.

زنده‌یاد پرتو در سال ۱۳۵۰ خورشیدی در دانشگاه شیراز با دفاع از پایان‌نامه خود با عنوان: «گیلان در دوره صفویه» موفق به اخذ مدرک کارشناسی رشته تاریخ شد. استاد راهنمای پایان‌نامه‌اش، دکتر عبدالکریم گلشنی هم‌ولایتی وی بود که در دهه ۱۳۳۰، هفته‌نامه «هفکز» را در رشت منتشر می‌ساخت. مرحوم پرتو رابطه شاگردی و استادی را همیشه پاس می‌داشت.

ایشان در همان سال به استخدام آموزش و پرورش درآمد و در طی سنوات خدمت آموزشی خود، هیچ‌گاه از کار تحقیق و پژوهش باز نایستاد. خوش‌رویی او با دانش‌آموزان و همکاران در فضای آموزشی از یک‌سو و تسلط مثال‌زدنی وی بر محتوای کتب درسی و تاریخ خاندان‌های حکومت‌گر در ایران، به‌ویژه حکومت‌های محلی در گیلان، سبب شد که وی در گیلان، به‌عنوان دبیری فحول و چیره‌دست زبانزد خاص و عام شود.

او در طول فعالیت‌های آموزشی خود، بیش از یک دهه به‌عنوان سرگروه تاریخ دوره متوسطه آموزش و پرورش و به‌عنوان نخستین دبیر علمی دبیرخانه تاریخ وزارت‌خانه در گیلان خوش‌درخشید. از استاد فقید پرتو، آثار ارزنده‌ای به‌صورت مقاله، پژوهش، ترجمه

ادبیات انتقادی در عصر قاجار

سهیلا نعیمی
دانشجوی دکتری دانشگاه تربیت معلّم
Sohayila.n@gmail.com

اشاره

یکی از منابع قابل استفاده در کسب آگاهی سیاسی، فرهنگی و اجتماعی هر جامعه، ادبیات موجود در آن جامعه است. در تاریخ ایران، نویسندگان همواره تلاش داشته‌اند تا در قالب‌های مختلف ادبی، از جمله شعر، قصه و حکایت، شرایط فکری جامعه خود را بیان نمایند. در شرایطی که جامعه فاقد ثبات سیاسی و اقتصادی باشد، ادبیات، به‌خصوص در شکل انتقادی خود، قادر است بازتابی از معایب و محاسن جامعه باشد. مقاله حاضر بر آن است تا به چگونگی انعکاس مسائل سیاسی و اجتماعی در ادبیات انتقادی عصر قاجار، به‌ویژه دوره مشروطه بپردازد. روش کار، تحلیلی، توصیفی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای است.

کلیدواژه‌ها: قاجار، ادبیات انتقادی، شعر، مشروطه

مقدمه

ادبیات انتقادی زاینده شرایطی است که در آن نویسنده به دلیل فشار شدید حاکمیت سیاسی و استبداد، به انتقاد از وضعیت موجود سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی می‌پردازد. گاه این فشار به اندازه‌ای شدید است که نویسنده به‌گونه‌ای از ادبیات، موسوم به ادبیات رمزی پناه می‌برد و مقصود خود را از زبان دیوانگان، پیرزنان و پیرمردان، کودکان، حیوانات و نمادها و نشانه‌های دیگر بیان می‌کند. گاه نیز در قالب نمایش‌نامه به انتقاد از شرایط جامعه خود می‌پردازد و گاه زبان شعر را برای بیان مقصود خود انتخاب می‌کند که تأثیری ماندگارتر در بین مردم دارد.

در دوره قاجار این‌گونه از ادبیات در دوران خفقان سیاسی، یعنی دوره ناصرالدین‌شاه، شروع به رشد کرد و در دوره مظفرالدین‌شاه، همزمان با جنبش مشروطه و پس از آن، به اوج بالندگی خود رسید. اکنون می‌خواهیم ببینیم که مسائل سیاسی - اجتماعی عصر قاجار در ادبیات انتقادی این دوره بیشتر در چه قالب‌هایی منعکس شده است و علت انتخاب این قالب‌ها چه بوده است؟

(میرزای قمی [حائری، ۱۳۶۷: ۴۴۲] محمد ندیم بارفروشی [همان: ۴۴۵] آصف [همان، ۴۴۸] و سلطان الواعظین [همان: ۴۵۲] را باید از پیشگامان ادبیات انتقادی در دوره قاجار دانست).

البته باید اشاره داشت که در آن عصر انتقاد از وضعیت نابسامان جامعه، مردم عادی و یا شاعران و نویسندگان مردمی نبود بلکه گاه در بین شاهزادگان قاجاری نیز در انتقاد از اوضاع بد سیاسی و اجتماعی مطالبی می‌یابیم. از جمله این شاهزادگان شیخ‌الرئیس قاجار (مرگ ۱۳۳۹ق/۱۲۹۹ش) فرزند محمد تقی میرزا حسام‌السلطنه، فرزند فتحعلی شاه قاجار، است. (ابوالحسنی و قره‌داغی، ۱۳۸۶: ۳) وی در آثار خود که برخی از آن‌ها به‌صورت شعر باقی مانده، به انتقاد از زیاده‌روی‌ها و ظلم حکام وقت پرداخته و با استفاده از واژه‌هایی مانند: آزادی، اتحاد و اتفاق در پی بیداری و آگاهی فکری مردم بود (همان: ۴) و بدون توجه به پایگاه طبقاتی خود از سیاست‌های قاجار در رابطه با استعمارگران انتقاد می‌کرد و با قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ مخالف بود. (همان: ۱۱)

سال‌های آخر عهد ناصری، به دلیل نابسامانی‌های موجود، شاهد به‌وجود آمدن و رشد بیشتر ادبیات انتقادی بود. ادبیاتی که سعی داشت با انتقاد از وضع موجود به سازندگی بپردازد. این ادبیات که سرآغاز ادبیات انتقادی مشروطه است، اصطلاحاً به «ادبیات مشروطه» معروف شده است. لطف‌الله آجودانی اصطلاح ادبیات مشروطه را چنین تعریف کرده است:

«ادبیاتی که در جریان نهضت مشروطه و بعد از استقرار مشروطیت، در ایران به‌وجود آمده است، در تمام شعب خود از روزنامه‌نگاری گرفته تا شعر، نثر، قصه‌نویسی، تاریخ‌نویسی و حتی علوم مختلف، از هماهنگی‌ها و ویژگی‌های خاص برخوردار است که در مجموع می‌توان از آن‌ها به عنوان مشخصات عام ادب مشروطه یاد کرد» (آجودانی ۱۳۸۲: ۵۳)

برخی از پژوهشگران بر این باورند که ادبیات سیاسی جدید و متداول در عهد مشروطه، خارج از ایران به داخل کشور منتقل شد. (همان: ۷۰) علت این امر خفقان سیاسی موجود و مهاجرت پاره‌ای از اندیشمندان به خارج بوده است. (همان) لذا اواخر دوره ناصرالدین شاه را «روزگار مهاجرت‌های سیاسی و اجتماعی» می‌دانند. (همان: ۶۹)

ادبیات انتقادی از مشروطه به بعد

در حوزه شعر

تحول سیاسی - اجتماعی بزرگی که با نام انقلاب مشروطیت در ایران به وقوع پیوست، نه

برخی از پژوهشگران مهم‌ترین مایه‌های شعر مشروطه را «بازتاب تحولات جامعه

در بینش سیاسی و اجتماعی مردم» دانسته‌اند

اشعار خود در خصوص وطن چنین می‌گوید:
لانه دارد عنكبوت و آدمی دارد وطن
عنكبوت آسا تو هم دور وطن تاری بتن
بهر حفظ لانه خود می‌تند تار عنكبوت
ز عنكبوتی کم نه‌ای، ای غافل از حفظ وطن
عقل کل مهر وطن را معنی ایمان شمرد
معنی ایمان بود مهر وطن بی‌ریب و ظن
شیخ اگر معنی نمی‌داند تو معذورش بدار
این وطن نامش بود ایران، بیا بشنو ز من
(کسروی، ۱۳۵۱: ۴۷)

شاعران عصر مشروطه را از نظر احساسات و عواطف، به سه گروه تقسیم کرده‌اند. گروه اول شاعرانی که لحن تند و تیزی دارند و اشعارشان افراطی و احساسی محسوب می‌شد. در این ردیف **میرزاده عشقی، عارف قزوینی و فرخی یزدی** را جای داده‌اند. گروه دوم شاعران محافظه‌کار و سنتی‌اند. **ادیب نیشابوری و ادیب پیشاوری** در این گروه قرار می‌گیرند. گروه سوم شاعران معتدل هستند. (صادقی، ۱۳۷۸: ۸۰)

شاعران منتقد عهد قاجار عموماً دارای چند خصوصیت‌اند که آنان را از شاعران قبل، متمایز می‌سازد:

۱. زبانی که این شاعران به کار گرفته‌اند، زبان

تنها حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را متحول ساخت، بلکه در حوزه ادبیات نیز موجب تحولات بسیار شد. در این میان، از آنجایی که شعر یک اثر ماندگار در بین مردم ایران دارد، بسیاری از آثار انتقادی این عصر در قالب شعر منتشر می‌شد. از طرفی انتشار روزنامه نمی‌توانست به تنهایی نیاز مبلغین آزادی را فراهم کند، لذا بخشی از وظایف مطبوعات را ادبیات و به خصوص شعرا برعهده گرفتند. (طغیانی، ۱۳۷۸: ۱۶۳ و آرین‌پور، ۱۳۷۲: ج ۲، ۲۸ و ۲۹)

انتقاد از وضعیت نابسامان سیاسی به شکل شعر را می‌توان در نوشته‌های **عین السلطنه** در دومین سال سلطنت مظفرالدین شاه، که بر ضد شاه نوشته شده، دید. (خارابی، ۱۳۸۶: ۳۷)

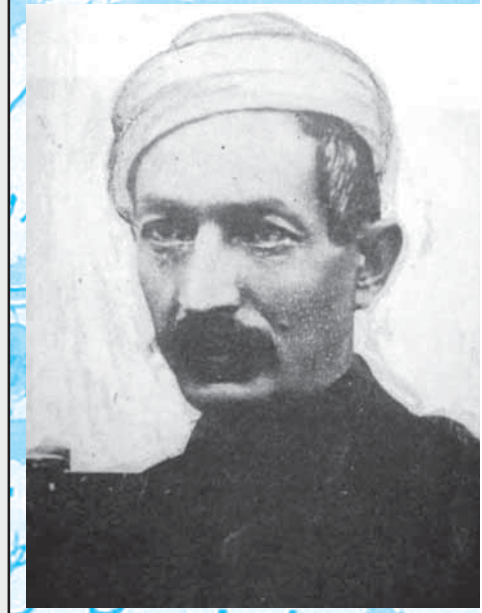
برخی از نویسندگان تفاوت اشعار انتقادی عهد ناصرالدین شاه با عهد مظفرالدین شاه را در لحن انتقادی اشعار مذکور دانسته و عقیده دارند شعر انتقادی در عهد ناصری به شکل ترانه‌های عامیانه با لحنی ملایم بود. اما در دوره مظفرالدین شاه این‌گونه اشعار لحن شدیدتری به خود گرفته و به شکل هجو درآمد است. (همان: ۳۶ و ۳۷) **حاجی محمد اسمعیل منیر مازندرانی** در یکی از



ناصرالدین شاه



محمد دانش، میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری، ایرج میرزا



در آغاز دوره مشروطه
اشرف‌الدین حسینی
معروف به نسیم شمال، برای
بیان انتقادهای سیاسی و
اجتماعی از شعر استفاده
کرد. وی در اشعار خود به
گرانی، تجاوز بیگانگان،
ویرانی شهرها، ضعف دولت و
غفلت ملت اشاره می‌کند

متفاوتی است. آنان تلاش کرده‌اند خود را به فرهنگ عامه مردم نزدیک کنند. شعر آنان کلیه قالب‌های مرسوم ادبی گذشته را شکسته که این امر ناشی از شریطی است که آنان در آن قرار گرفته بودند.

۲. موضوع شعر شاعران عصر مشروطه نسبت به گذشته به کلی متفاوت است. در مضامین شعری آنان دیگر جایی برای زلف یار، قد دلبر، دریای نیلگون، می و ... پیدا نمی‌شود. در این دوره مضامینی چون: آزادی، ستیز با استبداد و ملی‌گرایی دیده می‌شود! (همان: ۸۱ و ۸۲) برخی از پژوهشگران مهم‌ترین مایه‌های شعر مشروطه را «بازتاب تحولات جامعه در بینش سیاسی و اجتماعی مردم» دانسته‌اند. (همان: ۸۰)

یکی از نخستین شاعرانی که در انتقاد از محمد علی‌شاه اشعاری را سرود **ادیب‌الممالک فراهانی** بود. (طغیانی، ۱۳۷۸: ۱۶۳ و ۱۶۴) در آغاز دوره مشروطه اشرف‌الدین حسینی معروف به **نسیم شمال**، برای بیان انتقادهای سیاسی و اجتماعی از شعر استفاده کرد. وی در اشعار خود به گرانی، تجاوز بیگانگان، ویرانی شهرها، ضعف دولت و غفلت ملت اشاره می‌کند. (همان: ۱۶۷) در اولین سال‌های مشروطه، شاعران نیازهای توده مردم را بهانه سرودن شعر قرار دادند و نوعی ادبیات موسوم به «ادبیات پرخاشگر» متداول شد. (همان: ۱۷۰) آنچه مسلم است «شعر مشروطه جنبه ابزاری دارد، شعری است در خدمت مردم و جامعه و ... که موضوع آن ترویج اندیشه‌های آزادی خواهی، وطن‌دوستی و مبارزه با عقب‌ماندگی فرهنگی است». (صادقی، ۱۳۷۸: ۸۱)

باید توجه داشت. کاریکاتورها غالباً به شکل سیاه و سفید تهیه می‌شدند و تعداد معدودی از آن‌ها رنگی بودند. نکته دیگر اینکه در بسیاری از آن‌ها معلوم نشده چه کسی یا کسانی، این کاریکاتورها را ترسیم کرده‌اند. شاید بتوان دلیل این امر را، ترس از دستگاه سیاسی قاجار دانست که صاحبان این آثار ترجیح می‌دادند تا شناخته نشوند. کاریکاتورهایی که در روزنامه‌های خارج از ایران چاپ می‌شد به زبان فارسی بود و اغلب نام کاریکاتوریست‌ها نیز در آن‌ها مشخص است. **عشقی** در آخرین شماره روزنامه قرن بیستم از کاریکاتور بهره گرفت و چه بسا همین کار او، در کنار مقالات تند و تیز، در قتل او بی‌تأثیر نبوده است. (حائری، ۱۳۷۵: ۵۵۶) به جهت سهولت بررسی، پژوهش حاضر نشریات و مطبوعات دوران قاجار را به دو قسمت قبل از مشروطه و بعد از مشروطه تقسیم نموده و هر یک را به شکلی جداگانه مورد بررسی قرار داده است.

نشریات قبل از جنبش مشروطه

نشریه‌های قبل از پیروزی مشروطه که به شکلی فکاهی و انتقادی منتشر می‌شدند، عبارت بودند از: شاهسون (۱۲۷۶ ه.ق) - حلاج (۱۲۷۱ ه.ش) - احتیاج (۱۲۷۸-۱۲۷۷ ه.ش) - شب‌نامه صراف (۱۳۱۰ ه.ش) - طلوع مصور (۱۲۸۰-۱۲۷۹ ه.ش) - التوّد (۷۱-۱۲۴۹ ه.ش) و چهره‌نما (۱۲۸۴-۱۲۸۳ ه.ش).

از بررسی محتوای نشریات فوق، این نتایج به‌دست می‌آید: اغلب این روزنامه‌ها، غیر از نشریه «شب‌نامه» که به شکلی مخفی، انتقادات سیاسی و اجتماعی علیه قاجار می‌نوشت، از طنز و کاریکاتور برای بیان مقصود خود استفاده می‌کردند. دیگر اینکه برخی از این روزنامه‌ها لحنی محافظه‌کارانه داشتند و برخی دیگر برعکس، به درج مطالب تند و انتقادهای شدید می‌پرداختند. اغلب این نشریات هفته‌نامه بودند.

در میان نشریات نام برده، اولین نشریه‌ای که به شکلی انتقادی و فکاهی مبادرت به درج مقاله نمود **طلوع مصور** بود. (محیط طباطبایی، ۱۳۶۶: ۲۱۶) این نشریه سیاسی و انتقادی، توسط عبدالحمید خان تقفی متین‌السلطنه در بوشهر به سال ۱۳۱۸ ه.ق منتشر شد. متین‌السلطنه در سال ۱۳۳۴ ه.ق توسط کمیته مجازات در دفتر کارش به قتل رسید. (همان: ۲۱۶ و ۲۱۷)

در میان نشریه‌های این دوره، **حبل‌المتین** از

ادبیات انتقادی در حوزه نشریات (روزنامه‌ها و کاریکاتور)

کاریکاتور مقوله‌ای است که نمی‌تواند جدا از روزنامه‌های این عصر مورد بررسی قرار گیرد، چرا که از آغاز، تنها محل درج کاریکاتورهای انتقادی، روزنامه‌ها بودند. در عصر مشروطه، استفاده از کاریکاتورهای سیاسی، که در فضایی طنزآمیز به انتقاد از امور می‌پرداختند، با خود پیامی داشت که حتی مخاطبان بی‌سواد را جذب می‌کرد. در روزنامه‌های عصر مشروطه، تعداد قابل توجهی از روزنامه‌ها، انتقادات سیاسی و اجتماعی خود را، اغلب با ترسیم کاریکاتور بیان می‌کردند. در این میان به چند ویژگی کاریکاتورهای آن دوره



صاحب امتیازی ادیب‌الممالک فراهانی و مدیریت مجدالاسلام کرمانی ابتدا در تبریز و سپس در تهران به چاپ رسید و حاوی کاریکاتورهای سیاسی نیز بود. (همان: ۲۱۶ و ۲۱۷) این روزنامه را اولین روزنامه کاریکاتور در ایران می‌دانند. (کهن، ۱۳۶۰، ج: ۱، ۱۸۸، ۱۸۶) تربیت هم اولین روزنامه غیردولتی داخلی بود که اولین شماره آن در سال نخست پادشاهی مظفرالدین‌شاه و آخرین شماره آن در ابتدای پادشاهی محمدعلی‌شاه به چاپ رسید، در این روزنامه مطالبی در خصوص علل پیشرفت اروپاییان چاپ می‌شد. (رضوانی، ۲۵۳۶: ۲۷)

نشریات بعد از جنبش مشروطه

تعداد نشریات بعد از مشروطه، با توجه به زمان پیدایش آن‌ها و شرایط سیاسی موجود بیشتر است. در این نشریات از کاریکاتور به شکلی وسیع در بیان انتقادات سیاسی، بهره گرفته می‌شد و اکثر آنان موضوعاتی چون: مبارزه با استبداد، مخالفت با استعمارگران و نیز وطن‌پرستی را مطرح می‌کردند.

ادبیات دوره مشروطه که، بیشتر خود را در قالب شعر و روزنامه‌ها نشان می‌داد، به دلیل پرداختن به موضوعات فوق از ارزش بالایی برخوردار بود. (دهقان‌نژاد، ۱۳۸۴: ۱۹) در عهد مظفرالدین‌شاه طنز به صورت‌های، نوشتار، تصویر و کاریکاتور به ایران راه یافت. (خارابی، ۱۳۸۶: ۳۷)

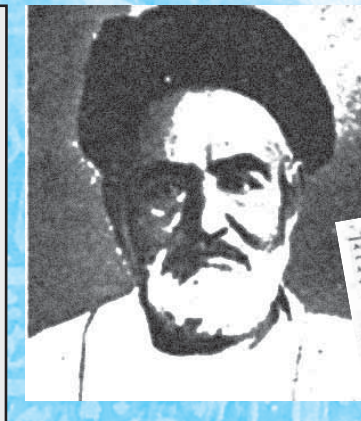
دوره مورد نظر دارای چند ویژگی است که آن را با دوره‌های قبل از خود متفاوت می‌کند اول اینکه مجلس شورا ایجاد شد و دیگر اینکه موضوعاتی که باعث انتقاد روزنامه‌ها می‌شد به ظاهر وجود نداشت، اما همچنان ایران دچار همان نابسامانی‌های پیش بود. سانسور از مطبوعات حذف شده بود (همان: ۳۸) حکومت استبدادی البته از بین نرفته بود و از همه مهم‌تر حرکت مشروطه نیز نتوانست خواسته‌های مردم را برآورده کند. محمدعلی‌شاه که بعد از مظفرالدین‌شاه به قدرت رسیده بود نمی‌خواست تن به مشروطه دهد. وی بی‌اعتنایی نسبت به مشروطه و مشروطه‌خواهان را به صورت‌های مختلف و سرانجام در به توب بستن مجلس نشان داد. افکار آزادیخواهانه مشروطه‌خواهان در دوره مشروطه، نوشته‌های انتقادی مطبوعات را بیشتر کرد و این آثار ابتدا به زبان طنز، به روزنامه‌هایی مثل «ملا نصرالدین» به مدیریت جلیل محمد-قلی‌زاده به زبان ترکی وارد شد. (طغیانی، ۱۳۷۸: ۱۷۰). در

دوره ناصری به صحنه آمد و انتشار آن تا روزگار پهلوی هم ادامه داشت. (محیط طباطبایی، ۱۳۶۶: ۸۸) این نشریه هفتگی مشهورترین نشریه عصر خود به حساب می‌آمد و در مقدمه خود انتقاد شدیدی از استعمارگر روس داشته است. البته باید خاطر نشان کرد، این نشریه منافع مادی خود را نسبت به اوضاع آشفته سیاسی ایران ترجیح می‌داد، هر چند حاوی انتقادات تندی نیز بود. سردبیر یا مدیر حبل‌المتین، سیدجلال‌الدین کاشانی (مؤید الاسلام) بود. عده‌ای از پژوهشگران شهرت روزنامه را به «دلیل سخن مذهبی، استحکام، هدف و تلاش برای وحدت ایرانیان» می‌دانند. (آوری، ۱۳۶۹، ج: ۱، ۲۲۵) برخی حتی نقش این روزنامه را با نقش روزنامه «کولوکول» هرتسن، روشنفکر آزادی‌خواه در روسیه یکی دانسته‌اند. (آرین‌پور، ۱۳۷۲: ۲۵۲) بدون شک حبل‌المتین، به دلیل انتشار در خارج از کشور از آزادی بیان بیشتری برخوردار بود که می‌توانست انتقادهای سیاسی و اجتماعی به ایران را آزادانه بیان کند. (رضوانی، ۲۵۳۶: ۲۷) این روزنامه همزمان با روزنامه‌های خارجی هم عصر خود، از فساد جامعه ایران و از اصلاح آن سخن می‌گفت و به دنبال راهکاری می‌گشت تا استبداد داخلی را از میان بردارد. (آوری، ج: ۱، ۲۲۲)

ضرورت وجود قانون برای جامعه بی‌قانون ایران، در آن روزگار میرزا ملکم‌خان ارمنی را واداشت تا نام روزنامه خود را **قانون** بگذارد (آوری، ۱۳۶۹، ج: ۱، ۲۲۳) این روزنامه مخفیانه وارد ایران می‌شد و در بین انجمن‌ها توزیع می‌گردید. (همان: ۲۲۵) انتقادهای ملکم نسبت به حکومت وقت به خصوص زمانی پررنگ شد که وی ایران را ترک کرد. (خارابی، ۱۳۸۶: ۳۶)

روزنامه **اختر**، روزنامه دیگری بود که همزمان با روزنامه‌های ذکر شده، از مفاسد دولت و جامعه ایران انتقاد می‌کرد. نویسنده این روزنامه محسن‌خان معین‌الملک بود که در سال ۱۲۹۲ در اسلامبول اقدام به چاپ این روزنامه نمود. (محیط طباطبایی، ۱۳۶۶: ۸۲) مطالب این روزنامه تحت‌نظر حاجی نجفقلی‌خان بود که خود با مسائل سیاسی - اجتماعی ایران آشنایی کامل داشت. (همان: ۸۳) در این روزنامه به‌خصوص از سیاست دولت ایران مبنی بر دادن امتیاز توتون و تنباکو به انگلیس‌ها انتقاد می‌شد.

از دیگر روزنامه‌ها، می‌توان از دو روزنامه **ادب** و **تربیت** نام برد. ادب در سال ۱۳۲۳ هجری به



روزنامه روح القدس روزنامه انتقادی شدیدی بود. مدیر آن شیخ احمد روح القدس، معروف به سلطان العلمای خراسانی، بود که بعد از ماجرای باغشاه به دلیل انتقادات شدید خود علیه محمدعلی شاه به شکل وحشیانه‌ای به قتل رسید، تا جایی که جسد او مورد شناسایی قرار نگرفت. (همان، ۱۳۶ و ۱۳۷ و کسروی، ۱۳۵۱: ۱۷) روش روزنامه، مبارزه علیه استبداد و به خصوص شخص محمدعلی شاه بود. (صدر هاشمی، ۱۳۸: ۲۲۳)

روزنامه مساوات که در سال ۱۳۲۵ منتشر می‌شد نیز روزنامه‌ای انتقادی و تند بود. این روزنامه در تبریز انتشار می‌یافت و پشتیبان حرکت مجاهدان در مبارزه با حکومت استبدادی بود. (همان: ۱۳۷ و ۱۳۸) بهار از جمله نویسندگان و شعرای بعد از مشروطیت است که اشعار انتقادی او انعکاسی از جریانات اجتماعی و اوضاع ایران بعد از جنگ جهانی اول بود. (تراپی، ۱۳۸۰، ۲۱۹ و ۲۲۰) وی که صاحب روزنامه‌ای به نام نوبهار بود مبارزات فکری و قلمی خود را جلوه‌ای تازه داد و به آن شدتی خاص بخشید. (همان: ۲۲۲ و ۲۲۳) او در کلیه تألیفات خود متوجه مسائل مهم جامعه همچون، آزادی، وطن، عدالت، ترقی و هوشیاری مردم در قبال تهدید استعمارگران بود (همان: ۲۲۵ و ۲۲۶) اشعار ملک‌الشعراء به خصوص بعد از شکست محمدعلی شاه رنگ سیاسی و انتقادی بیشتری یافت. (همان: ۲۲۳). و از سروده‌های اوست:

با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست
کار ایران با خداست
مذهب شاهنشاه ایران ز مذهب‌ها جداست
کار ایران با خداست
شاه مست و شیخ مست و شحنة مست و میر
مست
مملکت رفته زدست
مردم از دستان مستان، فتنه و غوغا به پاست
کار ایران با خداست

ادبیات انتقادی در حوزه نمایش‌نامه‌نویسی

در مقایسه با اشعار انتقادی و روزنامه‌ها، در حوزه نمایش‌نامه‌نویسی با تعداد محدودتری از آثار روبه‌رو هستیم. البته با توجه به جو سیاسی، مضامین و موضوعات نمایش‌نامه‌نویسی، همانند شعر، در بیان فقر اجتماعی، دخالت بیگانگان از کشور، ستایش

زمینه ترانه‌سازی و تصنیف، عارف قزوینی سرآمد بود (همان: ۱۷۱)

در ۱۳۲۵ ق تقریباً یک سال بعد از انتشار فرمان مشروطه، معتضدالاطبا در تهران، مبادرت به چاپ روزنامه‌ای به نام تنبیه نمود که روزنامه‌ای انتقادی و همراه با کاریکاتور بود. (طباطبایی، ۱۳۶۶: ۲۱۸) این روزنامه بعد از روزنامه‌های طلوع و ادب و کشکول و آذربایجان، قدیمی‌ترین روزنامه کاریکاتوری و انتقادی محسوب می‌شد. (همان: ۲۱۸) این روزنامه که به تنبیه درخشان هم معروف بود از بند و بست رجال ایرانی و دربار ایران با خارجی‌ها انتقاد می‌کرد. (همان: ۲۰۳)

روزنامه آذربایجان نخستین روزنامه طنز و فکاهی و کاریکاتور در دوره اول مشروطه در ۱۳۲۵ محسوب می‌شود که می‌توان آن را روزنامه آبرومندی شمرد. (کسروی، ۱۳۵۱: ۲۶۹) روزنامه حشرات الارض بعد از بسته شدن روزنامه آذربایجان و بعد از شدت درگیری بین محمدعلی شاه و مشروطه‌خواهان، توسط مدیر روزنامه آذربایجان معروف به ناله ملت منتشر شد. (محیط طباطبایی، ۱۳۶۶: ۲۲۲)

روزنامه کشکول را، که یک‌ماه بعد از انتشار آذربایجان منتشر شد، مجدداً اسلام کرمانی منتشر کرد. این روزنامه نیز حاوی مطالب انتقادی و فکاهی و کاریکاتور بود. (همان: ۲۱۷ و ۲۱۸) در یکی از کاریکاتورهای سیاسی این نشریه، شخص مستبیدی را نشان می‌داد که بی‌دلیل فردی را زیر پا لگد می‌کند و زیر آن کاریکاتور نوشته بود: «سابقا مستبیدین گاز می‌گرفتند، حالا لگد می‌زنند». (همان: ۱۴۱ و ۱۴۲)

بعد از کودتای محمدعلی شاه بسیاری از روزنامه‌ها، در تهران، توقیف شد. این امر انتقادات روزنامه را به خصوص در شهرهایی مثل تبریز و اصفهان بیشتر کرد. (همان: ۱۳۱)

در ۱۳۲۵ ق تقریباً یک

سال بعد از انتشار فرمان

مشروطه، معتضدالاطبا در

تهران، مبادرت به چاپ

روزنامه‌ای به نام تنبیه نمود

که روزنامه‌ای انتقادی و

همراه با کاریکاتور بود این

روزنامه که به تنبیه درخشان

هم معروف بود از بند و بست

رجال ایرانی و دربار ایران با

خارجی‌ها انتقاد می‌کرد

(همان، ج ۱: ۳۵۲) زندگی روستاییان و دهقانان و زندگی سخت اجتماعی آذربایجان در دوره قاجار، در نمایش‌نامه‌های دیگر از آخوندزاده به نام «حکایت خرس قولدور باسان (دزدافکن)» ترسیم شده است. (همان: ۳۵۲)

از نمایش‌نامه‌نویسان دیگری که در دوره ناصری پا به عرصه انتقاد سیاسی گذاشتند و استبداد و بی‌قانونی آن عصر را در نمایش به مضحکه گرفتند باید از میرزا آقای تبریزی نام برد. (همان: ۳۶۰)

میرزاده عشقی نیز علاوه بر اشعار انتقادی و مقالات تند سیاسی، نمایش‌نامه‌هایی تحت نام، جمشید ناکام، حلواء الفقراء، رستاخیز شهیاران ایران، دارد. (حائری، ۱۳۷۵: ۳۲۹) در این آثار نویسنده به تصویر وضع زندگی اشراف‌زادگان ایرانی در خارج از کشور و مبارزه با خرافات یا مجسم کردن استبدادهای ایرانی پرداخته است.

(آرین پور، ۱۳۷۲، ج ۲: ۳۶۶)

ادبیات انتقادی در حوزه سیاحت‌نامه‌ها و داستان‌نویسی نیز انعکاسی داشت که برای پرهیز از طولانی شدن این نوشتار از ذکر آن می‌گذرم.

منابع

۱. آجودانی، لطف‌الله؛ یامرگ یا تجده، نشر اختران، ۱۳۸۲.
۲. آرین پور، یحیی؛ از صبا تا نیما، انتشارات زوار، ۱۳۷۲.
۳. آژند، یعقوب؛ قوالب مختلف ادبیات نمایشی دوره مشروطیت، نامه فرهنگ، سال اول، شماره ۲، ۱۳۶۲.
۴. آوری، پیترو؛ تاریخ معاصر ایران، جلد اول، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، ۱۳۶۹.
۵. ابوالحسنی، جواد؛ معصومه قرهداغی؛ سیری در زندگی، آثار و مبارزات مشروطه‌خواهی شیخ‌الرئیس، پژوهش‌نامه تاریخ، سال ۲، شماره ۸، دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد، ۱۳۸۶.
۶. ترابی، علی‌اکبر؛ جامعه‌شناسی ادبیات فارسی، انتشارات فروغ آزادی، ۱۳۸۰.
۷. حائری، سید هادی (کوروش)؛ کلیات مصور میرزاده عشقی، انتشارات جاویدان، ۱۳۷۵.
۸. خرابی، فاروق؛ طنز در مطبوعات آغازین مشروطیت نامه فرهنگستان، دوره نهم، شماره اول، ۱۳۸۶.
۹. دهقان نژاد، مرتضی؛ سلطان‌العلمای خراسانی و انقلاب مشروطیت ایران، فصل‌نامه مطالعات تاریخی، شماره‌های نهم و دهم، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۴.
۱۰. رضوانی، اسماعیل؛ انقلاب مشروطیت ایران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۲۵۳۶.
۱۱. صادقی، محمد؛ فرزانی و شیدایی، جستاری درباره ادبیات روشنگری در دوره مشروطه، فصل‌نامه سیاسی اجتماعی اقتصادی و فرهنگی، شماره یکم، ۱۳۷۸.
۱۲. صدر هاشمی، محمد؛ تاریخ جراید و مجلات ایران، اصفهان: انتشارات کمال، ۱۳۸۵.
۱۳. طباطبایی، محیط؛ تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، انتشارات بعثت، ۱۳۶۶.
۱۴. طغیانی، اسحاق؛ تأثیر انقلاب مشروطه در ادبیات فارسی، مجموعه مقالات، جلد اول، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸.
۱۵. کسروی، احمد؛ تاریخ مشروطه ایران، (بخش یکم) تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۱.
۱۶. کهن، گوئل؛ تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، جلد اول، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۰.

از آزادی و وطن‌پرستی و استبداد شاهان قاجار بوده است. عده‌ای از نویسندگان نمایش‌نامه‌ها و کمدی‌های انتقادی و اجتماعی را به تقلید از تئاتر قدیم فرانسه دانسته‌اند. (آرین پور، ۱۳۷۲، ج ۲: ۲۹۳) از لحاظ قالب ادبیات، نمایش‌نامه دوره مشروطه به دو بخش تقسیم می‌شوند ۱. نمایش‌نامه‌های منثور ۲. نمایش‌نامه‌های منظوم. (آژند، ۱۳۶۲: ۷۳)

از نمایش‌نامه‌های منثور سیاسی و اجتماعی می‌توان از نمایش‌نامه «سرگذشت یک روزنامه‌نگار» اثر مرتضی قلی‌خان فکری (مؤید الملک) یاد کرد که در آن به دسیسه‌چینی روزنامه‌نگاران پرداخته و دست به نقادی سیاسی زده است. (همان) از آثار دیگر این فرد می‌توان «عشق در پیری» را نام برد که به انتقاد از وضعیت زنان جامعه قاجار پرداخته است. (همان) اوضاع نابهنجار مالی و اقتصادی ایران عصر قاجار در یکی دیگر از نمایش‌نامه‌های او موسوم به «سه روز در مالیه» است. (همان) احمد محمودی در نمایش‌نامه خود به نام «مقصر کیست» وضع رقت‌آمیز زنان و اربابان ستمگر را به انتقاد گرفته است. باید اضافه نمود که بیشتر کارهای محمودی با موضوعیت زن نوشته شده است. (همان) «حکام قدیم، حکام جدید» نمایش‌نامه سیاسی انتقادی است که متعلق به مؤیدالملک فکری است و در آن فروش ایالات توسط قاجار را به انتقاد شدید کشیده است. محور اصلی این نمایش حکومت استبدادی است. (همان: ۷۶) نمایش‌نامه انتقادی سیاسی دیگر که استبداد محور است، اثر علی‌خان ظهیرالدوله به نام‌های «کابوس استبداد» یا «گناهکاران» نام دارد و داستان آن دست‌درازی حکام مستبد بر جان و مال مردم است. (همان: ۷۷)

از دیگر نمایش‌نامه‌های انتقادی و سیاسی این زمان می‌توان از نمایش‌نامه «سرگذشت وزیر خان سراب» از آخوندزاده یاد کرد. (آرین پور، ۱۳۷۲: ۳۵۳) آخوندزاده در این نمایش‌نامه از فساد دستگاه قضایی و نارسایی‌های وکلا در امر عدالت صحبت کرده است. داستان او در تبریز اتفاق می‌افتد تا توجه مأمورین سانسور روس را به خود جلب نکند. (همان، ج ۲: ۳۵۳) آخوندزاده در نمایشی دیگری به نام «حکایت مسیو ژوردان حکیم نباتات و درویش مستعلی‌شاه جادوگر معروف» دنیای شرق و غرب را با یکدیگر مقایسه نموده است.

میرزاده عشقی



عیاری، جوانمردی و پهلوانی در تاریخ ایران

محمد نادری

دبیر بینش اسلامی، شهر تهران

اشاره

نویسنده مقاله، پهلوان بی‌بدیل ایلامی است که با ثبت بیشترین تعداد شنای زورخانه‌ای، نامش در حال ثبت در کتاب گینس است!

مقدمه

جوانمردی و پهلوانی، آئینی است که خاستگاه آن به سرزمین متمدن و کهن ایران باز می‌گردد. در هر عصر، هم‌اندیشمندان و هم‌عامة مردم برای جوانمردی و پهلوانی احترام قائل بوده‌اند، به ویژه از آنجا که جوانمردان معمولاً دین توحیدی داشته‌اند اهمیت ویژه‌ای یافته‌اند و خصلت‌های آنان برای مردم همواره الگو بوده است.

جوانمردان و پهلوانان نسبت به موازین انسانی پای‌بند بودند. از بذل جان و مال خود نسبت به هم‌نوعان دریغ نمی‌کردند. تواضع و فروتنی آن‌ها زبان زد بود. برای حفظ وطن خود از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کردند. در مقابل ظالمان و ستمگران بسیار سخت‌گیر بودند. مشی راه رفتن و تناول آن‌ها متعادل و مؤدبانه بوده است. از موارد فوق استنباط می‌شود که خصایص جوانمردان و پهلوانان برای عموم مردم الگوی مناسبی بوده است.

کلیدواژه‌ها: جوانمردی، پهلوانی، ایران باستان، شاهنامه فردوسی

سابقه پهلوانی و عیاری

کلمه پهلوان ریشه در ایران باستان دارد، به این معنی که «پهلوی» منسوب به «پهلو» است و این واژه در دوره هخامنشی «پَرثَوَه» گفته می‌شد. همچنین نام قوم پارتیان (اشکانیان) از اصطلاح «پَرثَوَه» گرفته شد بنابراین پهلوانی منسوب به

پرثوه باستان است. (گیرشمن: ۳۱۶-۳۱۸)

همچنین اقوام بیابانگرد سکاها ساکن در شرق دریای خزر به جنگجویان خود «پهلوان» اطلاق می‌کردند. آن‌ها پهلوانان را ارج می‌نهادند و این ریشه در تاریخ سرزمین آن‌ها دارد، زیرا مرگ طبیعی در نظر آنان امری «قییح» و «شرم‌آور» می‌نمود. (همان)

در فرهنگ معین پهلوان به معنی دلیر، شجاع و نیرومند آمده است. (معین: ج ۱: ۲۵۶) همچنین در فرهنگ دهخدا پهلوان به معنی سخت‌توان، دلیر و زورمند یاد شده است. (دهخدا، ۱۳۷۰، ج ۱: ۳۲۰)

ملک‌الشعراى بهار نیز در سبک‌شناسی نوشته است که عیار کلمه عربی نیست و اصل آن «اذیوار» پهلوی بوده و بعدها معرب گردیده است. بهار معتقد است که عیاری و عیارپیشگی در سرزمین خراسان بزرگ زمینه تاریخی دارد و عیاران سابق مانند احزاب امروزی، دارای سازمان‌هایی بوده‌اند با اهداف و مرام‌های مشخص اجتماعی، اخلاقی و سیاسی که در شهرهای بزرگ خراسان تشکیلات منظم اداری داشتند و لباسشان نیز مخصوص به خودشان بود و اصل کارشان بر جوانمردی و فداکاری و حمایت از مظلومان بوده است که جمعیت فتیان یا حزب فتوت در واقع نوع اصلاح شده این سازمان عیاری است. (ملک‌الشعرا، سبک‌شناسی: ۱۲۳)

در فرهنگ اندراج آمده است که عیار به تشدید «یا» در اصل به معنی شخصی می‌باشد که در جنگ با خود سلاح و جامه مخصوص داشته و کارهای مخفی انجام داده و به معنی ذوفنون و استادکار بوده و نیز اسب با نشاط و شیر درنده و مرد بی‌باک و شبرو را گویند. (شاد، ۱۳۳۵، ج ۲: ۱۲۴)

بنابراین پهلوانی ریشه در تاریخ دارد و پهلوانان انسان‌های فاخر جامعه شناخته می‌شدند، نکته قابل تأمل اینکه این اصطلاح با تلفظ دیگر بعد از اسلام نیز رایج بوده است.

تاریخچه و خاستگاه فتوت

در داستان‌ها و حکایت‌هایی که در لابه‌لای رساله‌ها و کتب ادبی و تاریخی آمده، از عیاران به نام‌های گوناگونی یاد شده است، از جمله در عراق و شام (فتی)، در ترکیه (آخی)، در مصر و مغرب (سقوره)، در سوریه (أحداث)، در خراسان به نام‌های عیاران، شبگردان، جوانمردان، سرهنگان، مهتران، پهلوانان، یاران سرداران و در قسمت‌های ازبکستان و تاجیکستان، بازماندگان این گروه را به نام (الوفته) یاد می‌کرده‌اند. (واسع، ۱۳۶۷: ۱۴۰ و ۱۴۱)

در خراسان سابقه یا رشته اتصال عیاران و جوانمردان را می‌توان در زمان ساسانیان در ارتباط با کیش‌ها و آیین‌های باستانی، مانند دین زردشتی و دین مزدکی جست‌وجو کرد، به‌ویژه در فلسفه زردشت که انسان مقام والا و ارزنده‌ای داشته و بر آدم‌گری و انسان بودن محیط اجتماعی همواره تأکید می‌کرده است. (همان) با این حال، اینکه فتوت از کجا آغاز شده و فنیان و جوانمردان سلسله خویش را به چه کس و کسانی مرجوع و منسوب می‌کنند امر مهمی است که در اکثر منابع درباره آن بحث شده است و در یک نگاه کلی می‌توان انبوه نظرات در این مورد را به دو دسته کلی تقسیم کرد: دسته‌ای که خاستگاه فتوت را ایران، خاصه ایران پیش از اسلام، می‌دانند و دسته‌ای که در پی سرچشمه‌ای دینی و خاصه اسلامی برای این جریان هستند.

ملک‌الشعراى بهار سرآغاز جوانمردی در ایران را از میان **اسواران** - اسوار به معنی سوار، آزاده و دلیر است - عصر قدیم و دوره هخامنشی می‌داند. این اسواران در ایالات ایران پراکنده بودند و هفت خانواده از آنان از همه معروف‌تر بوده‌اند و هر خانواده در یک ایالت ریاست آن ایالت را برعهده داشته است. هر اسوار باید چند ویژگی می‌داشت، از جمله اینکه خانواده‌دار باشد، نامش در دیوان دولتی ثبت باشد، شجاع و راستگو و صاحب هنر و اسباب‌بار باشد و شاید از همه مهم‌تر جوانمرد باشد. (ملک‌الشعرا، مقاله جوانمردی: ۱۰۹ و ۱۱۰)

سعید نفیسی نیز سرآغاز این جریان را مربوط به

پیش از اسلام می‌داند. به اعتقاد او ورود باورهای مانوی به این جریان، خود گواه این مدعا است. (نفیسی، ۱۳۴۱، به نقل از هنری کربن: ۱۴۹)

البته محققان اروپایی از جمله «فرانتس تیشنر» مبدأ فتوت را انجمن‌ها و اتحادیه‌های اواخر عهد عتیق و شهرهای امپراتوری روم شرقی (بیزانس) می‌دانند. (همان: ۱۳۸) اما برخی از منابع و محققان نیز، خاصه آن‌ها که با تصوف مرتبط‌اند، در پی ریشه‌ای دینی، قرآنی و به‌طور کلی اسلامی برای فتوت هستند. **ابن رسولی** (نیمه قرن پنجم) که رساله‌ای در باب فتوت دارد، این جریان را میراث پیامبران و امامان می‌شمارد و می‌گوید از زمان حضرت آدم آیین فتوت در جهان پیدا شد و آدم به گزاردن حق قیام کرد و چون مدت وی به پایان آمد در باب آن به شیث نبی وصیت کرد و سپس به نوح انتقال یافت و از نوح به سام رسید تا خلیل‌الرحمن ابراهیم ظاهر شد و به فتوت ابراهیم در قرآن تصریح شد.

آن‌گاه در زمان موسی (ع) آنچه از جوانمردی پنهان مانده بود آشکار شد و موسی کلیم‌الله آن را به هارون فرمود و پس از آن فتوت در عیسی مسیح (ع) ظاهر شد و سرانجام به حضرت رسول اکرم (ص) رسید (محبوب، بی‌تا: ۳۰۸)

صفات پهلوانان با تکیه بر زندگی رستم

پهلوان کامل به کسی گفته می‌شد که دارای هفت صفت زیر می‌بود؛ صفاتی که در رستم یک‌جا جمع بوده است:

زورمندی: قدرت جهانی رستم خارق‌العاده بود. وی، هنگامی که به سفارت نزد شاه مازندران رفت و سران سرزمین مازندران با لشکری به پیشوازش آمدند، درخت تنومندی را از ریشه کند و به سوی آن‌ها افکند تا زور بازوی خود را نشان داده باشد.

هنرمندی: هنرمندی به معنای چالاکى، مهارت و دقت اصابت در تیراندازی بود. این هنرمندی را در نخستین جنگ تن‌به‌تن رستم با افراسیاب می‌بینیم. همچنین در نبرد او با اشکبوس، کاموس، خاقان چین و پولادوند نیز این هنر دیده می‌شود. وی فقط با چند تیر به جنگ اشکبوس می‌رود، با تیر اول اسب او و با تیر دوم خودش را از پا در می‌آورد. در بعضی موارد کمند به کار می‌برد، تا حریف را زنده به چنگ آورد. معمولاً همان ضربه اول او به دشمن کارگر می‌افتاد. رستم زور بازو و

به منیژه نیز در نهان داشتن هویت خود دروغ می‌گوید: اسفندیار نیز، که هم پهلوان است و هم شاهزاده، در مورد فراخواندن رستم به خوان به او دروغ می‌گوید. (اسلامی ندوشن، زندگی و مرگ پهلوانان: ۲۶۰ و ۲۶۱)

چو دست از همه حیلتی در گسست
حلال است بردن به شمشیر دست
(گلستان سعدی: ۱۱۲)

زبان آوری: صفت دیگر پهلوان زبان آوری است. زبان آوری به معنای حاضر جوابی و زیبایی و رسایی و حدت بیان است. پهلوان باید بتواند خود را خوب بستاید و در نزد دشمن رجز خوانی کند و از دادن جواب نافذ در نماند؛ رستم چنین پهلوانی است. **جوانمردی (فتوت):** جوانمردی بخشودن گناه است. رستم، گناه را اگر از ضعف بشری ناشی باشد و ناقص یکی از اصول مهم انسانی نباشد می‌بخشد. اما هنگامی که پای کین خواهی بزرگی در میان باشد این جوانمردی (فتوت) مانع از سنگدلی و سختگیری پهلوان نمی‌شود. (هانری کربن، آیین جوانمردی: ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۲)

ادوار مختلف پهلوانی در شاهنامه

شاهنامه فردوسی گرچه در قرن پنجم هجری سروده شده است اما یک حماسه ملی است که زمان رویدادهای حماسی را به پیش از تاریخ نسبت می‌دهد و با این کار آغاز پهلوانی را پیش می‌برد. (صفا، حماسه‌سرایی در ایران: ۱۳)

در شاهنامه سه دوره متمایز را می‌توان تشخیص داد:

۱. **دوره اساطیری:** این دوره عهد کیومرث، هوشنگ، تهمورث، جمشید و ضحاک تا ظهور فریدون... را شامل می‌شود. در این دوره آدمی با حکومت، کشاورزی، پوشاک و مسکن آشنا می‌شود. به کشف آتش نایل می‌شود و از دیگر پیشه‌ها آگاهی‌های لازم را کسب می‌نماید... (کشاورز، فتح‌الله، ادبیات حماسی: ۶۹، ۲۲، ۲۲، ۱۱، ۱۰)

۲. **دوره پهلوانی:** این دوره با نزاع تازه‌ای میان خیر و شر آغاز می‌شود و آن قیام کاوه آهنگر و فریدون، پسر آبتین، است در برابر بیدادگری‌های ضحاک. بنابراین دوره پهلوانی از قیام کاوه آهنگر آغاز می‌شود و با کشته شدن رستم و سلطنت بهمن، پسر اسفندیار پایان می‌پذیرد. (همان: ۷۰)

در عموم آثار حماسی ایران افرادی به نام «پهلوان»



هنرمندی را با جسارت همراه داشت. این ناشی از اطمینان او به شکست‌ناپذیری خویش بود.

نیروی اعتقاد: رستم هیچ‌گاه خدا را از یاد نمی‌برد. همواره از او یاد می‌کند و زور و فر و هنر را از او می‌داند و هرگاه شرایطش سخت می‌شود. سر به سوی آسمان برمی‌دارد و از خدا مدد می‌خواهد. همواره بر این اعتقاد است که برای نیکی و در راه حق شمشیر می‌زند و این اعتقاد او را به پشتیبانی پروردگار مستظهر می‌سازد. هر پهلوان بزرگی نیش و نوش و درشتی و نرمی را به هم می‌آمیزد. رستم نیز چنین است، و تا گزینۀ صلح وجود دارد سعی می‌کند از جنگ بپرهیزد.

چاره‌گری و تدبیر: پهلوان همان‌گونه که هنرمندی و چالاک‌ی و زور بازو دارد، باید بیدارمغز و چاره‌گر نیز باشد. رستم چنین است و هرگاه لازم می‌داند از به کار بردن نیرنگ و حيله ابایی نداشت. پهلوان می‌تواند دل پر از کیمیا داشته باشد. تورانیان این اعتقاد را درباره ایرانیان داشتند که آنان مردمی ریمن^۱ هستند. نیرنگ تا آنجا که دور از اصول جنگ و مردانگی نباشد، عیب پهلوان نیست... دروغ‌گویی به خودی خود در جنگ عیب نیست؛ چه، جنگ تا حد زیاد آمیخته با سیاست است. رستم چون مصلحت نمی‌داند که هویت خود را فاش کند، به سهراب دروغ می‌گوید؛

فتوت و جوانمردی در ایران دوره اسلامی

بعد از اسلام اصطلاح «فتی» به معنی «جوانمرد» به کار رفته است، پس فتوت به معنای مردانگی است. در فرهنگ گذشته، فتوت به معنای عیاری به کار می‌رفته و جنبه اجتماعی داشته است. عیاران گروهی بودند که به خنجر و سلاح مجهز بودند و از دیگران مال می‌گرفتند و از محلی به محلی می‌رفتند و در عین حال جانب مردانگی و بلند نظری را نگه می‌داشتند.

گاهی دفاع یک قسمت

از شهر یا محله به

عهده آنان بود آن‌ها

عموماً دروغ نمی‌گفتند،

تجاوز نمی‌کردند،

اهل خیانت نبودند

و به صفاتی همچون

بخشش، آزادگی،

شجاعت، مهمان‌نوازی،

بزرگ‌منشی و وفای

به عهد آراسته بودند.

(دهخدا، ۱۳۷۰، ج ۴: ۷۸)

اینان برای خود آداب و

عادات و فرهنگ خاصی

داشتند. (واعظ کاشفی،

۱۳۴۸)

درباره ریشه واژه عربی

«فتی» که در فارسی

به معنای «جوانمرد»

است، باید گفت که این

کلمه در قرآن کریم در چندین مورد به کار رفته

است.^۲ به نظر می‌رسد با توجه به آیات، معنی کلمه

«فتی»، «جوان خوب» یا «جوانمرد» می‌باشد.

راغب اصفهانی نیز می‌نویسد: «فتی» به معنی

نوجوانی، طراوت جوانی و جوان از مردم و جمع آن

فتیه و فتیان است. (راغب اصفهانی، ۱۳۶۹: ۱۵۶)

«فتیه»، بر وزن فعله، جمع فتی در اصل به

معنی جوان نواخته و شاداب است، ولی گاهی به

افراد صاحب سن و سالی که روحی جوان و شاداب

دارند نیز گفته می‌شود. معمولاً این کلمه با یک

نوع مدح به خاطر صفات جوانمردی و مقاومت و

شهامت و تسلیم در مقابل حق همراه است. شاهد

این سخن حدیثی است که از امام صادق (ع) نقل

شده است: امام از یکی از یاران خود پرسید «فتی»

یافت می‌شوند. همه صفات خوب ملی ایرانیان، یعنی ایران دوستی، اطاعت و مردانگی، شجاعت، عظمت روح و فکر و امثال این‌ها در پهلوانان ایرانی پیدا می‌شود. همه این پهلوانان مردمانی، شجاع، ساده‌دل، خودستا، جوانمرد، سخنور و کارآگاه‌اند. به‌طور کلی، جهان‌بینی شاهنامه، دفاع از «خوبی» در برابر «بدی» است. این دفاع با دادن قربانی‌های بی‌شمار صورت می‌گیرد. از این رو پهلوانان شاهنامه که سلسله جنبان این نبرد هستند به سه دسته تقسیم می‌شوند:

الف. پهلوانان نیکوکار؛ که عمر و سعادت خود

را در خدمت خوبی می‌گذرانند. بعضی از آن‌ها

نمونه عالی انسانی و مبرای از هر عیب هستند،

چون فریدون، سیاوش و کیخسرو؛ اما بعضی دیگر

خاللی از ضعف و عیب نیستند مانند رستم، گودرز،

توس و غیره...

ب. پهلوانان بدکار؛ که وجود آنان سراپا با

خبث و شرارت سرشته شده است، چون ضحاک

و سلم و تور و گرسیوز و گروهی زره؛ و در حدّ

کمتری افراسیاب، و در بین زنان سودابه. وجود

اینان همیشه منشأ جنگ و تباهی و نکبت

می‌شود.

ج. پهلوانانی که آمیخته‌ای از خوبی و

بدی‌اند: این پهلوانان گاهی جانب این گرایش

را می‌گیرند و گاهی طرف گرایش دیگر را؛ چون

کیکاویوس در ایران و پیران در توران. در بین این

پهلوانان، حدّت و قدرت و قاطعیت مشترک است.

همگی زندگی خروشان و گرانبار دارند. چه آنان

که به راه نیکی می‌روند و چه آنان که به راه بدی؛

همه با استواری و آگاهی این راه را می‌سپارند حتی

در پستی قهرمانان نابکار، استحکام مردانه‌ای دیده

می‌شود. همه زندگی را دوست دارند و از قوای

خود بهره کامل می‌گیرند. مرگ را بزرگ‌ترین

دشمن می‌شناسند، گرچه زندگی خود را هر لحظه

در خطر روبه‌رو شدن با آن قرار می‌دهند. (اسلامی

ندوشن: ۱۱۲ و ۱۱۳)

۳. دوره تاریخی: دوره تاریخی دوره‌ای است که

تصورات پهلوانی و داستانی و همین اعتقاد به اعمال

خرق عادت و غیرعادی، به تدریج از میان می‌روند

و اشخاص و اعمال تاریخی و واقعی جایگزین آنان

می‌شوند. از این پس حماسه ملی ایران بعد تاریخی

می‌یابد. (کشاوری: ۷۳-۷۶)

اقدام جوانمردانه دیگر امام

حسین(ع) آب دادن به سپاه

تشنه حرّ بود. وقتی سپاه خسته

حرّ به امام رسیدند تشنه بودند.

در این زمان امام حسین(ع)

دستور داد همه لشکر هزار

نفری حرّ و حتی اسب‌هایشان

را سیراب کنند! یکی از آنان

که دیرتر رسیده و تشنه‌تر و

بی‌رمق‌تر بود، امام به دست خود

او و اسبش را سیراب کرد

به چه کسی می‌گویند؟ او در پاسخ عرض کرد: فتی را به جوان می‌گوییم، امام (ع) فرمود: آیا تو نمی‌دانی که اصحاب کهف همگی کامل مرد بودند، اما خدا از آن‌ها به‌عنوان فتنیه نام برده چون ایمان به پروردگار داشتند. سپس فرمود: هر کس به خدا ایمان داشته باشد و تقوی پیشه کند جوانمرد است. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱۲: ۳۵۷)

بنابر عقیده بهار کلمه عیار اصلاً ریشه عربی نداشته، بلکه از زبان پهلوی آمده است و معنی آن جوانمرد است، نظر بهار را افرادی چون پرویز ناتل خانلری و محمدجعفر محجوب نیز زیر عنوان «آیین عیاری» تأیید و تصدیق کرده‌اند.^۳

از نگاه عبدالحسین زرین‌کوب آیین جوانمردی و عیاری یکی از شاخه‌های تصوف است، بر همین اساس که او از یک عده دانشمند نام می‌برد که قبل از آنکه به تصوف گرویده باشند، جوانمرد بوده‌اند. به عقیده زرین‌کوب، داش‌ها و لوطی‌های امروز ایران نیز دنباله همان عیاران و جوانمردان قدیم‌اند. (زرین‌کوب، ۱۳۴۴: ۱۷۸)

در فتوت‌نامه نجم‌الدین زرکوب آمده است که معنی و مفهوم فتوت جوانمردی است و راستی را درسه مقام نگاه داشتن عبارت از فتوت است: «آمدیم با شرح صفت جماعتی که ایشان را به صفت مردی یاد می‌کنند در کلام‌الله مجید. اول بدان که معنی فتوت جوانمردی است و تا مردی تمام نشود جوانمردی صورت نیندد و حق جل و علا، مردان را به چندین جا در کلام‌الله مجید یاد می‌کند، از جمله آن پی‌فرماید: «رجال یحبون ان یطهروا و الله یحب المطهرین.» (زرکوب، ۱۳۷۰: ۱۱۸)

اصطلاحات مرتبط با فتوت

آیین جوانمردی و فتوت، مانند تصوف، از خود ادبیات و اصطلاحات ویژه‌ای دارد، مانند: نقیب، بیت، کبیر، حزب، نسبت، وکیل، شد، عیب، رفیق، بکر، جد، ثقیل، تکمیل، محاکمه، وقف، لنگر، آستانه، زعیم و تعبیر، که با داشتن این اصطلاحات

از فرقه‌های صوفی فرق بارزی پیدا می‌کند. ما در اینجا برای روشن شدن مطلب برخی از این اصطلاحات و واژه‌ها را به‌گونه‌ای مختصر توضیح و تشریح می‌کنیم:

۱. **نقیب:** به کسی گویند که تمام کارهای آیین فتوت و جوانمردی را پیش می‌برد.
۲. **بیت:** گروه ممتاز فتوت را گویند.
۳. **کبیر:** مقدم یا پدر یعنی پیش‌قدم را گویند.
۴. **حزب:** عده‌ای از فتیان را گویند که به یک فتی یا جوانمرد مربوط باشند.
۵. **وکیل:** به کسی گفته می‌شود که قائم‌مقام و کفیل فرایض کبیر یعنی حزب فتوت باشد.
۶. **شد:** به کمربندی گفته می‌شود که در آغاز کار قبولی، جوانان در کمر خود بسته می‌نمایند.
۷. **رفیق:** دوست و مصاحب فتیان و جوانمردان، که خود نیز از جمله پیروان آیین جوانمردی است.
۸. **بکر:** به کسی که تازه خواسته باشد به آیین جوانمردی داخل شود گفته می‌شود.
۹. **جد:** بزرگ جوانمردان و فتیان را گویند.
۱۰. **تکمیل:** پوره کردن شرایط فتوت است.
۱۱. **لنگر:** جای گرد آمدن جوانمردان است.
۱۲. **آستانه:** همچنان محل گرد آمدن و تجمع فتیان و جوانمردان است. (قربان واسع، ۱۳۶۷: ۱۴۰ و ۱۴۱)

اخلاق‌مداری و جایگاه جوانمردی در اسلام

دیدگاه اسلام درباره جوانمردان

در قرآن از اصحاب کهف به‌عنوان فتنیه یاد شده است.^۴

پیامبر اکرم (ص) فرمود: «أَمَّا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» (هاشمی، ۱۳۹۱: ۶۴-۱۶)

«برانگیخته شدم تا فضایل اخلاقی را به سر حد کمال برسانم» پیامبر (ص) حقیقتی را در دین مبین اسلام هویدا کرد که تا آن زمان مخفی مانده بود، و آن حقیقت چیزی نیست مگر ارتباط محکمی که میان دین از یک طرف و اخلاق و جوانمردی از طرف دیگر وجود دارد. بنابراین، واژه گران‌قیمت «جوانمردی» که خود سیره نبوی است؛ با قاطعیت در دین مبین اسلام به کار رفته است.

حال به ذکر صفاتی چند از اخلاق جوانمردانه که از توصیه‌های اسلام برای انسان کامل است اشاره می‌کنم:

کلمه پهلوان ریشه در ایران

باستان دارد به این معنی

که «پهلوی» منسوب به

«پهلو» است و این واژه در

دوره هخامنشی «پَرثَوَه»

گفته می‌شد. همچنین نام

قوم پارتیان (اشکانیان) از

اصطلاح «پَرثَوَه» گرفته شد

بنابر این پهلوانی منسوب به

پَرثَوَه باستان است



۱. بی‌رغبتی به دنیا ۲. ثقافت، به معنی استادی و کسب بهروزی از علم و ادب و اخلاق ۳. حلم ۴. خشوع ۵. زعامت، به معنی شرف و بزرگی ۶. سعادت ۷. صفا ۸. ضیاء و نورانیت دل ۹. طاعت ۱۰. ظرفیت ۱۱. علم (همان)

از نگاه حضرت علی(ع) که در حقیقت قطب این طریقت و مدار این فضیلت است، آیین فتوت دارای مبانی و اصولی است که اساس آن بر هشت قاعده گذاشته شده است، آنجا که فرموده است: «اصل الفتوت الوفاء و الصدق و الامن و السخاء و التواضع و النصیحت و الهدایت و التوبه و لا یستحق اهل الفتوت الامن یستعمل هذه الخصال - یعنی اصل فتوت این هشت خصلت است و هر کس مستعمل این خصایل نباشد، مستحق اسم فتوت نبود.» و چون از وی پرسیدند که علامت و نشانه کمال فتوت چیست؟ فرمود: «هی العفو عندالقدرت، و التواضع عندالدولت، و السخاء عندالقلت و العطیب بغیرمنه - یعنی عفو در وقت قدرت، تواضع در زمان دولت، سخا در هنگام فقر و عطاء بی‌منت.» (غررالحکم: ۱۵۶)

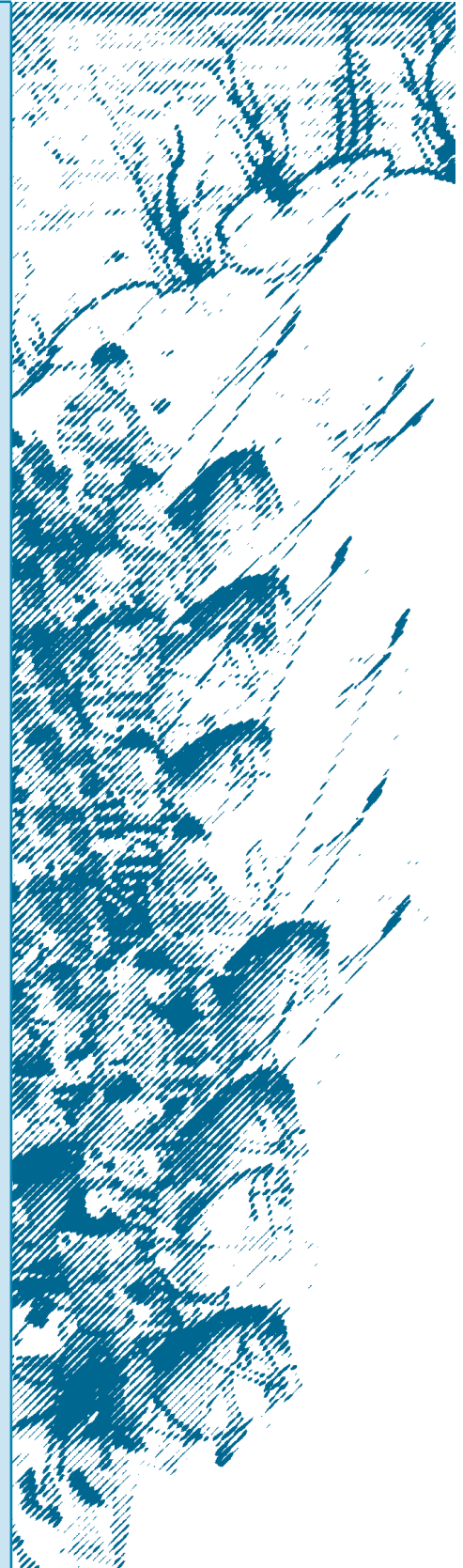
در خبیر است که پیامبر(ص) روزی با جمعی نشسته بود، شخصی درآمد و گفت: یا رسول‌الله(ص)! در فلان خانه مردی و زنی به فساد مشغول‌اند. فرمود: ایشان را طلب باید داشتن و تفحص کردن. چند کس از صحابه در احضار ایشان دستوری خواستند؛ هیچ یک را اجازه نداد. در این وقت علی(ع) درآمد، فرمود: یا علی! تو برو و ببین تا این حال راست است یا نه؟ علی(ع) رفت و چون به در خانه رسید چشم بر هم نهاد و در اندرون رفت و دست بر دیوار می‌کشید. تا گرد خانه برگردید و بیرون آمد. چون پیش پیغمبر رسید گفت: یا رسول‌الله! گرد آن خانه برآمدم هیچ کس را در آنجا ندیدم. رسول‌الله(ص) فرمود: یا علی! «انت فتی هذه الامه.» یعنی تو جوانمرد این امتی. بعد از آن قدحی آب و قدری نمک خواست. سلمان فارسی آن را حاضر کرد. رسول خدا کفی نمک برداشت و گفت: «هذه الشریعة» و در قدح افکند. و کفی دیگر برداشت و گفت: «هذه الطریقه» و در وی افکند، و کفی دیگر برداشت و گفت: «هذه الحقیقه» و درو انداخت و به علی(ع) داد تا قدری باز خورد و گفت: «انت رفیقی و انا رفیق جبرئیل و جبرئیل رفیق الله تعالی.» بعد از آن سلمان را فرمود تا رفیق علی شد و قدح از دست او باز خورد، و حدیفه را فرمود تا رفیق سلمان شد

و قدح از دست سلمان باز خورد.

بعد از آن زیره جامه خود در علی پوشانید و میان او در بست و فرمود که: «اکملک یا علی.» یعنی ای علی تو را تکمیل می‌کنم. و مأخوذ فتوت و اصل این طریقت این حدیث است: «شرب قدح و لیس ازار» و بستن میان که اکنون میان جوانمردان متعارف و قاعده فتوت بر آن مؤسس و اساس طریقت رفاقت و اخوت بر آن می‌نهند و تصحیح نسبت به شجره خویش بدان می‌کنند. از اینجاست. (کاشی، ۱۳۷۰: ۱۲ و ۱۳)

از امام علی(ع) درباره فتوت و جوانمردی سخنان دیگر نیز گفته شده که از نقل آن می‌گذریم.

یاران امام حسین(ع) زیباترین جلوه‌های جوانمردی و فتوت را در حماسه عاشورا از خود نشان دادند، چه با حمایتشان از حق، چه با جانبازی در رکاب امام تا شهادت و چه در برخورد انسانی با دیگران، حتی دشمنان. امام حسین(ع)، خود مظهر اعلا فتوت بود. وی از یاران شهیدش و جوانمردانی از آل محمد(ص) که روز عاشورا



به شهادت رسیدند، با همین عنوان یاد می‌کند. (موسوعه کلمات الامام الحسین، ۱۳۷۸: ۴۸۲) و از زندگی پس از شهادت آن عزیزان به خون آرمیده، احساس دلتنگی می‌کند.

عمل مسلم بن عقیل در خانه هانی بن عروه را در خودداری از ترور ابن زیاد، در حالی که به راحتی می‌توانست از پشت به او حمله کند و وی را بکشد نیز می‌توان از جوانمردی مسلم دانست. (ابن اعثم، ۱۳۸۰: ۸۵۱-۸۴۹)

هانی هم به نوبه خود جوانمرد بود. وقتی او را به اتهام پنهان کردن مسلم در خانه‌اش دستگیر کرده به دارالاماره بردند، ابن زیاد از او خواست مسلم را تحویل دهد. اما هانی این را نامردی دانست و در پاسخ به آنان گفت:

«به خدا قسم هرگز او را نخواهم آورد. آیا مهمان خودم را بیاورم و تحویل بدهم که او را بکشی؟ به خدا سوگند اگر تنهای تنها و بدون یاور هم باشم او را تحویل نخواهم داد، تا در راه او کشته شوم!» (ابی‌محنف، وقعه‌الطف: ۱۱۹)

در مسیر راه کوفه، وقتی امام حسین (ع) با سپاه حرّ برخورد کرد و آنان راه را بر کاروان حسینی بستند، زهیر بن قین به امام پیشنهاد کرد که اینان گروهی اندکند و ما می‌توانیم آنان را از بین ببریم و جنگ با این‌ها آسان‌تر از نبرد با گروه‌هایی است که بعداً می‌آیند. امام فرمود: «ما کنت لابدأهم بالقتال»، من شروع به جنگ نمی‌کنم. (شیخ مفید، ۱۳۸۸، ج ۲: ۸۲) این یک گوشه از مردانگی امام حسین (ع) است.

اقدام جوانمردانه دیگر امام حسین (ع) آب دادن به سپاه تشنه حرّ بود. وقتی سپاه خسته حرّ به امام رسیدند تشنه بودند. در این زمان امام حسین (ع) دستور داد همه لشکر هزار نفری حرّ و حتی اسب‌هایشان را سیراب کنند! یکی از آنان که دیرتر رسیده و تشنه‌تر و بی‌رمق‌تر بود، امام به دست خود او و اسبش را سیراب کرد. (حیاه‌الامام الحسین، ج ۳: ۷۴)

در روز عاشورا، وقتی حرّ تصمیم گرفت به امام بیوندد توبه کنان نزد آن حضرت آمد. امیدی نداشت که امام از گذشته او بگذرد، ولی جوانمردی امام سبب شد او را پذیرا شود و توبه‌اش را قبول کند. (امین حسینی عاملی، ۱۹۸۶، ج ۱: ۶۰۳)

کسوت جوانمردان

فتیان و جوانمردان بسیار پیشین، در روزگار

خراسان دوره اسلامی، باید از دست (استاد) و یا (مطلوب) خود زیرجامه می‌پوشیدند، که پوشیدن این زیرجامه نیز آداب و ویژگی‌های خاصی داشت؛ چنان که نجم‌الدین زرکوب در مورد این آداب و اصول چنین نوشته است:

اما چون لباس فتوت پوشند، ایشان که برادران فتوت باشند، حلقه بندند و صاحب تربیه در میان حلقه نشینند؛ چنان که قبله در دست چپ باشد تا چون برخیزند، باز گردند و روی به قبله، بند زیرجامه ببنند و اگر روی با قبله بنشینند، در وقت زیرجامه پوشیدن، پای نکشند، عزت قبله را و بعد کف پای با زمین برابر دارند.

اما اول کسی که زیرجامه پوشید، ابراهیم خلیل (ع) بود و اول کسی که مهمانی کرد هم او بود. قال النبسی صلی الله علیه و سلم- اول من اضاف الصیف ابراهیم و اول من لیس السراویل ابراهیم. و گفته‌اند: لافتی الایسراویل. یعنی نیست جوانمردی الا به شلوار و معنیش آن باشد که امانت شلوار نگه دارند تا به حرام نکشایند. (زرکوب، ۱۳۷۰: ۱۹۵) باید گفت که پوشیدن سراویل و کلاه نیز از خود آداب مخصوصی دارد و بخشی از پوشاک فتیان و جوانمردان را تشکیل می‌داد. کلاه برای احترام و بزرگداشت مقام فتیان و شلوار یا سراویل، نشانه عفت و پاکدامنی آنان محسوب می‌گردید. سراویل یا شلوار در نزد جوانمردان تا آن اندازه دارای ارزش و اهمیت بود که آن‌ها سر خود را می‌دادند اما شلوار خویش را نه؛ چنان که این شعار: «سربده، سراویل مده» از همان روزگار جوانمردان قدیم تا امروز اهمیت خود را داراست. (همان)

پیرامون لباس پوشی عیاران و جوانمردان آمده است که: «جامه عمومی جوانمردان آسیای صغیر، قبای پشمین سپید بود؛ برخلاف صوفیان که قبای پشمین کبود می‌پوشیدند. به همین جهت ایشان را پشمینه‌پوش می‌گفتند. قبای موین سپید جوانمردان آسیای صغیر را (قتلن سومی) می‌گفتند. شال که یک زرع طول داشت و به دوش خود می‌انداختند و این در میان لوطیان ایران نیز معمول بود و گاه به جای شال پشمین لنگی بر دوش خود می‌انداختند.» (نفیسی، ۱۳۸۳: ۱۴۷) لازم به یادآوری است که جوانمردان به طور عموم سراویل را تا اندازه‌ای کوتاه می‌پوشیدند؛ چنان که این طرز لباس پوشی آنان امروز هم در میان (کاکه)های کابل و دیگر ولایات افغانستان به چشم می‌خورد.

سخن آخر

امروزه با توجه به توسعه ورزش قهرمانی و غلبه برخی ویژگی‌های این نوع ورزش‌ها، هم‌چنان روح پهلوانی در جامعه ایران جاری و ساری است؛ حال، چه پهلوانانی از جنس شادروان **غلامرضا تختی** و یا پهلوانانی از جنس رزمندگان هشت سال دفاع مقدس که هر دو حکایت از غلبه اخلاق و معنویت در فضای عمومی جامعه دارد. تبیین عملی مبانی جوانمردی و فتوت برای ایجاد یک بازخورد عینی در فضای عمومی جامعه ضروری است، زیرا قویا بر این باوریم که فرهنگ و آیینی در مقام و جایگاه فتوت، که فراتر از گروه و دسته‌ای خاص است، می‌تواند در تحول رو به رشد زندگی روزمره و غلبه بر بحران‌های اخلاقی جهان معاصر، کارا، مؤثر و مثمر ثمرات مانا و دیرپا باشد. پهلوانی که یکی از مظاهر جوانمردی است باید به مقوله‌ای فراتر از صرف آمادگی جسمانی، به مرتبه‌ای از پالایش روحی مبدل شود. زورخانه هم نه فقط مکانی برای گردآمدن و ورزیده شدن که مکانی برای در خدمت اجتماع بودن باید باشد که در آن، پهلوان به جنگ نفس رود و در عین حال با اجتماع و مردم همراه گردد. پهلوان ایرانی باید کسی باشد که از آوردگاه جهاد اکبر که جنگ با نفس است به سلامت درگذرد و به مثابه سیاوش پهلوان از هیمة آزمون آتش، سربلند و سرافراز، پای بیرون نهد. گذشتن او از چنین آوردگاهی، او را از «قهرمان» به «پهلوان» تبدیل می‌کند؛ همچنان که حضرت علی (ع) در نبرد با عمرو بن عبدود، نخست نفس خویش را مغلوب کرد و سپس، حریف را، پوریای ولی نیز به تاسی از مولایش شادکردن دل پیرزنی را که چشم به پیروزی فرزندش در رویارویی با پوریای ولی داشت بر پهلوانی حاکم ترجیح داد. بعضی از آداب و رفتار جوانمردان که برگرفته از دستورات انسان‌ساز اسلام است مورد بررسی قرار گرفته است از قبیل: رعایت کردن بهداشت در امور زندگی مخصوصاً خوردن و آشامیدن. داشتن تقوا و دوری کردن از حسد و بخل و صفات رذیله. اطاعت کردن و احترام و تکریم اساتید و بزرگان. مشی راه رفتن و لباس پوشیدن، که بسیار باوقار و متانت همراه بود.

امید آن که جوانان کهن بوم ایران به افتخارات تاریخی و فرهنگی خویش ببالند و در مسیر شریف و ارزشمند جوانمردی و فتوت گام بردارند.

پی‌نوشت‌ها

۱. مکار، حیلہ‌گر، کینه‌توز، (محمدعین، فرهنگ فارسی)
۲. آیتی که در آن «فتی» آمده است: سوره‌های انبیاء، آیه ۶۰؛ یوسف، آیات ۶۲ و ۳۰؛ آیه ۴۳؛ کهف، آیات ۶۲، ۶۰، ۱۴ و ۱۳؛ نساء، آیات ۷۷، ۶۰، ۴۹ و ۴۳؛ اسراء، آیه ۷۰.
۳. غلام حیدر یقین، آیین عیاری، رک:

<http://www.heratonline.com/articles/ayyaran.htm>

۴. سوره کهف، آیه ۱۰

منابع

۱. قرآن کریم
۲. نهج‌البلاغه
۳. ابن‌اعثم کوفی؛ **الفتوح**، ترجمه مستوفی هروی، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
۴. امین حسینی عاملی، محسن؛ **اعیان الشیعه**، بیروت: دارالمعارف، ۱۹۸۶.
۵. حیدر یقین، غلام؛ **آیین عیاری**، ۱۳۶۷، رک. <http://www.heratonline.com/articles/ayyaran1.htm>
۶. دهخدا، ع. ا. **لغت‌نامه**، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.

۷. زرکوب، نجم‌الدین؛ **فتوت‌نامه**، به کوشش مرتضی صراف، بی‌جا، ۱۳۷۰.
۸. زرین کوب، عبدالحسین؛ **ارزش میراث صوفیه**، تهران: آریا، ۱۳۴۴
۹. راقب اصفهانی؛ **المفردات الفاظ قرآن**، باب ف، چاپ اول، مرتضوی، ۱۳۶۹.
۱۰. سهروردی، شهاب‌الدین یحیی؛ **فتوت‌نامه**، تصحیح مرتضی صراف، تهران: بی‌نا، ۱۳۷۰.
۱۱. شساد، م. ب؛ **فرهنگ آندارج**، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: خیام، ۱۳۳۵.
۱۲. شیخ مفید، **الارشاد**، ترجمه محمد محمدی، قم: سرور، ۱۳۸۸
۱۳. عبدالواحد، تمیمی آمدی؛ **نظام الفتوة احتمال عنرات الاخوان و حسن تعهد الجبران** (غیرالحکم). بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۱۴. قاضی قضایی؛ **دستور معالم الحکم**، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۵.

۱۵. کاشی، عبدالرزاق؛ **تحفة الاخوان فی**

خصائص الفتیان، تصحیح مرتضی صراف، تهران، ۱۳۷۰، م. ق

۱۶. کیکاووس، عنصرالمعالی؛ **قابوس‌نامه**، به کوشش سعید نفیسی، تهران: بی‌نا، ۱۳۲۹.
۱۷. محجوب، محمدجعفر؛ **بی‌تا، جوانمردی و آیین آن**، لوئیزن، میراث تصوف، بی‌نا.
۱۸. مکارم شیرازی، ناصر؛ **تفسیر نمونه**، تهران: مکتب‌الاسلامیه، چاپ نوزدهم، ۱۳۸۰.
۱۹. **موسوعة الامام الحسین**، جمعی از نویسندگان، تهران: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، دفتر انتشارات کمک‌آموزشی، ۱۳۷۸
۲۰. محمدی ری شهری، محمد، **میزان الحکمه**، ج ۷ تا ۹، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
۲۱. نفیسی، سعید؛ **سرچشمه تصوف در ایران**، تهران: عبدالکریم جریزه‌دار، بی‌نا، ۱۳۸۳.
۲۲. واسع قربان؛ **آیین جوانمردی**، کابل: بی‌نا، ۱۳۶۷.
۲۳. واعظ کاشفی، ملاحسین، **فتوت‌نامه سلطانی**، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
۲۴. هاشمی سع؛ **گوهری از تبار صالحان**، قم: آیین دانش، ۱۳۹۱.
۲۵. نفیسی؛ **فتوت و کتاب‌های مهم مربوط به آن**، مجله فرهنگ ایران زمین، دوره ۱۰، ش ۱-۴، ۱۳۴۱.
۲۶. فرانسیس تیشنر، **مقاله فتوت در کشورهای اسلامی**، مجله دانشکده ادبیات، دوره ۴، ش ۲، ۱۳۳۵.
۲۷. حریان و دیگران؛ **تاریخ ایران باستان**، جلد ۱، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۷.





بقایای سیراف کهن

بندر سیراف

لیلا عباسی مکوند
دبیر علوم اجتماعی، اصفهان

اشاره

سیراف نام بندری است ایرانی در ساحل خلیج فارس که در گذشته بسیار آباد و پر رونق بوده اما به مرور زمان رونق خود را از دست داده و گرد فراموشی بر چهره آن پاشیده شده است. در این تحقیق به بررسی جغرافیای تاریخی بندر سیراف و همچنین به علل ویرانی این بندر بزرگ تجاری پرداخته‌ایم.

کلیدواژه‌ها: بندر سیراف، خلیج فارس، بندر

شناسایی بندر سیراف

سیراف، در ۲۵۰ کیلومتری شرق بندر بوشهر، بین کنگان و عسلویه، در ساحل خلیج فارس واقع شده است. سیراف در قرن دهم م/ چهارم ه. ق. مرکز اصلی تجارت در خلیج فارس بود. به‌ویژه در دوران حکومت آل بویه، بندر سیراف و نیز دریانوردی ایرانیان به اوج ترقی رسید. (معصومی؛ ۱۳۷۴: ۲۵)

سیراف، حتی قبل از اسلام، یعنی در زمان ساسانیان، و سپس در قرون اولیه اسلامی شهرت و اعتباری خاص داشته. در سال ۱۳۳۸ شمسی واندنبرگ^۱ شرق‌شناس بلژیکی جاده سنگی و پهن گور^۲ سیراف را کشف کرد. در این جاده مهم، از دیرباز کاروان‌های بزرگ تجاری را که حامل کالاهایی از خراسان، اصفهان، ری و کاشان بودند، خود را به ساحل دریا می‌رساندند و متاع‌های ایرانی خود را، از پارچه، ادویه، گلاب و از دست‌بافت‌ها گرفته تا غله و میوه‌های خشک به کشتی‌های اقیانوس‌پیمای بادبانی بندر سیراف تحویل می‌دادند. کشتی‌های چینی و هندی و عرب نیز کالاهای خود را پس از گذر از آب‌های دور دست در این شهر تخلیه می‌کردند. بدین ترتیب سیراف محل پررونقی برای داد و ستد، مرکز اجتماع بازرگانان چینی، هندی، عرب، افریقایی، ایرانی بود و آنچه لازمه یک بندر ثروتمند بود در آن یافت می‌شد. صنعت‌گران، عیاران، کشتی‌سازان، معماران و آوازخوانان بسیار در آن زندگی می‌کردند. سیراف تا نیمه دوم قرن چهارم اسلامی آباد بود و این پیش از آن بود که جزیره کیش به مرکز تجارت خلیج فارس تبدیل شود. استخری می‌گوید: «این شهر از حیث بزرگی و جلال با شیراز برابری می‌کند. ساختمان‌های آنجا از

چوب ساج است که از زنگبار^۳ می‌آورند و عمارت‌های چند مرتبه دارد که مشرف بر دریا ساخته شده‌اند، مردم سیراف در صرف پول برای عمارت اسراف می‌کنند. چنان‌که یکی از بازرگانان برای خانه خویش بیش از سی‌هزار دینار خرج کرده است».

کالاهایی که از راه دریا به ایران وارد می‌شد، از بندر سیراف به دیگر جاها می‌رفت. امتعه نفیس و کمیاب هندی نیز به آنجا وارد می‌شده و همچنین عود، عنبر، کافور، جواهر، خیزران، عاج، آبنوس، فلفل، چوب صندل و انواع عطرها و ادویه از هندوستان از راه دریا به این شهر می‌رسید. در خود سیراف نیز سفره‌ها و پارچه‌های کتان بافته می‌شد و بازار مهمی برای خرید و فروش مروارید در این شهر وجود داشت. عطر گل سرخ که از ناحیه گور در فارس به‌دست می‌آمد و نیز گلاب از سیراف به هندوستان، چین، مصر و افریقا برده می‌شد. در سیراف بازرگانان ملل مختلف یکدیگر را ملاقات می‌کردند و با دریانوردان ملل دیگر قرار مسافرت‌های دریایی و حمل‌ونقل کالاهایشان را می‌گذارند. سیراف، متأسفانه در حدود سال ۳۶۶ هجری قمری بر اثر زلزله‌های شدید ویران گردید. مردم شهر به دریا گریختند. خانه‌ها ویران گردید و در دریا فرو ریخت آن‌چنان که دیگر کشتی‌ها نتوانستند به ساحل و به لنگرگاه بیابند. چون شهر با عماراتش در آب افتاده بود. بدین سبب امروزه بر کرانه‌های بندر طاهری [سیراف] لنگرگاه، آماده برای کشتی‌ها نیست و کشتی‌ها ناگزیر در بندر عسلویه که نزدیک آن است لنگر می‌افکنند. (اقتداری، ۱۳۵۶، ۱۱۴ - ۱۰۴)

موقعیت سیراف از نظر جغرافیایی و تاریخی

در تقسیمات جغرافیایی فارس قدیم، سیراف از توابع کوره^۴ اردشیر محسوب می‌گشت. و این کوره سه سیف^۵ داشت، به نام‌های سیف عماره در خاور سیراف، سیف زهیر که سیراف در آن واقع بود و سیف مظفر در باختر سیراف.

سیراف خود در سیف زهیر قرار داشت، و بخش تابع سیراف را ایراهستان می‌نامیدند، که شامل سیراف و توابع آن چون جم، کران و حرمک (خرمک) می‌شد.

این منطقه از نظر جغرافیایی یکی از نواحی خشک و سوزان جنوب ایران به شمار می‌آید و بزرگ‌ترین مشکل آن تأمین آب، هم برای آشامیدن و هم برای کشاورزی است. در تقسیم‌بندی جغرافیایی پس از این بلخی یعنی (سده ششم هجری) سیراف در ناحیه فال واقع شد. فال همان است که در سده یازدهم نام آن به گله‌دار تبدیل شد. در سده سیزدهم هجری، سیراف در ناحیه کنگان قرار گرفت و اکنون جزء استان بوشهر است.

سیراف از لحاظ تاریخی

بندر سیراف در زمان اردشیر بابکان بنیان گذاشته شده است. شواهد و مدارک تاریخی و باستان‌شناختی، هویت ساسانی این بندر را ثابت می‌کند. آثار باستانی موجود در سیراف چون دخمه‌های ساروجی که در دامنه کوهستان مشرف به شهر وجود دارد و همچنین بقایای راه سنگ‌فرشی که از فیروزآباد تا سیراف ادامه داشته گویای آن است که سیراف در اصل شهری ساسانی بوده است. همچنین در کاوش‌های باستان‌شناسی سال‌های اخیر مقداری آثار ساسانی - اسلامی در این شهر یافت شد که باز نشانگر ساسانی بودن این شهر است.



اوضاع اجتماعی بندر سیراف

همان طور که اشاره شد سیراف شهری پیشرفته و یک بندر درجه اول تجارتي بوده است. ثروتمندترین بازرگانان و کارآمدترین دریانوردان در سیراف می‌زیستند و این بندر محل گرد آمدن جمعیتی از سراسر کشورهای شرق بود. مردم با گرایش‌های گوناگون مذهبی در سیراف زندگی می‌کردند. شرکت‌های بزرگ بازرگانی و دریانوردی در این بندر تشکیل گردیده بود. زندگی مردم آمیخته با تمام مزایای مادی بود زیرا مردم از ثروت بسیار برخوردار بودند. از نظر فرهنگی نیز مردم سیراف پیشرفت کامل داشتند. سیراف مرکز تبادل آرا و افکار و در نتیجه محل سکونت جمع بسیاری از مردان برجسته در علوم و فنون زمان بود. این شهر از نظر جمعیت با شیراز برابری می‌کرد. و از نظر بازرگانی بر بصره، که یکی از مهم‌ترین بندر شرق محسوب می‌شد، برتری داشت. ساختمان‌های سیراف، که بقایای آن‌ها موجود است بیشتر به صورت چند طبقه از سنگ، ساروج و چوب ساج مشرف بر دریا ساخته شده بود. سیراف از نظر اماکن و خدمات عمومی نیز غنی بود. تعداد زیادی آب انبار برای ذخیره و مصرف آب مردم در این بندر ساخته شده بود و دارای سه مسجد زیبا نیز بود.

یکی از مشهورترین کالاهایی که از چین به سیراف وارد می‌شد پارچه‌ها و دست‌بافت‌های ابریشمی بود؛ کالایی که مورد توجه شدید مردم جهان در شرق و غرب قرار داشت. از اقلام صادراتی مهم خود سیراف نوعی خاک یا گل (طین) سرخ بود که آن را به عربی «الطین السیرافی» می‌نامیدند. این گل یکی از لوازم تحریر و نوشتن بود و به جای لاک و مهری که امروزه به کار می‌برند، به مصرف می‌رسید. در سیراف سکه‌های چینی نیز وجود داشت و مبادله می‌شد. این سکه‌ها را از مس می‌ساختند و

حروف چینی بر آن نقش شده بود. نمونه‌هایی از این سکه‌ها در کاوش‌های باستان‌شناختی سیراف به دست آمده است. مردم و بازرگانان سیراف به سبب درآمد عظیمی که از راه تجارت و دریانوردی به دست می‌آوردند همه ساله مبالغ بسیاری را به‌عنوان مالیات به دربار خلفای اموی و عباسی می‌پرداختند.

علل ترقی و رونق سیراف

چرا بندر سیراف با اینکه شرایط اقلیمی نامساعدی داشت به صورت یکی از بزرگ‌ترین بندر روزگار خود در آمده بود؟

برای پاسخ به این سوال باید به دوره ساسانیان برگردیم. مهم‌ترین بندر خلیج فارس در دوره ساسانیان بندر ابله، در نزدیکی بصره، بود. ابله بندری کهن بود که از دوره اشکانیان وجود داشت و در زمان اردشیر بابکان ساسانی تجدید بنا گردید. این بندر در مجاورت شط العرب یا اروندرود قرار داشت و دارای کارگاه‌های کشتی‌سازی بود. بندر ابله پس از سقوط ساسانیان و سپس بنای بصره به تدریج اهمیت خود را از دست داد تا آنکه سرانجام در حمله مغول به کلی ویران شد. با این حال، بصره نیز نتوانست جانشین بندر ابله گردد، زیرا کشتی‌های بزرگ را نمی‌توانست در کنار خود بپذیرد.

با تشکیل امپراتوری بزرگ اسلامی و پیروی خلفای تازی از روش شاهنشاهان ساسانی در تشکیل دربار پر جلال و شکوه، نیاز به اشیای نفیس و تجملی به ویژه ابریشم و دیگر کالاهای چین و هند افزایش یافت. سودی که از تجارت کالای چین و هند نصیب بازرگانان می‌شد مشوقی جدی برای کار تجارت دریایی بود. و اگر توجه کنیم که خلیج فارس در این زمان تنها راه ارتباط امپراتوری جدید اسلام با شرق دور بود، متوجه می‌شویم که چرا وجود بندر بزرگی که بتواند در خور این تجارت

بزرگ و پرسود باشد مورد نیاز بود. هیچ یک از بندر پیشین نمی‌توانست جواب‌گوی این احتیاج باشد، در حالی که سیراف چنین موقعیتی را دارا بود. به جز جنبه‌های فنی دریانوردی و ناویرانی، سبب دیگر ترقی روزافزون سیراف، شکست کار تجارت در بصره به سبب آشفتگی اوضاع دستگاه خلافت عباسیان در بغداد بود. در زمان آل بویه سیراف بزرگ‌ترین بندر تجارتي ایران شد به طوری که واردات و صادرات ایران از راه خلیج فارس بیشتر از راه این بندر انجام می‌گرفت. توجه شدید **عضدالدوله دیلمی**^۱ به سیراف سبب گردید که در زمان او رونق این بندر به حد عالی برسد. در زمان او سیراف به مرکز سیاسی جزایر و بندر خلیج فارس تبدیل شد. عضدالدوله که خود گاهی در سیراف به سر می‌برد در این شهر بناهایی عالی ساخت که از جمله باید به فیل‌خانه‌ای در ناپند، که بندر کوچکی نزدیک سیراف است، اشاره کرد. کوشش دیگر دیلمیان نیز در آبادانی و رونق سیراف بسیار مؤثر بود. آن‌ها می‌کوشیدند در سواحل خلیج فارس بندری ایجاد کنند تا راه تجارت شرق دور با فارس نزدیک‌تر شود و صادرات فارس مستقیماً و از نزدیک‌ترین راه به شرق دور فرستاده شود.

چرا سیراف از رونق افتاد؟

ویرانی و از رونق افتادن بندر سیراف هم علت طبیعی داشت و هم علت سیاسی. علت طبیعی آن زلزله‌ای بود که به آن اشاره شد. در پی زلزله یک شکستگی بسیار بزرگ به طول صدها متر در بندر بزرگ سیراف به شکل گسل روی داد، طوری که دو سوم بندر سیراف را که روی سکوی فرورونده گسل قرار داشت در دل دریا فرو برد و دریا چون پوششی آن را فرا گرفت. از این رو بخش وسیعی از سیراف بزرگ به زیر آب‌ها رانده شد. (نبی‌پور، ۱۳۷۱: ۱۳۷۱)



بقایای سیراف کهن

۲۱) اما علت سیاسی افول سیراف درگذشت عضالدوله فرمانروای بزرگ دیلمی بود که بسال ۳۷۲ هجری رخ داد. تا قبل از مرگ عضالدوله فارس و بندر بزرگ بازرگانی آن یعنی سیراف از ارزش و اعتبار ویژه‌ای برخوردار بود که این خود به خاطر حاکمیت خوب، عضالدوله دیلمی بود. درگذشت عضالدوله را باید آغاز انحطاط و ناتوانی سلسله آل بویه و افول رونق و آبادانی فارس و از جمله سیراف دانست. مرگ عضالدوله همچنین سر آغاز یک سلسله کشمکش بین بازماندگان او گردید و دیری نپایید که حکومت یکپارچه آل بویه که از شرق تا سند و از غرب تا عربستان و یمن گسترش یافته بود به واحدهای کوچک تقسیم گردید. کشمکش‌ها و جنگ‌های داخلی فارس نزدیک به یک قرن دوام داشت. در چنین گیرووداری پیداست که بر سراسر قلمرو دیلمیان به ویژه در فارس که مرکز اصلی آنان به شمار می‌رفت چه می‌گذشت. در چنین شرایطی طبیعی بود که کار بازرگانی دیگر نمی‌توانست رواج سابق را داشته باشد؛ زیرا بازرگانی بیش از هر چیز دیگر به ثبات و امنیت نیازمند است. سیراف که حیات آن از راه بازرگانی و تجارت برقرار بود دیگر نمی‌توانست در چنین آشفتگی بازاری به حیات خود ادامه دهد. دیگر در فارس نه کالایی برای صدور وجود داشت و نه کسی را توان آن بود که کالای چین و هند را خریداری کند. آشفتگی اوضاع سیاسی و اجتماعی، عدم ثبات حکومت، جنگ، قتل و غارت؛ برادرکشی، ناامنی شهرها و دام‌ها همه حکومت دیلمی به‌ویژه فارس را رو به ویرانی برد، و به‌ویژه سیراف بیش از دیگر شهرها زبان دید. علل دیگر از رونق افتادن سیراف روی کار آمدن حکومت نیرومند و پایدار سلاجقه کرمان بود که یکی از فرمانروایان آن به نام **قاورد** می‌کوشید فارس را ضمیمه کرمان کند. هدف او از این کار یکی

سیرافی می‌شد آگاه بودند و لذا از هیچ کوششی در راه انجام نظر خود کوتاهی نمی‌کردند، و چون در آن آشفتگی و هرج و مرج نیرویی در برابر آن‌ها وجود نداشت به زودی توانستند به مقصود خود برسند و بندر سیراف را از رونق بیاندازند و کیش را جانشین آن سازند. بدین ترتیب سیراف این بندر افسانه‌ای از رونق و کسب و کار افتاد و جز ویرانه‌ای از آن باقی نماند و قسمت عمده‌ای از آن در زیر آب دریا مدفون شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. شرق شناس بلژیکی (Vandenberg)
۲. گور: شهر فیروزآباد کنونی
۳. زنگبار: یکی از جزایر مهم کشور تانزانیا در شرق افریقا است که از دوره آل بویه گروهی از ایرانیان به آنجا مهاجرت کردند و بر جزیره حاکم شدند.
۴. کوره: به مفهوم ولایت، شهرستان و یا بخشی از یک استان
۵. سیف: (بر وزن قیف) در ساحل شمالی خلیج فارس، از حدود بندرعباس تا بندر بوشهر، حاشیه‌های ساحل را سیف می‌نامیدند.
۶. عضالدوله دیلمی، در آن زمان بر فارس حکومت می‌کرد.

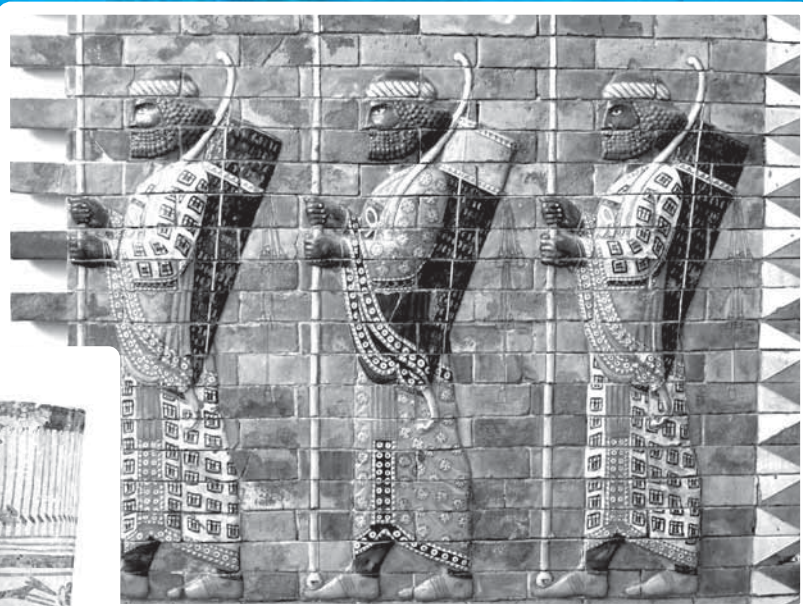
منابع

۱. اقتداری، احمد؛ **خلیج فارس**، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۶
۲. معصومی، غلامرضا؛ **سیراف (بندر طاهری)**، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۴
۳. نبی پور، ایرج؛ **باستان‌شناسی دریایی بندر سیراف**، نشریه بندر و دریا، شماره ۳۹، ۱۳۷۱

توسعه حوزه حکومت خود و مهم‌تر از آن جذب منافع اقتصادی فارس بود. فارس با درآمد بسیار زیاد بنادر خود که سیراف از همه آن‌ها مهم‌تر بود، نظر قاورد را به خود جلب کرده بود. البته قاورد به این هدف نرسید و لذا او و جانشینان او، به ویژه توران شاه، کوشیدند جزیره کیش را جانشین بندر سیراف سازند و از این راه سود سرشار بازرگانی و دریانوردی سیراف را به خود اختصاص دهند. این امر هر چند برای حکومت کرمان آن چنان که باید و شاید مفید واقع نشد، اما سبب فرو افتادن سیراف گردید. علل دیگر از رونق افتادن بندر سیراف باید به حکومت رسیدن خاندان بنی قیصر در کیش اشاره کرد. بنی قیصر که بندر سیراف را رقیب نیرومندی برای کیش، که محل حکمرانی خودشان بود، می‌دیدند از آشفتگی اوضاع استفاده کرده و کوشیدند سیراف را از صورت یک بندر مهم تجارتي خارج کرده و کیش را جانشین آن سازند. آن‌ها از ثروت سرشاری که نصیب بازرگانان

تاریخ در تصویر

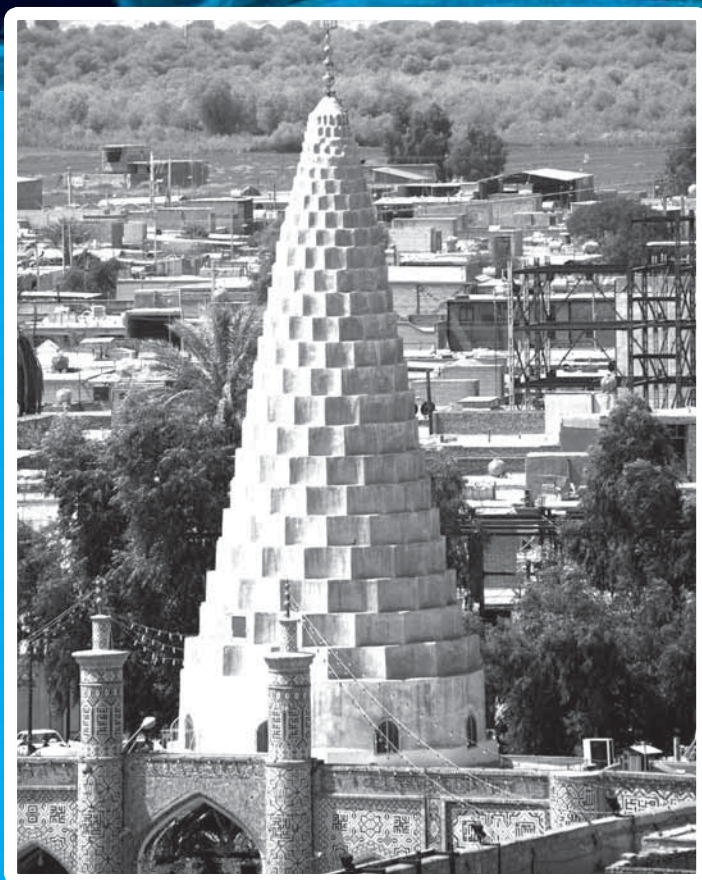
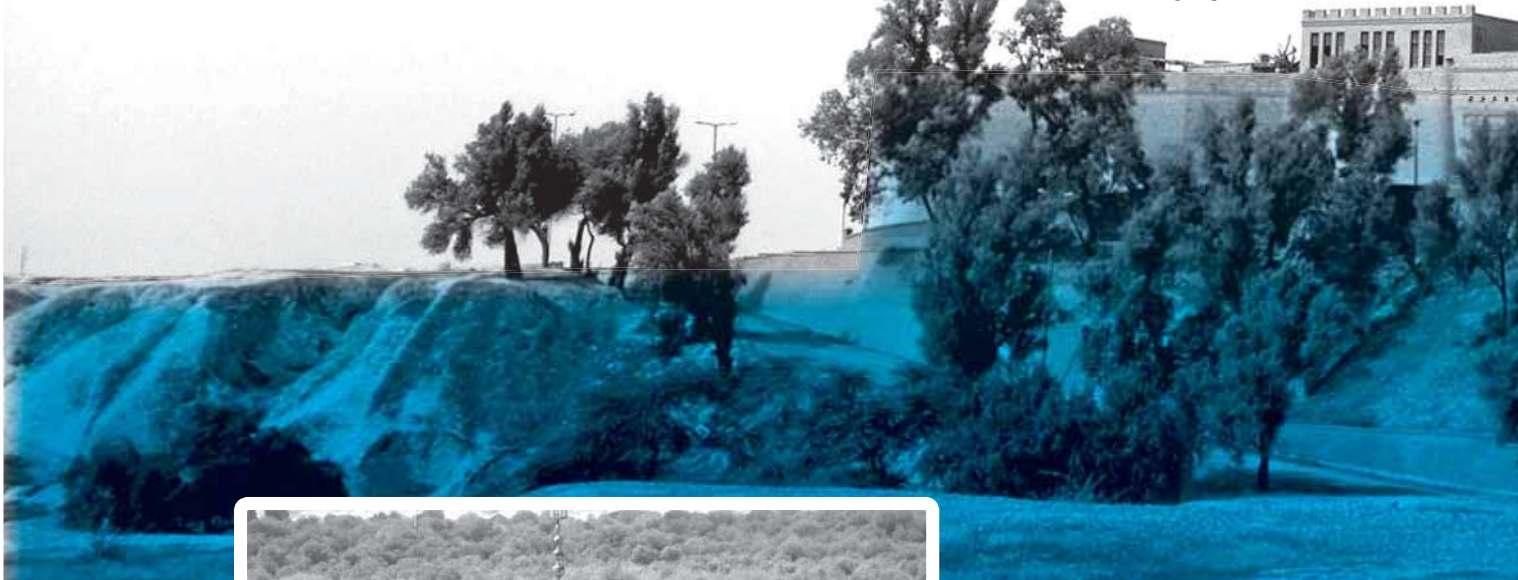
شوش از کهن‌ترین شهرهای جهان و پایتخت ایلامی‌ها و هخامنشیان بود و در عصر آنان شکوه و جلالی داشت، تحولات بسیاری را از سر گذراند و تا چند قرن پس از اسلام نیز آباد و بزرگ بود. در نتیجه کاوش‌های باستان‌شناسان که اغلب از فرانسه بودند آثار زیادی از ادوار مختلف در این منطقه کشف شد.



آبادانای شوش از با شکوه‌ترین کاخ‌هایی بود که به دستور داریوش ساخته شد. بخشی از دیوارهای تالار کاخ، با آجرهای لعاب‌داری که نقش سربازان جاویدان را نشان می‌دادند تزیین شده بود.

جام شوش با نقش بز، از آثار یافت شده در شوش. این جام مربوط به عصر ایلام است.

قلعه فرانسوی‌ها



قلعه فرانسوی‌ها در شوش. این قلعه را ژاک دمورگان سرپرست هیئت کاوش‌های باستان‌شناسی در سال ۱۸۹۷ ساخت. مصالح قلعه اغلب از بقایای آثار باستانی نظیر معبد چغازنبیل و کاخ داریوش بود. قلعه به سبک قلعه‌های قرون وسطا ساخته شده است.

مقبره دانیال نبی در شوش. حضرت دانیال از پیامبران بنی‌اسرائیل است. او در حمله بخت‌النصر به اورشلیم جزو اسیران یهودی بود که به بابل آورده شد. این یهودیان با فتح بابل توسط کوروش آزاد شدند. حضرت دانیال به ایران مهاجرت کرد و در شوش از دنیا رفت.

امین فرامرزی

دبیر آموزش و پرورش شهرستان ممسنی

فضل بن سهل سرخسی

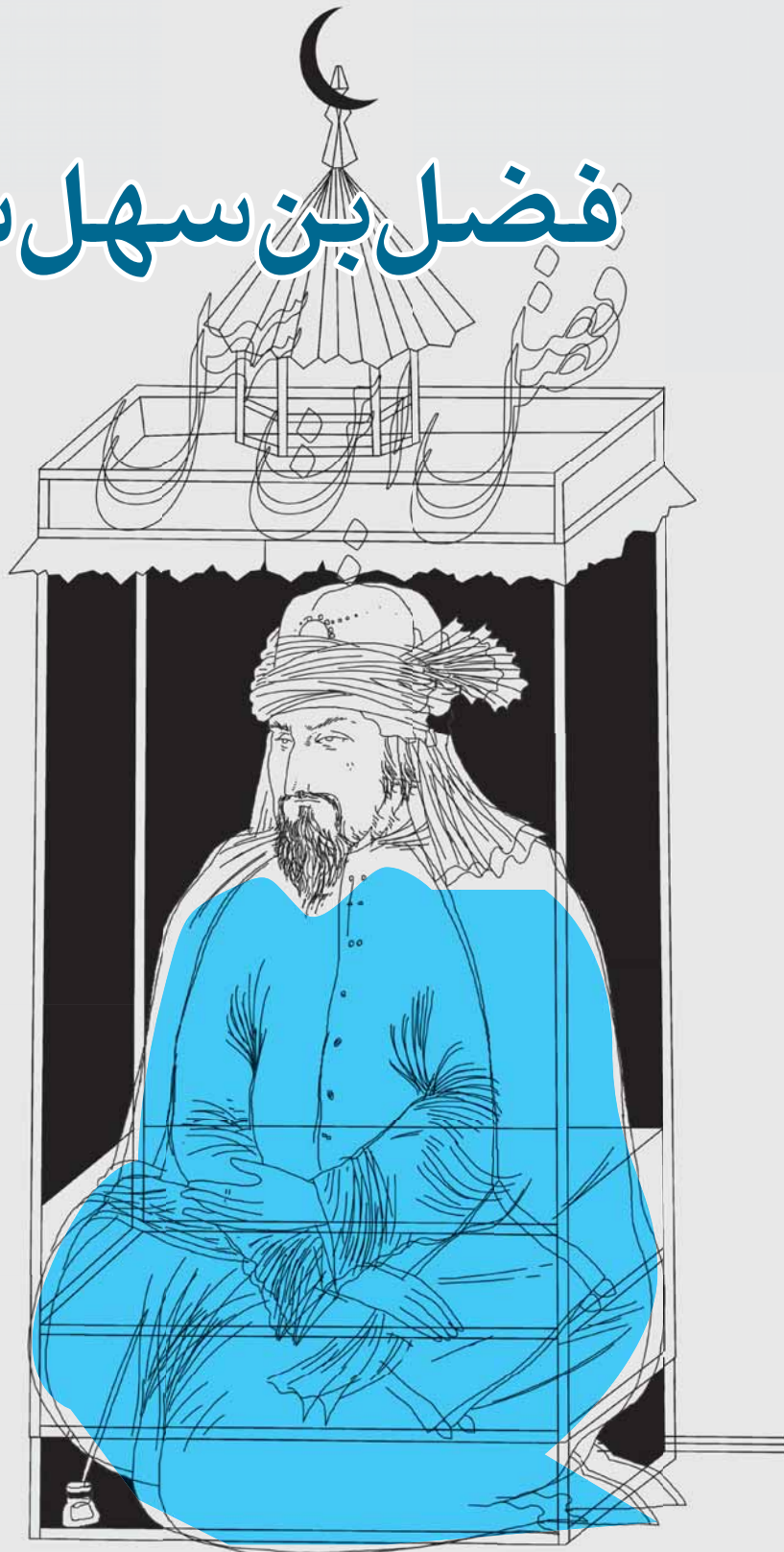
مقدمه

با سقوط خاندان بنی امیه و انتقال خلافت به آل عباس دور جدیدی از تحولات تاریخی در تمام ولایات تابعه خلافت اسلامی آغاز شد. محققان خلافت عباسی را به دو دوره متفاوت، دوره اول یا عصر طلایی، دوره دوم یا عصر افول و سقوط بنی عباس، تقسیم کرده‌اند. دوره اول دوره نفوذ ایرانیان و عصر وزیران ایرانی و عهد رشد و نفوذ فرهنگ و آداب و رسوم ایرانی است. خلفای نخست بنی عباس با اهتمام و سخت کوشی وزیران باکفایت و کاردان ایرانی همچون خاندان برمک و خاندان سهل موفق شدند کشورداری خود را بیش از پیش سامان دهند و به زودی با اقتباس از فرهنگ و تمدن غنی ایرانی، شکوه و عظمت دربارهای ایرانی را در دستگاه خلافت بازسازی کنند. این نفوذ عنصر ایرانی در خلافت عباسی در دیوان سالاری متبلور شد. در واقع از عوامل اصلی نفوذ فرهنگی ایرانیان در امور خلافت عباسی یکی وزارت خاندان برمک و دیگری وزارت خاندان سهل بود. **فضل بن سهل** در رأس خاندان سهل قرار داشت.

کلیدواژه‌ها: ذوالریاستین، مأمون، امین، فضل بن سهل

فضل بن سهل سرخسی

ابوالعباس فضل بن سهل، ملقب به ذوالریاستین، یعنی کسی که دارای دو مقام قلم و شمشیر است، (جهشیاری، بی تا: ۳۰۵ و طبری، ۱۳۶۹: ۵۴۰۶) مهم‌ترین شخصیت خاندان سهل در دوره خلافت عباسی، در زمان قدرت هارون الرشید، خصوصاً در زمان مأمون بود. نقش و جایگاه فضل در



فضل بن سهل سرخسی نخست از طریق یحیی بن خالد برمکی به دربار خلافت عباسی راه یافت و در آغاز کار، تصدی دخل و خرج و پیشکاری یحیی را برعهده گرفت



مسلمان شد. (ابن الندیم، ۱۳۶۶: ۲۳۶ و ابن اثیر، بی تا: ۱۳۷). همین جعفر، با همکاری پدرش یحیی زمینه‌های استخدام فضل بن سهل را در دربار هارون فراهم ساخت. گویند در جلسه معارفه فضل بن سهل، وقتی یحیی بسیاری از صفات و ویژگی‌های او را نزد هارون بر می‌شمرد «هارون با دیدن فضل با نگاه به یحیی او را از انتخاب فضل ملامت کرد.» (ابن خلکان، بی تا: ۴۱) و این انتخاب را شایسته ندانست. اما فضل بن سهل که به فراست احساس درونی هارون الرشید را از حالات چشمان او خواند رو به سوی او کرد و گفت: «بهترین دلیل حسن نیت بنده [غلام] آن است که مهابت آقا [آرباب] در قلب وی کارگر افتد، چنان که جبروتش قلب و دل آقا و سرورش را بگیرد.» (جهشیاری، بی تا: ۲۳۱ و ابراهیم حسن، ۱۳۷۶: ۱۶۵) گویند از آن پس هارون سخنی از فضل نپرسید که جوابی مناسب از آن نشنود. این واقعه خود بیانگر زیرکی و حاضر جوابی فضل بن سهل است. زیرا در جایی که احتمال می‌رفت صلاحیتش از طرف خلیفه وقت مورد تأیید واقع نشود، با کیاست مسئله را به نفع خود چرخاند. گویند یحیی بن خالد برمکی در مورد اهمیت فضل به او گفت: «در هر چهل سال مردی از طرف خدا برای اصلاح و نوسازی دولتش می‌آید و تو در نزد من از آن‌ها هستی.» (جهشیاری، بی تا: ۲۳۲)

نگاه شعرا و ادبا به فضل بن سهل

فضل چون خود اهل دانش و فرهنگ بود از سوی شاعران بسیاری مورد مدح و ستایش واقع شده که به دو نمونه اشاره می‌شود:

یکی از شعرا عبدالله ابن ایوب معروف به تمیمی است که فضل را در شعر خود این چنین ستوده است:

لَعْمَرُكُ مَا الْأَشْرَافُ فِي كُلِّ بَلَدَةٍ
و ان عظموا الا لفضل صنایع
تَرَى عُظَمَاءَ النَّاسِ لِلْفُضْلِ خُشَعًا
اذا مادنا و الفضل الله خاشع

شاعر دیگری به نام ابراهیم بن عباس صولسی فضل بن سهل را این چنین می‌ستاید:

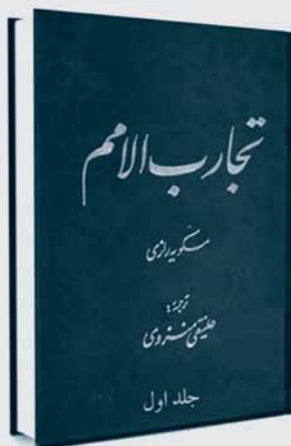
– لفضل بن سهل ید
يقصر عنها المثل

خاندان سهل همچون نقش و جایگاه یحیی بن خالد برمکی در خاندان برمک بود. وجود فضل برای خاندان سهل، همچون وجود یحیی برمکی، موجبات قدرت گرفتن عباسیان شد و در عین حال به افول و فراموش گردیدن خاندان سهل انجامید. مانند بسیاری از شخصیت‌های برجسته در تاریخ ایران، به دلیل عدم وجود نوشته یا شرح حالی از فضل بن سهل، از سال‌های ابتدای زندگی او بی‌خبریم. تنها به استناد این مطلب که نبوغ افراد را باید در عملکردشان جست‌وجو کرد، می‌توان گفت فضل در عصر خود یک شخصیت استثنایی بوده است. چرا که دستیابی به مقام وزرات با عنوان ذوالریاستین، کار آسانی نبوده است. فضل اداره امور لشکری و کشوری را توأمان برعهده داشت و این خود بیانگر میزان نفوذ و قدرت او در دربار مأمون است؛ به‌ویژه که در دوره اول خلافت عباسی، هارون و مأمون، از قدرتمندترین خلفای عباسی به حساب می‌آمدند. بنابراین دستیابی فضل بن سهل به چنین مقام و منزلتی را باید ناشی از کاردانی و لیاقتمندی خودش دانست.

فضل را از فرزندان پادشاهان مجوس ایران برشمرده‌اند. (نخجوانی، ۱۳۵۷: ۱۶۲ و ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۳۰۶) که در علم نجوم مانند پدرش تبحر داشت.

نفوذ فضل بن سهل در دربار عباسیان

فضل بن سهل سرخسی نخست از طریق یحیی بن خالد برمکی به دربار خلافت عباسی راه یافت و در آغاز کار، تصدی دخل و خرج و پیشکاری یحیی را برعهده گرفت (ابن طقطقی: همان) بعد از مدتی یحیی منصب ریاست خادمان خود را به فضل داد و او را به فرزندش جعفر برمکی سپرد که فضل به‌واسطه جعفر، به‌دست مأمون





- فباطنها للندی
و ظاهرها للقبل
- و بسطتها للغنی
و سطوتها للاجل
ترجمه

- فضل بن سهل را دستی است که همتا ندارد؛
- درونش برای بذل و بخشش و برونش برای
پوشیدن است؛

- چون گشوده می‌شود توانگر
می‌کند و چون بالا می‌رود اجل فرا
می‌رسد.

از دیگر ویژگی‌های فضل بن سهل
سرخسی سخاوتمندی و بخشندگی
او بود، به طوری که در بخشش او را
با برمکیان برابر می‌دانستند. فضل از
لحاظ تیپ شخصیت آن چنان که از
فحوای متون تاریخی استنباط شده
است، مردی نرم‌خو، بردبار و بلیغ
بوده است. ابن خلکان نوشته است:
«فضل بن سهل به آداب پادشاهان
دانا، در چاره‌اندیشی بصیر و بینا و
دارای حدسی نیکو و در تحصیل
اموال زبردست و در عقوبت و
مجازات بسیار سخت‌گیر بود.» (ابن

خلکان، بی تا: ۳۴۲)

از نظر ابن طقطقی هوش بالای فضل بن سهل
و عنایت یحیی بن خالد برمکی به او زمینه‌های
نفوذ وی را به داخل دربار عباسیان فراهم آورد.
فضل که علم نجوم می‌دانست نجات مأمون را
در کودکی دید و به طالع وی نگریست و اطلاع
یافت که او به خلافت خواهد رسید. از این رو
ملازمت او را برگزید و به خدمت او پرداخت و
تدبیر امور وی را به عهده گرفت. (ابن طقطقی،
۳۰۶: ۱۳۶۷)

اقدامات فرهنگی فضل بن سهل

فضل بن سهل بدون شک با توجه به نفوذی که در
دربار مأمون داشت در زمینه احیای ادبیات و زنده
نگه داشتن موارث کهن ایرانی تلاش و کوشش

مجدانه و حتی متعصبانه‌ای داشت. در زمینه شعر،
بر اساس الفهرست ابن ندیم وی شعر کم سروده
ولی در زمینه ترجمه کارهایی انجام داده است،
از جمله اینکه «فضل بن سهل برای یحیی بن خالد
برمکی کتابی از فارسی به عربی ترجمه کرد.»
(جهشیاری، بی تا: ۲۳۰). در نتیجه، یحیی از نحوه
بلاغت و فصاحت او در امر ترجمه بسیار متعجب
شد. همین کتاب انگیزه‌های یحیی بن خالد برمکی
را برای ترغیب فضل جهت گرویدنش به اسلام
بیشتر کرد تا اسلام‌پذیری فضل بن سهل موجب
نفوذش به دربار خلافت مأمون گردد. یکی دیگر از
موارد شهرت فضل در امر توفیعات بود.

توقیع به معنای نکاشتن امر یا مطلبی در ذیل
نامه یا عریضه است. ایرانیان مانند سایر ملت‌های
دیگر، نامه‌ها و مطالب خود را به نام عریضه به
حاکمان و امیران خود تقدیم می‌کردند. در زمان
خلافت عباسی توقیع تمام امور را فرا گرفت و چون
وزیران و نویسندگان همگی ایرانی بودند، بنابراین
دیوانی تحت عنوان «دیوان توقیع» به وجود آمد:
«فضل بن سهل و طاهر بن حسین در نوشتن توقیع
شهرت فراوان داشتند.»

در زمینه خط باید گفت که تا اواخر عهد اموی
تغییرات مهمی در خط پدید نیامد. ولی در
دوره بنی عباس که عهد ورود کاتبان ایرانی در
دستگاه‌های دولتی است، قلم‌های متعددی در
خط به وجود آمد. از جمله می‌توان قلم ریاستی را
برشمرد. «هنگامی که ذوالریاستین فضل بن سهل
روی کار آمد قلمی را اختراع کرد که بهتر از سایر
اقلام بود و به قلم ریاستی معروف شد.» (ابن ندیم،
۴۴: ۱۳۶۶)

از قلم ریاستی انواع قلم‌های دیگری چون
قلم ریاستی کبیر، قلم نصف ریاستی، قلم
ثلث، قلم منشور، قلم محقق و ... پدید آمد.
در کتاب الوزراء و الکتاب، فضل بن سهل
در خصوص به کار گرفتن خط ریاستی به
منشیان این چنین سفارش کرده که «حرف‌ها
را نزدیک به هم بنویسید تا دید شما در
میان حروف راه دور و درازی را نیپیماید.»
(جهشیاری، بی تا: ۳۰۶)

ابن خلکان نوشته است:

«فضل بن سهل به

آداب پادشاهان دانا، در

چاره‌اندیشی بصیر و بینا

و دارای حدسی نیکو و در

تحصیل اموال زبردست و

در عقوبت و مجازات بسیار

سخت‌گیر بود





به خلافت رسیدن مأمون با تلاش‌های فضل بن سهل

فضل از دوره فتوت ناشی از نزاع قدرت میان جانشینان هارون الرشید، یعنی امین و مأمون، حداکثر استفاده را برای نزدیک کردن خود به مأمون به کار گرفت. در واقع حسن تدابیر فضل در مدیریت بحران مذکور منجر به تسلط و قدرت‌گیری مأمون شد. فضل آن‌چنان از عملکردها و راهبردهای خود بر ستاندن خلافت از امین به مأمون اطمینان داشت که در جایی صریحاً به مأمون این چنین می‌گوید: آنان دشمنان بودند که از آن‌ها بیاسودی. آنچه را می‌گویم به خاطر گیر. این دولت (منظور دولت امین) هیچ‌وقت نیرومندتر از روزگار ابوجعفر [منصور] نبود. مقنع که بر ضد آن قیام کرد، دعوی خدایی داشت. بعضی‌ها گفتند به خونخواهی ابومسلم برخاسته بود. از قیام وی در خراسان، سپاه آشفته شد، اما خدا محنت او را برداشت. سپس استاذسیس قیام کرد و سوی کفر می‌خواند. مهدی از ری سوی نیشابور رفت و محنت را از پیش برداشت. آنچه من می‌کنم به نظر تو بزرگ‌تر است. صبوری کن و من خلافت را برای تو عهده می‌کنم.» (طبری، ۱۳۶۹: ۵۴۱۱ و ابن مسکویه رازی، ۱۳۷۶: ۲۹)

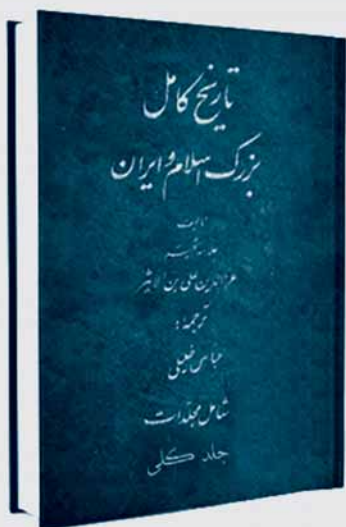
نقش فضل بن سهل در سال‌های ۱۹۳ تا ۱۹۵ هجری که دوره نامه‌نگاری‌ها و مذاکرات سیاسی میان مأمون و امین است، بسیار قابل توجه بود. مشاوره‌های عالی فضل به مأمون، پاسخ مناسب به نامه‌های امین و ایجاد زمینه‌های تحکیم و تثبیت موقعیت مأمون در خراسان، از نکات مثبت در کارنامه سیاسی اوست. در واقع او با بهره‌گیری از ذکاوت و هوش سرشار خود توانست، در مقابل تمامی خواسته‌های نادرست امین بایستد. فضل در این دوره نه تنها از ولیعهدی مأمون محافظت کرد بلکه سرانجام خلافت را از آن مأمون ساخت. نقش و اهمیت فضل در عرصه مربوط به تحولات جنگ کمتر از حوزه سیاسی نبود، چرا که دادن عنوان ذوالریاستین از سوی مأمون به فضل، بعد از

پیروزی بر علی بن عیسی بن ماهان در جنگ ری، می‌تواند محکم‌ترین دلیل بر سخت‌کوشی و فعال بودن همه جانبه فضل در عرصه‌های سیاسی و نظامی باشد.

از نتایج جنگ اول (جنگ ری) علاوه بر شکست سپاه امین در جنگ با طاهر و از میان رفتن بخش عظیمی از منابع نظامی و مالی امین این بود که خلافت برای مأمون مسلم شد؛ فضل بن سهل هم از فواید این پیروزی بی‌بهره نماند. وی که در سال ۱۹۴ از سوی مأمون به مقام وزارت منصوب شد در رجب سال ۱۹۶ نیز به خاطر کاردانی‌اش در امور نظامی و سیاسی از طرف وی ملقب به ذوالریاستین شد و مأمون ناحیه شرقی را از کوه همدان تا کوه سقینان و ثبت، طولا، و از دریای فارس و هند تا دریای دیلم و گرگان عرضاً به او واگذار کرد. همچنین «سه‌هزار هزار درهم مقرری برای او در نظر گرفته شد و مأمون به او پرچم و بیرقی داد» (طبری، ۱۳۶۹: ۵۴۷۷ و ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۷۲ و ۷۳)

امین برای جبران شکست خود در جنگ ری، عبدالرحمان بن جبلة انباری را با بیست هزار نیرو به همدان فرستاد. اما این سپاه نیز در جنگ از سپاه مأمون شکست خورد که از نتایج آن جدا شدن کامل ایران از حوزه خلافت امین و همچنین غیرقابل مهار کردن مأمون از سوی خلیفه بود و عملاً راه تصرف بغداد گشوده شد. بعد از نبرد همدان، مأمون به طاهر بن حسین که منتخب فضل بن سهل بود لقب (ذوالیمینین و صاحب‌الدین) داد. (طبری، ۱۳۶۹: ۵۴۷۶)

سرانجام جنگ سوم میان دو برادر روی داد که به محاصره و سرانجام فتح بغداد منجر شد. این جنگ از سال ۱۹۷ تا ۱۹۸ به طول انجامید. محاصره بغداد شدیدترین محاصره‌ای بود که این شهر با آن روبه‌رو شد، به طوری که مدت‌ها در ذهن مردم جریان فتح باقی ماند. به قول طبری، محاصره بغداد چهارده ماه طول کشید و سرانجام شهر بغداد، بعد از اینکه متحمل خسارات فراوانی شد، سقوط کرد. امین





نتیجه

روند قدرت‌گیری فضل‌بن سهل در دربار خلافت عباسی همانند خاندان برمک بود. وزیران ایرانی با همت فراوان توانستند در استحکام هر چه فراینده‌تر خلافت عباسی گام بردارند، اما مزد آن‌ها از سوی خلفا جز فنا و نابودی خودشان نبود. خدمت این وزرا در دوره اول خلافت عباسی نه تنها آن را به طلایی‌ترین دوران خلافت مبدل ساخت بلکه پایه‌های خلافت اسلامی را محکم‌تر نمود. خلفا از ترس چیرگی عنصر ایرانی بر دستگاه خلافت، بعد از پشت‌سر گذاردن دوران فترت خلافت خود، این وزرا را عامل تهدید تلقی می‌کردند و از میان بر می‌داشتند. با قتل فضل‌بن سهل، جایگاه وزرات موقعیت سابق خود را از دست داد. افرادی که بعد از فضل‌بن سهل از سوی مأمون به این مقام منصوب شدند، بیشتر به‌عنوان مشاور و رایزن مأمون بودند نه مانند فضل‌بن سهل که مقام وزارت داشت و صاحب قدرت و نفوذ بود. از سوی دیگر خلفای بعد از مأمون، به‌جای عنصر ایرانی از عنصر ترک در دربار خود استفاده نمودند که همین عامل را می‌توان یکی از عوامل اصلی انحطاط خلافت عباسی برشمرد، زیرا وزرای ترک از لیاقت و کارآمدی وزیران ایرانی برخوردار نبودند.

منابع

۱. ابن‌انیر، عزالدین علی؛ الکامل، ترجمه عباس خلیلی، جلد دهم بی‌جا، انتشارات علمی (کتب ایران)، بی‌تا.
۲. ابن خلکان، شمس‌الدین احمد بن محمد؛ و فیات الاعیان و ابناء ابناء الزمان، به تصحیح احسان عباس، جلد چهارم، بیروت: انتشارات دار الصادق، بی‌تا.
۳. ابن‌مسکویه رازی، ابوعلی؛ تجارب الامم، به تصحیح ابوالقاسم امامی، جلد چهارم، طهران: دارالسرور، ۱۳۷۶.
۴. ابن ندیم، محمد بن اسحاق؛ الفهرست، ترجمه محمدرضا مازندرانی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶.
۵. ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبای؛ تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۷.
۶. جهشیاری، ابی‌عبدالله محمد بن عبدوس؛ الوزراء و الکتاب، به تصحیح مصطفی سقا و دیگران، قاهره: چاپخانه مصطفی البابی الحلبي، چاپ اول، بی‌تا.
۷. حسن، ابراهیم حسن؛ تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بی‌جا: انتشارات جاویدان، چاپ نهم، ۱۳۷۶.
۸. طبری، محمد بن جریر؛ تاریخ الرسل و الملوك، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد دوازدهم و سیزدهم، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ سوم، ۱۳۶۹.
۹. نخجوانی، هندوشاه؛ تجارب السلف، به تصحیح عباس اقبال، بی‌جا، انتشارات کتابخانه طهوری، چاپ سوم، ۱۳۵۷.

در همان سال ۱۹۸ به دستور عامل طاهر، به‌نام قریش دندانی، کشته شد و سر او را به نزد مأمون فرستادند. گویند فضل‌بن سهل با دیدن سر امین ناراحت شد و چنین گفت: «طاهر چه بر سر ما آورد؟! او شمشیر و زبان مردم به روی ما کشانیده است. ما به او دستور دادیم وی را اسیر کند و نزد ما بفرستد، اما او اکنون او را با پی بریده فرستاده است». (جهشیاری، بی‌تا: ۳۰۴)

قدرنشناسی مأمون از اقدامات فضل‌بن سهل

مأمون بعد از تثبیت قدرت خود که با کمک فضل‌بن سهل به‌دست آورده بود، جواب محبت‌های او را همان‌گونه که معمولاً سایر خلفا نسبت به وزیران خود داده بودند، داد و همان کاری را با فضل نمود که پدرش با خاندان برمک کرده بود. قدرت روزافزون فضل و برادرش حسن بن سهل، سعایت سخن‌چینان، مطلع نمودن مأمون از شورش‌های بغداد و نواحی غرب خلافت، همگی از عوامل قتل فضل توسط مأمون گردید. کشته شدن فضل به این نحو بود که چهار تن از اطرافیان مأمون به نام‌های «غالب مسعودی سیاه، قسطنطین رومی، فرج دیلمی و موفق صقلابی» به دستور او به حمام سرخس که فضل‌بن سهل جهت استحمام به آنجا رفته بود، حمله‌ور شدند و او را کشتند. (طبری، ۱۳۶۹: ۵۶۷۲؛ ابن‌مسکویه، ۱۳۷۶: ۱۴۰ و نخجوانی، ۱۳۵۷: ۱۵۹). با این حال مأمون قتل را به گردن نگرفت، بلکه با اعدام تمامی قاتلان فضل‌بن سهل و فرستادن سرهای آنان به نزد برادر فضل، که در زمان واقعه استاندار نواحی غربی خلافت در بغداد بود، سعی کرد احتمال تلافی حسن بن سهل را که لشکر فراوانی در اختیار داشت از بین ببرد. در واقع مأمون با اعدام سریع عاملان قتل وزیرش، و انتصاب حسن بن سهل به مقام وزارت، همچنین ازدواج با دختر حسن بن سهل، به نام پوران، سعی کرد تا شائبه اتهام دست داشتن در قتل فضل‌بن سهل را از خود دور کند.

کشته شدن فضل به این نحو

بود که چند تن از اطرافیان

مأمون با نام‌های «غالب

مسعودی سیاه، قسطنطین

رومی، فرج دیلمی و موفق

صقلابی» به دستور او به حمام

سرخس که فضل‌بن سهل

جهت استحمام به آنجا رفته

بودند، حمله‌ور شدند و او را

کشتند



مبارزی که با چشمان باز

تیرباران شد!

محمد حسین اصانلو
دبیر تاریخ، خداینده

بررسی زندگی سیاسی شهید مظفر علی ذوالقدر

مقدمه

جمعیت فدائیان اسلام یکی از مهم‌ترین گروه‌های سیاسی- مذهبی معاصر است که طی یک دهه (۱۳۳۴-۱۳۳۴ ه.ش) نقش چشمگیری در تاریخ سیاسی ایران ایفا کرد. رهبر این جمعیت، سید مجتبی نواب صفوی بود که در ۱۸ اردیبهشت‌ماه ۱۳۲۴ با صدور اعلامیه‌ای با عنوان «دین و انتقام» (خسروشاهی، ۱۳۷۵: ۹) جمعیت فدائیان اسلام را تأسیس کرد. در آن اعلامیه، دلایل و اهداف تأسیس جمعیت، اجرای احکام اسلام، محو عوامل استعمار و جریان‌های انحرافی مخالف اسلام و مهیا ساختن زمینه تشکیل حکومت اسلامی اعلام شده بود. نواب با تأسیس جمعیت فدائیان اسلام موفق شد جوانان پرشور و متدینی همچون مظفر علی ذوالقدر را که عزم مبارزه با حاکمیت محمدرضا شاه پهلوی را داشتند گرد هم جمع کند.

کلیدواژه‌ها: مظفر علی ذوالقدر، فدائیان اسلام، حسین علا

مظفر علی ذوالقدر

مظفر علی ذوالقدر در سال ۱۳۰۲ هجری شمسی در شهرک کرسف [از منطقه خداینده در استان زنجان] دیده به جهان گشود و تا دوازده سالگی را در کرسف سپری کرد. وی از همان کودکی شاهد زحمات بی‌شائبه خانواده کشاورز و زحمتکش خود بود. خانواده او بعد از اختلاف با حکمران وقت منطقه و مصادره اموال و املاک‌شان، و چشیدن طعم تلخ نظام ارباب- رعیتی به تهران و سپس به مشهد رفتند و به مدت چند سال در این دو شهر زندگی خود را با تنگدستی و مرارت‌های دور از وطن آغاز کردند، و سرانجام با میانجیگری بزرگان و توصیه اقوام به کرسف بازگشتند. مظفر علی، بعد از گذشت پدر و مادرش در کرسف، این بار، در سن بیست سالگی، همراه با دیگر برادرانش با خاطرات تلخ بار سفر بسته و راهی تهران شد. بعد از مدت زمان اندکی اقامت در تهران جهت کار در کنسرسیوم نفت ایران راهی آبادان گردید. در آبادان از طریق یکی از یاران فدائیان اسلام به نام مهندس نکونام با تفکرات و اندیشه‌های این جمعیت آشنا شد و به فدائیان اسلام پیوست. به دنبال آن، وی براساس آموزه‌های فدائیان اسلام که در کتاب «راهنمای حقایق» نواب صفوی آمده بود و در آن مسائلی از قبیل فروش مشروبات الکلی و مواد مخدر و غیره را ممنوع و حرام اعلام کرده بود به مخالفت با مشروب‌فروشان آبادان برخاست و با آنان درگیر می‌شد. چندی بعد به تهران بازگشت و توسط مهندس نکونام به نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام



معرفی شد. نواب صفوی نیز او را به عنوان یکی از اعضای مرکزی جمعیت فدائیان اسلام پذیرفت. (صدای کرسف، بی تا: ۱۰). از آن پس، ذوالقدر، در تهران، در خیابان خراسان، همان کوچه‌ای که منزل نواب صفوی بود ساکن شد. (طیرانی، بی تا: ۲۰۰)

او جریان تماس خود را با شهید نواب صفوی چنین بیان کرده است: «چند سال قبل که در آبادان بودم با افراد فدائیان اسلام آشنا شدم. عکس نواب را به من نشان دادند و روزنامه‌هایشان را می‌خواندند. بعد رفتم کویت، یک سال در کویت بودم بعد به اتفاق مهندس نکونام که عضو جمعیت فدائیان اسلام بوده است به آبادان آمده و از آنجا مرا به تهران آورده و به منزل نواب صفوی برد و در حدود سه سال است که نزد نواب صفوی بوده‌ام.» (همان: ۱۸۰)

پیمان بغداد و مجاهدت او

به دنبال کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، تحت عنوان عملیات آژاکس، که علیه دولت ملی و مردمی دکتر مصدق انجام گرفت، کشور ایران یکبار دیگر گرفتار حاکمیت دیکتاتوری گردید. مردم که در دوران بیست و هفت ماهه زمامداری مصدق طعم شیرین آزادی و حکومت

ملی را چشیده بودند یکبار دیگر از مشارکت و اظهار نظر در امور محروم گردیدند. رژیم کودتا برای تثبیت حاکمیت خود دست به اقداماتی به شرح زیر زد که مورد قبول شهید ذوالقدر و دیگر دوستان او در گروه فدائیان اسلام نبود:

الف. با انعقاد قرارداد کنسرسیوم نفت [امینی - پیچ] دستاوردهای ملی شدن نفت را بر باد داد.

ب. دموکراسی نوپای ایران را لگدمال کرد و هر صدای آزادیخواهانه‌ای را در گلو خفه کرد و با این کار خود جوانان پرشور از جمله مظفرعلی ذوالقدر از جمعیت فدائیان اسلام را به سوی مقاومت مسلحانه و مردم عادی را به سوی انقلاب رهنمون کرد.

ج. با نخست‌وزیری حسین علا به موازنه و بی‌طرفی سنتی به غرب و شرق که توسط دکتر مصدق مطرح شده بود پایان بخشید و با شرکت در پیمان نظامی بغداد^(۱)، ایران را به بلوک غرب وابسته ساخت. (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۰: ۶ و ۷)

پیمان بغداد با هدف کامل کردن حلقه محاصره شوروی به

بهانه خطر کمونیسم و بر مبنای نظریه آیزنهاور رئیس‌جمهور آمریکا، بین کشورهای ترکیه، عراق و سپس پاکستان و ایران تشکیل شد. عضویت در این پیمان سیاست بی‌طرفی ایران را نقض می‌کرد. (جیمز، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۵۹ و آشوری، ۱۳۷۰: ۲۰۲)

فدائیان اسلام از مخالفان سرسخت انعقاد کنسرسیوم نفت و همچنین پیمان بغداد بودند. زیرا معتقد بودند که ورود ایران در پیمان بغداد زمینه‌ساز سلطه نظامی آمریکا بر ایران است. (خوش‌نیت، ۱۳۶۰: ۱۵۴) لذا، بعد از آنکه از تصمیم قطعی حسین علا نخست‌وزیر وقت و شاه از پیوستن به پیمان بغداد اطلاع یافتند (به‌ویژه که حسین علا در دور اول نخست‌وزیری خود در سال ۱۳۲۹ شمسی موجب دستگیری و زندانی شدن ۶۰ نفر از اعضای فدائیان اسلام شده بود)، تصمیم به ترور او گرفتند. (عباسی، ابراهیم، ۱۳۸۴: ۱۲)

نواب صفوی با فرا خواندن اعضای شورای مرکزی جمعیت فدائیان اسلام از جمله مظفرعلی ذوالقدر، سیدعبدالحسین واحدی و برادرش سیدمحمد واحدی، خلیل طهماسبی و محمد مهدی عبدخدایی موضوع لزوم از میان برداشتن و اعدام انقلابی حسین علا نخست‌وزیر، را مطرح کرد و مظفرعلی ذوالقدر برای انجام مأموریت انتخاب شد. وی ضمن آگاهی از مخاطرات مأموریت محوله، با عشق به شهادت در راه خدا، آرمان و باور خویش بی‌تأمل آن را پذیرفت. (امینی، ۱۳۸۱: ۷۳)

به گفته محمد مهدی عبدخدایی مظفرعلی ذوالقدر غسل شهادت کرد و کفن پوشیده، (صدای کرسف، بی تا: ۱۰)، با کلاه سیاه‌رنگ و پالتوی سیاهی که بر تن داشت با یک اسلحه کمری از نوع بروئینگ و یک خنجر به محل قرار رفت. (طیرانی، بی تا: ۱۶۲)

رأس ساعت ۳:۴۵ بعد از ظهر ۲۵ آبان‌ماه ۱۳۳۴ شمسی حسین علا نخست‌وزیر پهلوی دوم، برای شرکت در مراسم ختم سیدمصطفی کاشانی فرزند آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی وارد شبستان مسجد شاه یا مسجد سلطانی (امام کنونی) در تهران شد هدف تیر ذوالقدر قرار گرفت اما جان سالم به‌در برد. مظفرعلی ذوالقدر دستگیر شد و حسین علا فردای آن روز با سر باندپیچی شده برای امضای پیمان بغداد عازم عراق شد. (همشهری، ۱۳۸۹: ۱۸)

چگونگی حادثه را مجله «خواندنی‌ها»، مورخ سه‌شنبه ۳۰ آبان‌ماه ۱۳۳۴، چنین آورده است: «در حادثه روز پنج‌شنبه مسجد شاه، گلوله به نخست‌وزیر اصابت نکرد و هدر رفت و ضارب (مظفرعلی ذوالقدر) بعد از اینکه مشاهده کرد تیر اولش به خطا رفت و تیر دوم نیز در لوله اسلحه گیر کرد... با هفت تیر بر سر نخست‌وزیر کوفت [کوبید]

پس از این حادثه، علا نخست‌وزیر، به عقب برگشته و به ضارب و اطرافیان که ضارب را به شدت مضروب می‌کردند

فدائیان اسلام از مخالفان
سرسخت انعقاد کنسرسیوم
نفت و همچنین پیمان بغداد
بودند. زیرا معتقد بودند که
ورود ایران در پیمان بغداد
زمینه‌ساز سلطه نظامی آمریکا
بر ایران است



نگاه کرد و سپس برای شرکت در مجلس ختم به راه خود ادامه داد، از نخست‌وزیر خواستند که از شرکت در مجلس ختم منصرف شده و برای معالجه به بیمارستان برود.» (مجله خواندنی‌ها، ۱۳۳۴: ۱۰)

محاکمه فرمایشی و شهادت ذوالقدر

کفنی که ذوالقدر پوشیده بود، عبارت بود از یک پارچه سفید کوچک که در دو طرف آن با رنگ قرمز عبارتی به شرح زیر نوشته شده بود که می‌توان از آن به‌عنوان مبانی فکری و عقیدتی شهید ذوالقدر و فدائیان اسلام نام برد:

* قل هو الله احد...

* احکام اسلام باید اجرا شود.

* قطع‌ایدی اجانب و دشمنان اسلام و ایران (انگلیس، آمریکا و روس)

* برقرار باد حکومت قرآن.

* واژگون باد حکومت کفر و معصیت.

* الاسلام یعلو ولا یعلی علیه: اسلام برتر از همه چیز و هیچ چیز برتر از آن نیست.

و لاتحسین الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون: هرگز کسانی را که در راه پروردگار کشته می‌شوند مرده مینداید بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. (خسروشاهی، ۱۳۸۶: ۲۲۹).

با دستگیری مظفرعلی ذوالقدر و سایر اعضای برجسته فدائیان اسلام در ۴ دی‌ماه ۱۳۳۴ شمسی، اولین دادگاه ذوالقدر، با وکیل مدافعی سرهنگ صدری، به ریاست سرلشکر قطبی در اداره دادرسی ارتش در تهران آغاز شد. دادستانی این دادرسی را سرلشکر حسین آزموه معروف به میرغضب، دادستان ارتش و نماینده او سرگرد بهزادنیا برعهده داشتند. اعضای این دادگاه نیز متشکل از سرهنگ لورآذر، سرهنگ مدرسه‌ای، سرهنگ آذربی و سرهنگ دست‌غیبی بودند. (خوش‌نیت، ۱۳۶۰: ۱۷۳)

سرانجام پس از دفاعیات محکم و مستدل ذوالقدر دادگاه وقت وی را به همراه سه تن از اعضای فدائیان اسلام طی حکمی به اعدام محکوم کرد. جرم او و دیگر اعضای فدائیان اسلام قیام مسلحانه بر ضد سلطنت پهلوی و برهم زدن اساس حکومت مشروطه سلطنتی و حمل غیرمجاز اسلحه اعلام گردید. (عباسی، ۱۳۸۴: اسناد شماره ۵۱ تا ۵۵) کیفرخواست محاکمات او توسط سرلشکر حسین آزموه تنظیم شد. دومین مرحله از محاکمات وی و دیگر اعضای فدائیان اسلام به ریاست سرهنگ محمدتقی مجیدی در دادگاه تجدیدنظر در محل پادگان لشکر یک پیاده‌عشرت‌آباد تهران، در تاریخ ۲۳ دی‌ماه ۱۳۳۴ برگزار شد که در همان روز دادگاه تجدیدنظر با تأیید حکم دادگاه بدوی به کار خود پایان داد.

سرانجام پس از انجام مقررات اداری و مهر و امضای محمدرضا پهلوی در بامداد روز چهارشنبه ۲۷ دی‌ماه ۱۳۳۴ شمسی، برابر با ۱۸ ژانویه ۱۹۵۶ میلادی، حکم دادگاه به اجرا درآمد و مظفرعلی ذوالقدر و سه تن دیگر (مجتبی نواب صفوی، خلیل طهماسبی و سیدمحمد واحدی) بنا به درخواست خودشان با چشمان باز تیرباران شدند. (عباسی، ۱۳۸۴: ۱۶۰ و ۱۶۱)

پس از این شهادت غریبانه پیکر خونین آن‌ها در همان روز در گورستان مسکرایاد تهران به خاک سپرده شد، ولی پس از مدتی بازماندگان فدائیان اسلام جنازه آن‌ها را شبانه به قم منتقل و در وادی‌السلام قم دفن کردند.

پی‌نوشت

۱. با خروج عراق از پیمان بغداد در سال ۱۳۳۸ نام این پیمان به سنتو تغییر یافت و مرکز آن به آنکارا (ترکیه) منتقل شد و در سال ۱۳۵۸ شمسی منحل شد.

منابع

۱. هوشنگ مهدی، عبدالرضا؛ سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی، تهران: انتشارات نشر پیکان، ۱۳۸۰.
 ۲. جیمز، بیل؛ شیر و عقاب، ترجمه فروزنده برلیان، ج. ۱، تهران: انتشارات فاخته، ۱۳۷۱.
 ۳. آشوری، داریوش؛ دانشنامه سیاسی، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۷۰.
 ۴. خوش‌نیت، حسین؛ سیدمجتبی نواب صفوی، اندیشه‌ها و مبارزات او، تهران: منشور برادری، ۱۳۶۰.
 ۵. عباسی، ابراهیم؛ فدائیان اسلام به روایت تصویر، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴.
 ۶. امینی، داوود؛ جمعیت فدائیان اسلام و نقش آنان در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
 ۷. خسروشاهی، سیدهادی؛ فدائیان اسلام (تاریخ، عملکرد، اندیشه) تهران: اطلاعات، ۱۳۷۵.
 ۸. خسروشاهی، سیدهادی؛ زندگی و مبارزه نواب صفوی، تهران: اطلاعات، ۱۳۸۶.
 ۹. طبرانی، بهروز؛ محاکمات سیاسی در ایران، تهران: نشر علم، بی‌تا.
- نشریات:
۱. روزنامه همشهری، فدائیان اسلام به روایت تصویر، سه‌شنبه ۲۵ آبان‌ماه ۱۳۸۹.
 ۲. مجله خواندنی‌ها، شماره ۲۶ و ۳۰ آبان‌ماه ۱۳۳۴.
 ۳. صدای کرسف، نشریه داخلی شورای اسلامی، ص ۱۰.

ایل نَفر

در گذر تاریخ

قاسم شهبازی

عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور صفاشهر

مقدمه

ایل نَفر تقریباً از اواخر دوره قاجاریه و طی دوره پهلوی به تدریج در مناطق مختلف فارس یکجانشین شده‌اند و گروه‌های کوچکی از این ایل نیز تحت فشار و اجبار عوامل حکومتی فارس به مناطقی دیگر کوچ کرده‌اند. اکنون بیشترین جمعیت ایل نَفر در دو منطقه مرودشت و لارستان سکونت دارند.

در مورد ایل نَفر تاکنون پژوهشی صورت نگرفته است و تنها به واسطه نفوذ و اعتباری که ایلخانان نَفر در دوره‌ای از تاریخ فارس داشته‌اند، در برخی تاریخ‌های محلی و یا عشایری استان فارس اشاراتی هرچند ناقص و کوتاه به این ایل شده است. اما قطعاً معتبرترین و قدیمی‌ترین اطلاعات و اخبار درباره ایل نَفر از فارسنامه ناصری به دست می‌آید. با توجه به نبود اسناد آرشیوی، در پژوهش حاضر تلاش شده است در حد امکان و با استفاده از منابع موجود به بررسی و شناسایی جایگاه تاریخی ایل نَفر پرداخته شود.

کلیدواژه‌ها: ایل نَفر، عشایر، تاریخ معاصر ایران

خاستگاه ایل نَفر

اگر این سخن فارسنامه را بپذیریم که «باتوجه به زبان ترکی ایل نَفر، تردیدی نیست که آن‌ها در اصل باید از ایل‌های ترکستان باشند» (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۱۵۸۳). لازم است نخست به سیر تاریخی ورود ترکان و پراکنده شدن آنان در خاورمیانه و به‌ویژه ایران پرداخته شود. ترکان به‌عنوان همسایه شمالی شرقی ایران از زمان‌های باستان با ساکنان ایران و حکومت‌های ایرانی در رابطه بوده و گروه‌هایی از آن‌ها هم، هرچند به‌صورت محدود، به‌ویژه در اوایل دوره اسلامی در قالب اسیر، سرباز، بازرگان، مزدور و غیره وارد ایران شدند. تقریباً از قرون ۴ و ۵ هجری قمری و با روی کار آمدن

موتق و مستند نیستند. از جمله چون یکی از خوانین قدیم آن‌ها به نام زمان خان، سپاهیان بسیاری داشته است، و به این اعتبار که گاهی کلمه نَفر به جای سرباز و نیروی نظامی به کار برده می‌شده، ایل تابع او به نام نَفر شناخته شده‌اند. در روایتی دیگر، نام این ایل از لقب حاجی حسین خان نَفر گرفته شده است که در زمان حکومت افشاریه ریاست این ایل را برعهده داشته و در دربار سلاطین وقت از نفوذ و اعتبار فراوانی برخوردار بوده، است. (افشار سیستانی، ۱۳۶۸: ۶۷۲) البته عکس این نظر معقول تر به‌نظر می‌رسد. بدین معنی که لقب و شهرت حاجی حسین خان از نام ایل او که نَفر بوده، گرفته شده است. همچنین به قولی دیگر چون تعداد شتران ایل مذکور زیاد بوده و با توجه به اینکه واحد شمارش شتر، نَفر می‌باشد، این ایل به نام نَفر مشهور شده است. (فرج‌پور، ۱۳۷۵: ۱۴)

تقسیمات و پراکندگی جغرافیایی ایل نَفر

در تقسیم‌بندی‌های متأخر عشایر استان فارس، ایل نَفر جزء اتحادیه ایل‌های خمسه فارس محسوب می‌شود. اتحادیه عشایری خمسه شامل سه ایل ترک زبان نَفر، بهارلو و اینانلو، ایل عرب و ایل فارسی زبان باصری می‌باشد. عشایر ایل نَفر تا اوایل قرن اخیر که زندگی کوچ‌نشینی داشته‌اند، در یک خط سیر طولانی، از شمال تا جنوب استان فارس

حکومت‌های ترک‌نژاد در ایران، حرکت گسترده اقوام ترک‌زبان به سمت ایران آغاز شد؛ به‌ویژه از دوره سلجوقیان که حمایت سلاطین این سلسله از مهاجرت این اقوام سبب شد تا آن‌ها به راحتی در سراسر ایران پراکنده شوند و مقاومت‌های محلی را در هم شکنند. از آن پس تمام حکومت‌هایی که تا اوایل قرن ۱۴ ه.ش یعنی آغاز دوره رضاشاه در ایران بر سر کار آمده‌اند، به‌جز زندیه، از ترک‌تبارانی بودند که با کمک ایل‌های ترک به قدرت رسیدند.

وجه تسمیه ایل نَفر

در مورد وجه تسمیه ایل نَفر نظرات گوناگونی ذکر شده است که اغلب چندان



رفت و آمد می کرده‌اند. بدین ترتیب که بیلاق آن‌ها در نیمه‌شمالی فارس یعنی حوالی مرودشت و آباءه تشک، و قشلاق آن‌ها در نیمه جنوب شرقی یعنی از حدود خفر و جهرم به سمت جنوب بوده که تا حدود لارستان امتداد می‌یافته است. (دومورینی، ۱۳۷۵: ۳۸) پس از گذار از زندگی کوچ‌نشینی نیز طوایف مختلف ایل نفر در شهرها و روستاهای همین مسیر یکجانشین شده‌اند. از جمله مهم‌ترین مراکز سکونت فعلی عشایر ایل نفر شهرهای مرودشت و لار و روستاهای اطراف آن‌هاست. ایل نفر خود شامل چندین طایفه است که اکنون تقریباً همه آن‌ها یکجانشین‌اند و در روستاها به امور کشاورزی و دامداری متمرکز و در شهرها به امور اداری، صنعتی و بازرگانی مشغول هستند. در زیر به اسامی طوایف ایل نفر و حوزه‌های سکونت آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. **زمانخانلو** (این طایفه منسوب‌اند به زمان خان نفر که در اوایل قرن ۱۱ ه.ق ریاست ایل نفر را برعهده داشته است و پس از وی نیز ایلخانان نفر از این طایفه انتخاب می‌شده است): که در روستاهای **کارگاه، کندر، حاجی، عمادده و بنو** در منطقه «صحرای باغ» لارستان و نیز شهرهای لار و مرودشت سکونت دارند.

۲. **دولوخانلو** (دولخانی): تقریباً همه آن‌ها در شهر لار و روستاهای اطراف آن از جمله **اناق، گودی‌بو، بریز، لطیفی، سایبان، چاه شور و کرمستج** ساکن‌اند.
۳. **قیدرلو**: این طایفه در دوره ناصرالدین شاه قاجار، به علت درگیری با روستاییان منطقه رامجرد مرودشت، به حدود **گلپایگان** اصفهان تبعید شده‌اند.
۴. **قادلو**: این طایفه کوچک در روستای **ده‌بید** مرودشت و **اکبرآباد** شیراز اقامت دارند.
۵. **چنگری** (چنگیزی): که به مازندران تبعید شده و اکنون در روستاهای **نفرخیل و هارون کلاه** در حوالی شهر آمل سکونت دارند.
۶. **ستارلو**: عده‌ای از آن‌ها در روستای **عمادده** لارستان و برخی در فسا ساکن‌اند. گروهی از آن‌ها نیز به طایفه عمه قشقایی پیوسته‌اند.
۷. **شولی**: این طایفه عمدتاً ساکن **مرودشت، زرکان، مبارک‌آباد** جهرم و روستای **سایبان** لار هستند. گروهی از آن‌ها نیز در دوره ناصرالدین شاه قاجار به طایفه عمه از ایل قشقایی پیوسته‌اند.
۸. **سنجرلو**: تقریباً همه افراد این طایفه در روستاهای **حسن‌آباد سنجرلو** و

۹. **قبادخانلو**: برخی در دوره ناصرالدین شاه قاجار به علت درگیری با مأمورین دولتی به اطراف **بافت** کرمان تبعید و تعدادی هم به ایل قشقایی ضمیمه شده‌اند. گروهی از آن‌ها نیز در روستای **دهنو** داراب اقامت دارند.
۱۰. **قره بیچاقلو** (صاحبان دشنه سیاه): که در روستاهای **صادق‌آباد** بیضاء، **قراگزلو، گونشلو و اوزون دره** از توابع مرودشت سکونت دارند.
۱۱. **عراقی**: این طایفه کوچک در روستای **کارگاه** لار و شهرهای مرودشت و فیروزآباد ساکن‌اند.
۱۲. **جن**: که در شهر مرودشت و روستاهای **ارد، کارگاه و فیشور** از توابع لارستان ساکن هستند.
۱۳. **بادکی**: در روستاهای **کوه سبز، بادکی، قاسم‌آباد، فخرآباد، فالونک، آبگرم، چمنی و بورکی** همگی از توابع مرودشت و روستاهای **طسوج** و **محمودآباد و بورکی** از توابع کوار اقامت دارند.
۱۴. **تاتم لو** (طاطم لو): در روستاهای **اسماعیل‌آباد، چهارطاق، اوزون دره، مارال گلده، گودرزشک و کمرزد** از توابع مرودشت، مقیم هستند.

۱۵. **لرنفر:** که قطعاً از قوم بزرگ لر بوده و به ایل نفر پیوسته‌اند و همگی در روستاهای **عمادده، کارگاه و بنو** در منطقه **صحرای باغ لار** ساکن هستند. (افشار سیستانی، ۱۳۶۸: ۶۷۲؛ حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۱۵۸۵؛ فرج‌پور، ۱۳۷۵: ۱۱؛ نجفی، ۱۳۸۱: ۳۶۷-۳۷۰؛ مورخ لاری، ۱۳۷۱: ۹۰)

پیشینه تاریخی و ایلخانان نامدار ایل نفر

عمده‌ترین اخباری که از ایل نفر در منابع آمده است، در پیرامون شخصیت‌های

اتحادیهٔ عشایری ایل‌های
خمس در واقع اتحادی
سیاسی - نظامی است که
در دورهٔ ناصرالدین شاه
قاجار و به ابتکار فرهاد میرزا
معمدالدوله برای خنثی کردن
قدرت روزافزون قشقایی‌ها
و ایجاد وزنهٔ تعادلی در مقابل
آن‌ها تشکیل گردید

نامدار این ایل و نقش آن‌ها در ساختار حکومت‌های فارس است. البته پرواضح است که این موضوع چندان عجیب نیست، زیرا بر پژوهندگان تاریخ روشن است که پیش از علمی شدن تاریخ، مورخان کمتر به اوضاع و احوال اجتماعی می‌پرداختند و عموماً تاریخ را به نوشتن وقایع سیاسی - نظامی پیرامون حاکمان و فاتحان محدود می‌دانستند. بنابراین در پژوهش حاضر نیز در آغاز کار چاره‌ای جز پرداختن به تاریخ ایلخانان نفر نمی‌باشد. کما اینکه اگر اخباری از ایل مذکور در برخی منابع ثبت شده به‌واسطهٔ حضور

همین خوانین در رأس امور حکومتی و دیوانی استان فارس بوده است.

۱. **زمان خان:** قدیمی‌ترین خبر و نشانه

تاریخی در مورد ایل نفر به اوایل قرن یازده هجری قمری برمی‌گردد. در این دوره که مقارن با سال‌های میانی حکومت سلسله صفوی بر ایران است، فردی به نام **زمان خان** ریاست ایل نفر را برعهده داشته است. وی همان کسی است که پل **زمان خان** را در ۲۹ کیلومتری شمال شهر کرد، در نزدیکی شهر سامان کنونی، بر روی رودخانهٔ زاینده‌رود بنا کرده است. البته قطعاً عامل مهم‌تر شهرت و ماندگاری وی، نامگذاری طایفه و خاندان او به نام **زمانخانلو** می‌باشد که پس از او نیز همیشه نوادگان او ریاست بر ایل نفر را برعهده داشته‌اند (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۱۵۸۵). آن‌گونه که افراد سالمند و مطلع طایفهٔ زمانخانلوی نفر از نیاکان خود نقل می‌کنند، گویا **زمان خان** برای سهولت عبور ایل از زاینده‌رود این پل را بنا کرده بود. تاریخ ساخت این پل ۱۰۲۲ هجری قمری، یعنی در زمان شاه عباس اول، ذکر شده است. (مخلصی، ۱۳۷۹: ۳۰۴) آنچه مسلم به‌نظر می‌رسد، اینکه ساخت پل توسط **زمان خان** نفر در این مکان با سکونت گروه‌هایی از عشایر ایل نفر در شهر سامان و روستاهای اطراف آن در استان چهارمحال و بختیاری مربوط می‌شود و حکایت از آن دارد که ایل نفر در حدود همین سال‌ها در مسیر حرکت خود به جنوب از این حوالی عبور کرده و وارد فارس شده‌اند و یا اینکه اگر پیش از این تاریخ وارد فارس شده‌اند، در دورهٔ مذکور، سرحدات بیلاقی آن‌ها تا حوالی شهر کرد امتداد می‌یافته است.

۲. **حاجی حسین خان:** پس از زمان

خان تا دورهٔ حکومت افشاریه در مورد ایل نفر خبری در منابع نیامده است. اما از آن پس، به‌خاطر اعتبار، نفوذ و حضور قدرتمندانه ایلخان **نفر** یعنی **حاجی حسین خان** - که ریاست ایل بزرگ و

ترک زبان بهارلو را نیز در دست داشته است - در جمع بزرگان دربار حکومتی فارس، نام وی و ایل او بر سر زبان‌ها بوده است. **فارسنامهٔ ناصری** در مورد او چنین می‌نویسد: «**حاجی حسین خان** نفر در زمان دولت نادرشاهی و سلطنت نواب کریم‌خان، اعتباری تمام در مملکت فارس داشت، رائق و فاتح امور دیوانی بود و حکومت ایل نفر و بهارلو در کف کفایتش به اقتدار می‌گذشت» (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۱۵۸۴)

در **روزنامهٔ میرزا محمد کلاتر**^۱ فارس که شامل وقایع قسمت‌های جنوبی ایران بین سال‌های ۱۱۴۲ تا ۱۱۹۹ هـ. ق می‌باشد، نیز به کرات نام **حاجی حسین خان** نفر در زمرهٔ صاحبان قدرت و نفوذ فارس آمده است. از جمله نقشی که وی در پایان دادن به جریان شورش **قیالقی آقا** والی فارس در حدود سال ۱۱۶۰ هجری قمری دارد. همچنین ایلخان نفر در کنار **میرزا محمدحسین صاحب اختیار** کلاتر فارس، در اداره و حفظ استقلال فارس، که بعد از قتل نادر و رقابت بین بازماندگان او بر سر سلطنت دستخوش بی‌ثباتی شده بود، نقش اساسی داشته است و در آشفته‌بازاری که هر از چندی، از سوی هر یک از مدعیان سلطنت، از جمله **علیقلی میرزا عادلشاه**، **ابراهیم میرزا** و **شاهرخ میرزا**، حاکمی جدید برای فارس فرستاده می‌شد، **حاجی حسین خان** نفر در ادارهٔ امور حکومت فارس نقش چشمگیری داشته است. (کلاتر، ۱۳۶۲: ۲۱ تا ۳۶)

۳. **محمدتقی خان:** وی پسر حاجی

حسین خان بوده است که بعد از پدر به مقام ریاست ایل‌های بهارلو و نفر می‌رسد. (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۱۵۸۳ و ۱۵۷۷) نویسنده کتاب **حديقةالشعراء** در ذیل عنوان **انجم شیرازی** (علی‌اکبرخان نفر) و در معرفی پدر وی می‌نویسد: «**محمدتقی خان** در زمان خود که مقارن حکومت زندیه و اوایل قاجاریه می‌باشد، در نمرهٔ اول بزرگان فارس بوده و بر تمام



به بزمی چو فردوس آراسته
 مهپتا در او هر چه دل خواسته
 بر آن شد که تا آزمايد مرا
 پس از آزمودن ستايد مرا
 بفرمود کانچم یکی داستان
 ز سهراب و رستم به نظم آر و خوان

۵. محمدحسن خان: با مرگ علی اکبرخان در سال ۱۲۶۹ ه.ق دوران شوکت، قدرت و اعتبار سران ایل نهر سپری شد و از آن پس دیگر در مناصب و مقامات حکومتی و دیوانی فارس نقشی نداشتند. براساس فارسنامه: «پس از مرگ علی اکبر خان، پسرش محمدحسن خان از شغل و منصب آبا و اجدادی چندین ساله درگذشت و کنج قناعت را بر گنج حکومت اختیار نموده، در خانه عافیت نشسته و به قلیل مواجب دیوانی، زندگانی می گذراند.» (همان: ۱۵۸۳) گرچه آن گونه که در بین نوادگان محمدحسن خان شهرت دارد، وی فرد عارف مسلک و صاحب کراماتی بوده (تا

و به حکومت بهارلو و نهر برقرار گردید». (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۱۵۸۴) در حدیقه الشعراء نیز در مورد وی چنین آمده است:

«علی اکبر خان نهر به شهامت و شجاعت مشهور و به کمال و ادب و شعر مذکور بود. در حکومت حسینعلی میرزا فرمانفرما، علاوه بر حکومت نهر، خدمات دیگر نیز به عهده او مقرر می شد و همواره معزز بود. فرمانفرما نسبت به سایر اقربان او را بیشتر مورد احسان قرار می داد.» (دیوان بیگی، ۱۳۶۴: ۱۷۹)

از اشعار اکبرخان تنها یک مثنوی که در زمینه داستان رستم و سهراب و به تقلید از فردوسی می باشد، در فارسنامه ثبت شده است که مورد استفاده تذکره نویسان بعدی نیز قرار گرفته است (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۱۵۸۵). مثنوی رستم و سهراب او با این ابیات آغاز می شود:

شبی سرخرو از می کامران
 فتادم به درگاه صدر جهان

رؤسای ایلات فارس حتی قشقای مقدم داشت و بعد از فوت محمدتقی خان نهر است که اعتبار جانی خان قشقای زیاد شد.» (دیوان بیگی، ۱۳۶۴: ۱۷۸)

۴. ملاعلی اکبرخان: وی پسر محمدتقی خان و از خوانین بسیار نامدار ایل نهر است که هم از جهت سیاسی-نظامی و هم از جهت ادبی شهرت داشته است. بیشترین اخبار و اطلاعات در مورد شرح حال وی در فارسنامه ناصری ثبت شده است:

«پس از مرگ محمدتقی خان خلف الصدقش - مجمع آداب و رسوم، مالک رقاب منشور و منظوم، قدوه بزرگان و زبده خوانین زمان، صاحب کمالات، ناظم ابیات، نادره زمان - علی اکبرخان نهر، شاعر «انجم» تخلص، که در ایام جوانی چند سالی را در اصفهان توقف کرده، فنون عروض و قافیه را بیاموخت و در خدمت جناب حاجی محمدحسین خان صدر والی اصفهان محرم راز و مخزن اسرار گردید، بعد از وفات پدرش به شیراز آمده

حدی که امروزه نیز نوادگانش به حسن نیت و اجاق او سوگند یاد کرده و از او طلب گشایش می‌کنند) با این حال دلیل کناره‌گیری وی از مقام و منصب حکومتی و دیوانی چندان روشن نیست. با توجه به قدرت‌طلبی ذاتی انسان‌ها به‌نظر نمی‌رسد که محمدحسن خان داوطلبانه و به میل خود کنج قناعت را بر گنج حکومت ترجیح داده و از دربار حکومتی فارس کناره کشیده باشد. بلکه با توجه به این اصل که سیاست سرکوب و تفرقه‌افکنی جهت کاستن از قدرت و استقلال‌طلبی سران ایلات، همیشه از طرف دولت مرکزی در تمام ایران دنبال می‌شده است و در جوامع سنتی و استبدادی، جابه‌جایی در قدرت هیچ‌گاه مسالمت‌آمیز و بدون توسل به زور و نیرنگ صورت نمی‌پذیرد، باید گفت که وی مجبور به کناره‌گیری شده است و چه بسا دسیسه‌بازی‌ها و زدبندی‌های درباری حکام فارس، توطئه‌های سران دیگر ایلات و یا خیانت رقبای درون ایلی، موجب حذف ایلخان نفر از قدرت و مناصب حکومتی شده باشد. کما اینکه در کتاب حدیقة‌الشعرا نیز به گرفته شدن ریاست و حکومت

از سران ایل نفر چنین اشاره شده است: «بعد از مرگ علی‌اکبر خان نفر، به خاطر بی‌انصافی و بی‌اعتدالی و استقلال‌جویی رؤسای فارس، ریاست و حکومت از ایل نفر گرفته شد و همین سبب پریشانی و خرابی ایل مذکور گردید.» (دیوان بیگی، ۱۳۶۴: ۱۷۹)

پایان اقتدار و انسجام ایل نفر و ادغام آن در اتحادیه ایلات خمسه

با کوتاه شدن دست ایلخان نفر از مناصب و مقامات حکومتی، این ایل آسیب‌پذیر شده و انسجام و یکپارچگی آن از بین رفت. از آن پس طوایف و تیره‌های ایل نفر بنای خودسری و نافرمانی‌گذاری و دیگر خود را تابع رئیس ایل نمی‌دانستند؛ در نتیجه از کنترل و اطاعت ایلخان نفر خارج و پراکنده شدند. این خودسری و پراکندگی ایل نفر قطعاً مشکلاتی از جمله خودداری از پرداخت مالیات و نیز ایجاد ناامنی را برای حکومت مرکزی فارس فراهم می‌نمود. زیرا تا زمانی که رئیس ایل نفر دارای قدرت سیاسی بود و از پشتیبانی حکومت

مرکزی نیز برخوردار بود، نه‌تنها کنترل و اداره ایل راحت‌تر بود، بلکه نیروی نظامی ایل نیز در خدمت تأمین امنیت حکومت و منطقه بود، اما با کنار گذاشته شدن محمدحسن‌خان از امور دیوانی، وفاداری ایل مزبور نسبت به حکومت مرکزی فارس نیز کاسته و به‌دنبال آن اداره و کنترل آن‌ها، به‌ویژه گرفتن مالیات از آن‌ها سخت شد. حتی گاهی برخی طوایف ایل نفر خود موجب ناامنی شده و بنای ناسازگاری با حکومت مرکزی فارس می‌نهادند و تا آنجا که می‌توانستند از دسترس مأموران حکومتی دور می‌شدند تا اینکه حاکمان فارس که قطعاً خودشان با سیاست تفرقه‌افکنی و حمایت از افراد کم‌اهمیت‌تر ایل نفر موجب ازهم‌گسیختگی آن شده بودند، در سال ۱۲۷۵ ه.ق در جهت سهولت اداره ایل‌های فارس و هم برای ایجاد یک وزنه تعادل در مقابل قدرت روزافزون قشقایی‌ها، با تدبیر دولت مرکزی ایل نفر را به همراه چهار ایل دیگر منطقه فارس یعنی **بهارلو**، **اینالو** (هر سه ترک‌زبان)، **باصری** (فارسی‌زبان) و **عرب** (عرب‌زبان)، در یک اتحادیه عشایری به نام **خمسه** (پنج‌تایی)



پل زمان‌خان، در شهرستان سامان در ۲۳ کیلومتری شمال شهر کرد

ادغام نموده و خود ریاست آن را برعهده گرفتند. اتحادیه عشایری ایل‌های خمسه در واقع اتحادی سیاسی- نظامی است که در دوره ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۷۵ ه.ق) و به ابتکار فرهاد میرزا معتمدالدوله^۶ و تحت ریاست حکام محلی شیراز یعنی خاندان قوام‌الملک- که دشمنان سرسخت قشقایی‌ها بودند- برای خنثی کردن قدرت روزافزون قشقایی‌ها و ایجاد وزنۀ تعادلی در مقابل آن‌ها تشکیل گردید. (صفی‌نژاد، ۱۳۷۵: ۶۲ و قهرمانی ایبوردی، ۱۳۷۳: ۴۸۸)

البته باید گفت که ناهمگونی نژادی، زبانی و فرهنگی این ایل‌ها مانع از آن می‌شد که در قالب یک اتحاد سیاسی- نظامی در کنار هم قرار گرفته و به‌عنوان یک ابزار نظامی کارآمد در دست خاندان قوام‌الملک قرار گیرند.

اسکان اجباری

سیاست اسکان عشایر نیز که همیشه جهت تحت انقیاد درآوردن عشایر و کاستن از قدرت نظامی آن‌ها کارآیی داشت، در اواخر قاجاریه و به‌ویژه در اوایل دوره پهلوی شامل حال ایل نهر شد و عشایر نهر در نقاط مختلفی تحت قاپوی اجباری شدند. بدین ترتیب که برخی در مناطق بیلاقی ایل یعنی ناحیه مرودشت و گروه‌هایی نیز در مناطق قشلاقی ایل یعنی لارستان اسکان داده شدند. کما اینکه دو ایل ترک زبان دیگر یعنی بهارلو و اینانلو نیز در همین سال‌ها به ترتیب در داراب و فسا یکجانشین شدند. (دومورینی، ۱۳۷۵: ۶۲ و ۶۳) اسکان اجباری عشایر ایل نهر با دیگر سختگیری‌ها از جمله اعدام و زندانی کردن رهبران نافرمان ایل، جمع‌آوری سلاح‌ها، تعویض لباس‌های سنتی و سوزاندن چادرهای آن‌ها همراه بود. روند انتقال ایل نهر به زندگی اسکان یافته مانند دیگر ایلات توأم با فقرزدگی و کاهش جمعیت بود و در دهه‌های نخست قرن بیستم اتفاق افتاد. (ایوانف، ۱۳۸۵: ۱۰۲) علاوه بر عوامل طبیعی مانند خشک‌سالی، فشارها و سیاست‌های

سرکوبگرانه دولت‌های مرکزی نیز موجب ضعف و فقر آن‌ها می‌شد. از جمله اینکه اسکان اجباری بدون آماده کردن زمینه کافی، موجب وابسته شدن زندگی آنان به کشاورزی دیم و تلف شدن بسیاری از دام‌هایشان و وارد شدن آسیب‌های شدید به آنان شد. به‌علاوه، واگذاری بخشی از مراتع حوزه نفوذ عشایر نهر به افرادی غیر از عشایر نیز موجب تضعیف قدرت ایلی آنان شد. (فرج‌پور، ۱۳۷۵: ۹۵)

اما تا دوره پهلوی دوم (محمدرضا شاه) عشایر ایل نهر به‌طور کامل تن به اسکان اجباری ندادند و همچنان به حالت نیم کوچ‌نشین در منطقه لارستان زندگی می‌کردند. باید گفت که برخلاف طوایف نهر شمالی که به واسطه رونق کشاورزی در منطقه مرودشت راحت‌تر و با رغبت بیشتری یکجانشین شدند، طوایف نهر لارستان شاید به‌دلیل آنکه قلمرو کوچ آنان بیش از آنکه قابلیت کشاورزی داشته باشد قابلیت مرتعی داشت، به‌راحتی تن به یکجانشینی و دست کشیدن از زندگی عشایری خود نمی‌دادند.

سیاست تبعید

بدون شک اسکان عشایر ایل نهر به آسانی و سریع صورت نگرفته بلکه با مقاومت‌های بسیاری از جانب ایل مزبور مواجه شد. از تدابیر دیگری که حکومت مرکزی برای کاستن از قدرت محلی و منطقه‌ای و نیز خودسری‌ها و نافرمانی‌های ایل نهر در پیش گرفت، تبعید گروه‌های نافرمان این ایل به نقاط دور افتاده بود. از جمله، همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، تیره‌هایی از ایل نهر را در دوره ناصرالدین‌شاه به مناطقی در خارج از استان فارس از جمله ورامین در استان تهران، گرمسار در استان سمنان، آمل در استان مازندران و نیز شهر سامان در استان چهارمحال و بختیاری تبعید کرده‌اند (ایوانف، ۱۳۸۵: ۱۰۲). به روایتی دیگر این تیره‌ها به‌واسطه فشار محصلین مالیاتی و درگیری افراد ایل با مأمورین دولت وقت مجبور به مهاجرت از فارس به

مناطق مذکور شده‌اند.

اما آخرین تبعید بزرگ در ایل نهر در سال ۱۳۱۷ ه.ش رخ می‌دهد که طی آن طایفه دولخانی نهر که در منطقه لارستان کوچ‌نشینی می‌کردند به جهت مقاومت‌هایی در مقابل فشارهای حکومت مرکزی و به بهانه رساندن تدارکات به افراد شورشی ایل در جنوب فارس از جمله دو نفر به نام‌های **سردار و راهدار** دولخانی، از لارستان به مناطق شمالی و غربی فارس تبعید می‌شوند. تبعیدشدگان در خدمت مالکان مزارع حوزه مرودشت و کازرون به کارگری و مزدوری اجباری واداشته می‌شدند تا بدین وسیله از غرور عشیره‌ای و آزادی‌خواهی آن‌ها کاسته شده و به کارگرانی ساده و مطیع تبدیل شوند. پس از یک سال تبعیدشدگان، تحت‌الحفظ به لارستان بازگشتند، مشروط به اینکه مأمورین دولتی را در دستگیری شورشیان ایل، یاری دهند. اما مأموران دولتی با همه ترفندهایی که به کار بردند موفق به دستگیری مخالفان خود نشدند. (فرج‌پور، ۱۳۷۵: ۸۹، نجفی، ۱۳۸۳: ۶۰)

شورش ایل نهر در دوره پهلوی

در خطه فارس و جنوب، در طی سال‌های ۱۱-۱۳۰۷، همراه با ناآرامی‌ها مبارزات دیگر ایلات منطقه، مخصوصاً قشقایی‌ها و بختیاری‌ها، طوایف زمان خانلو و لر از ایل نهر لارستان نیز که در منطقه صحرای باغ نیمه‌ساکن بودند، شورش کرده و با نیروهای دولتی وارد جنگ شدند. گرچه بسیاری از این ناآرامی‌ها خصلتی اقتصادی داشت و نمی‌توان به آسانی آن‌را یک شورش ایلی نامید. (نقیب‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۶۵) در سال ۱۳۴۲ ه.ش بار دیگر عشایر ایل نهر در منطقه **صحرای باغ** لارستان علیه مأموران رژیم پهلوی شورش می‌کنند. از جمله عوامل شورش ایل نهر می‌توان به اختلافات ملکی با بومیان محلی و دیگری همگامی با دیگر شورش‌های مردمی- که در این سال‌ها در اغلب نقاط کشور برپا شده بود- اشاره کرد.

**بنا به گفته مطلعین ایل،
عشایر ناراضی نفر در
مبارزه با مأموران دولتی
مورد حمایت معنوی
روحانی برجسته و بزرگ
منطقه یعنی آیت الله
سید عبدالعلی آیت اللهی
نیز قرار داشته اند**

بنا به گفته مطلعین ایل، عشایر ناراضی نفر در مبارزه با مأموران دولتی مورد حمایت معنوی روحانی برجسته و بزرگ منطقه یعنی آیت الله سید عبدالعلی آیت اللهی نیز قرار داشته اند. شورش ایل نفر موجب ایجاد ناامنی و درگیری با مأموران دولتی در منطقه شد که منجر به کشته شدن چند نفر از طرفین گردید. به دنبال وخامت اوضاع و ادامه درگیری ها، شورشیان ایل نفر به امید برخورداری از حمایت شورشیان ایل قشقایی به سمت غرب لارستان حرکت کرده و در حوالی خنج مستقر می شوند. مأموران

رژیم جهت پایان دادن به نافرمانی و شورش ایل نفر به تعقیب آن ها می پردازند. یکی از افسران حکومت با نیرنگ و تزویر و ترتیب دادن محاسن سفید، به محل اتراق ایل نفر آمده و با سوگند به قرآن و تضمین امنیت ایل، موفق می شود اعتماد

آن ها را جلب کرده و ضمن شناسایی مناطق مهم استقرار ایل، موافقت آن ها را برای خودداری از حمله به پاسگاه های منطقه جلب می کند. در نتیجه توافقات و تضمینات مزبور افراد ایل آرام گرفته و به زندگی روزمره خود مشغول می شوند، اما دیری نمی پاید که در تاریخ ۲۹ خردادماه ۱۳۴۳ ه.ش محل استقرار ایل نفر مورد حمله سنگین نیروهای زمینی و هوایی رژیم واقع شده و بمباران می شود که در نتیجه آن بسیاری از افراد ایل از مرد و زن و کودک کشته و زخمی شده و گله های شتر، گوسفند و اسب آن ها تلف می شوند. بسیاری از افراد ایل نیز به کوه های اطراف متواری می شوند. بدین ترتیب قیام عشایر

ایل نفر به طرز خونینی سرکوب می شود. پس از مدتی که خطر نظامی آن ها رفع می شود، با حمایت دولتی ها، برای همیشه در منطقه صحرای باغ ساکن می شوند. (نجفی، ۱۳۸۱: ۶۱ و ۶۲)

سخن پایانی

تا پیش از قرن بیستم یعنی در دوره ای که هنوز در ایران دولت متمرکز پدید نیامده بود، اقوام از آزادی عمل فراوان برخوردار بودند و به دلیل آنکه کشور در یک وضعیت ایلیاتی به سر می برد، رؤسای ایلات و قبایل بر مناطق سلطه داشتند و به اداره آن مناطق می پرداختند. تنها تغییراتی که در ساختار قدرت مناطق عشایر نشین رخ می داد جابه جایی ایلات در رأس قدرت بود. اما با گذار به دوران جدید و تشکیل دولت متمرکز که یکی از الزامات آن از میان برداشته شدن قدرت های منطقه ای از جمله ایلات بود، ایلات و عشایر محکوم به نابودی بودند. لذا با اعمال سیاست های سرکوب گرانه و تفرقه افکنانه دولت مرکزی از قدرت محلی ایلات کاسته شده و در مراحل بعدی با سیاست اسکان اجباری عشایر خطر آن ها تقریباً برای همیشه رفع شد. جوامع ایلی علی رغم مقاومت هایی که در مقابل این تغییرات از خود نشان دادند، سرانجام در نتیجه عوامل مختلف نظیر گسترش سرمایه داری، محدود شدن مراتع و دخالت های دولت به تدریج زندگی کوچ نشینی را رها کردند و یکجانشین شدند. ایل نفر نیز همین مراحل را پشت سر گذاشته است. بدین ترتیب که این ایل پس از سپری شدن دوران قدرت و نفوذ محلی و منطقه ای خود، در نتیجه سیاست های حکومت مرکزی، انسجام و همبستگی ایلی خود را از دست داد و مجبور به پذیرش دگرگونی ها و الزامات نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جدید گردیده و به تدریج در شهرها و روستاهای قلمرو کوچ خود ساکن شده و با مردمان یکجانشین درهم آمیختند.

پی نوشت ها

۱. میرزا محمد در تمام دوران حکومت کریمخان زند مقام کلانتری شیراز را برعهده داشته است. وی خاطرات خود از دوران کلانتری و پیش از آن یعنی وقایع سال های ۱۱۴۲ تا ۱۱۹۹ ه.ق را نوشته است که به روزنامه میرزا محمد کلانتر معروف شده است.
۲. میرزا محمد حسین صاحب اختیار در دوره افشاریه کلانتر شیراز بوده است. وی دایمی میرزا محمد کلانتر بوده است.
۳. حسینعلی میرزا پسر فتحعلیشاه قاجار که از ۱۲۱۴ تا ۱۲۵۱ ه.ق حکمران ایالت فارس بود.
۴. حاجی محمدحسین خان صدر والی اصفهان که علی اکبرخان نفر در جوانی مدتی را در دستگاه او گذرانده بود.
۵. پس از کناره گیری اجباری محمدحسن خان، یکی از فرصت طلبان ایل به نام جلیل بیگ از جانب حکومت فارس به ریاست ایل نفر گماشته می شود که عدم صلاحیت و محبوبیت او و سختگیری های مالیاتی او نیز موجب چندبارگی ایل مذکور می شود از جمله اینکه طایفه دولخانی نفر از ایل جدا شده و به مناطق جنوبی تر فارس یعنی لار مهاجرت می کند. (مصاحبه با خلیل فرج پور)
۶. فرهاد میرزا معتمدالدوله پسر عباس میرزا ولیعهد فتحعلیشاه بود که دوبار در سال های ۱۲۵۷ و ۱۲۹۳ به عنوان والی ایالت فارس منصوب شد.

منابع

۱. افشار سیستانی، ایرج؛ مقدمه ای بر شناخت ایل ها، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران، تهران: انتشارات دانش، ۱۳۶۸.
۲. ایوانف، میخائیل سرگیویچ؛ عشایر جنوب، ترجمه کیوان پهلوان و معصومه داد، تهران: انتشارات آرون، ۱۳۸۵.
۳. حسینی فسایی، حاج میرزا حسن؛ فارسنامه ناصری، ۲ جلد، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷.
۴. دومورینی، ژ؛ عشایر فارس، ترجمه جلال الدین رفیع فر، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.
۵. دیوان بیگی، احمد؛ حدیقه الشعراء، تهران: انتشارات زرین، ۱۳۶۴.
۶. صفی نژاد، جواد؛ عشایر مرکزی ایران، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۵.
۷. قهرمانی ابیوردی؛ تاریخ وقایع عشایری فارس، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۳.
۸. فرج پور، خلیل؛ جغرافیای طبیعی مناطق استقرار عشایر ایل نفر، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد لار، ۱۳۷۵.
۹. کلانتر، میرزا محمد؛ روزنامه کلانتر، تهران: انتشارات طهوری و سنایی، ۱۳۶۲.
۱۰. مخلصی، محمدعلی؛ پل های تاریخی ایران، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۷۹.
۱۱. مورخ لاری، سیدعلالدین؛ تاریخ لارستان، شیراز: انتشارات رهگشا، ۱۳۷۱.
۱۲. نجفی، علی محمد؛ وقایع ایلات خمسه، قم: انتشارات همسایه، ۱۳۸۱.
۱۳. نقیب زاده، احمد؛ دولت رضاشاه و نظام ایلی، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.

زمینه‌های رویکرد سیاسی نیروهای مذهبی در آغاز دهه سی

گزارشی از سخنرانی رحیم روح‌بخش در نشست کارگروه آموزش و پرورش و انجمن ایرانی تاریخ

فاطمه فرهمند

حوزه‌ها و ... برآمدند. کما اینکه در این دوره ده‌ها تشکل مذهبی از جمله: جامعه تعلیمات اسلامی، اتحادیه مسلمین، انجمن تبلیغات اسلامی، جامعه مسلمین، جمعیت طرفداران قرآن بابل، انجمن اسلامی اراک، کانون نشر حقایق اسلامی مشهد، جمعیت امر به معروف و نهی از منکر، جامعه پیروان قرآن و ... تشکیل شدند و به فعالیت پرداختند. راز تأثیرگذاری و تداوم فعالیت‌ها و تبلیغات این گروه‌ها را، علی‌رغم طوفان‌های سیاسی آن دوره، می‌توان در ابتناء به شریعت، مردمی بودن، گسترده جغرافیایی فعالیت‌ها از طریق سخنرانی‌ها و نشریات، استقلال از حکومت، انعطاف‌پذیری، صدور اعلامیه و مخابره تلگراف (شبکه پیام‌رسانی) و مواردی از این قبیل جست‌وجو کرد.

در ادامه، بازخوانی مهم‌ترین مصادیق فعالیت نیروهای مذهبی در دوره ۳۲-۲۰، بخش عمده سخنرانی رحیم روح‌بخش را تشکیل می‌داد. رئوس مطالب آن عبارت‌اند از:

مشارکت در انتخابات: در دهه بعد از شهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، فضای باز سیاسی، زمینه برگزاری آزاد انتخابات را فراهم کرد. چنانچه در سال ۱۳۲۲ ش همزمان با انتخابات دوره چهاردهم مجلس، «جمعیت ملی اسلامی» تبلیغات فراوانی برای کاندیداهای خود، سید ابوالقاسم کاشانی و دکتر فقیهی شسیرازی انجام داد. همچنین در همین دوره جامعه تعلیمات اسلامی، مراسم سخنرانی در مسجد شاه با سخنرانی کمالی سبزواری واعظ در موضوع «حق رأی در اسلام» برگزار کرد^۱. بالاخره در این مقطع، علمای آذربایجان طی فراخوانی، اهالی آن ایالت را به انتخاب نمایندگان اصلاح فرا خواندند. چنانچه در انتخابات دوره ۱۵ نیز، حاج سراج انصاری، بانی اتحادیه مسلمین، طی مقاله مفصلی با عنوان «انتخابات دینی و وظیفه دینی و وجدانی ما»: از ضرورت شرکت فعال مسلمین و مؤمنین در انتخابات سخن گفت^۲. این موضوع در مشهد به‌طور ویژه مورد توجه احزاب و گروه‌های مذهبی قرار داشت. به‌طوری که چندین گروه جهت هماهنگی در انتخابات دوره هفدهم مجلس با هم ائتلاف نموده و «جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی» را تشکیل دادند.

درخواست اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی: اصل دوم متمم قانون اساسی و اصولاً خود متمم مذکور، میراث علمای مشروطه‌خواه در جهت نهادینه کردن تطبیق مصوبات مجلس با شریعت بود که سازوکار آن با حضور و نظارت پنج تن از علما بر مجلس و روند قانون‌گذاری انجام می‌شد. اما چون این اصل در عمل تحقق نمی‌یافت با واکنش نیروهای مذهبی مواجه شد.

اشاره

موضوع «فعالیت نیروهای مذهبی در سال‌های ۳۲-۱۳۲۰» در نشست کارگروه آموزش و پرورش **انجمن ایرانی تاریخ** مورد بحث و بررسی قرار گرفت. در این نشست که عصر روز شنبه ۱۷ مرداد ۹۴ در محل مدرسه تاریخی دارالفنون برگزار شد، جمعی از دبیران و سرگروه‌های آموزشی گروه تاریخ مناطق شهر تهران و تعدادی از پژوهشگران و اساتید دانشگاه حضور داشتند. سخنران مراسم **رحیم روح‌بخش** (دبیر تاریخ شهر تهران) بود که فعالیت نیروهای مذهبی ایران در دوره مورد نظر را به روایت اسناد و مدارک تاریخی بازخوانی و تحلیل کرد.

سخنران سؤال اصلی خود را با این جمله آغاز کرد که: **زمینه‌های رویکرد سیاسی نیروهای مذهبی به خصوص روحانیون در دهه سی چه بود؟**

سپس در پاسخ به سؤال مذکور، فرضیه خویش را چنین بیان نمود: به‌نظر می‌رسد نیروهای مذهبی در دهه‌های بیست و سی با گسترش فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی در قالب تشکل‌ها، انتشار نشریات دینی، هیئت‌های مذهبی، مدارس اسلامی، تقابل با رقبای فکری و ... موفق شدند زمینه‌های رشد آگاهی اجتماعی و سیاسی توده‌های مذهبی (لایه‌های میانی و پایین) را فراهم و بستر لازم برای ورود آنان به عرصه سیاست را - در دهه سی - ایجاد کنند.

براساس یافته‌های پژوهشی روح‌بخش، با وجود فعالیت‌های شناخته شده نیروهای مذهبی همچون فدائیان اسلام و آیت‌الله کاشانی در این دوره، به‌نظر می‌رسد فعالیت بخشی از لایه‌های میانی و زیرین این نیروها از جمله تشکل‌ها، نشریات، مدارس اسلامی، هیئت‌ها و ... مورد غفلت قرار گرفته است.

از این روی بررسی زمینه‌های گسترش تشکل‌های مذهبی و علل استقبال از این گونه فعالیت‌ها حاکی است که در این دوره عواملی چون، رشد نمادهای غربگرایی، تبلیغات بهائیت، ترویج باستان‌گرایی، گسترش ملی‌گرایی، رشد اندیشه‌های کمونیستی و گرایش به دعاوی کسروی از جمله پاک دینی و مواردی از این قبیل زمینه‌های واکنش و متعاقب آن تشکل یافتن نیروهای مذهبی را فراهم کرده بود، به‌طوری که رجال نواندیش دینی در عرصه اجتماع گام نهاده و با انتشار نشریات مذهبی، ایجاد تشکل‌های دینی در تهران، مشهد و سایر شهرها در صدد احیا و بهره‌برداری از ظرفیت‌های اجتماعی نهادها، مدارس، هیئت‌ها،



و رفت و آمد زنان بی حجاب، اهالی را به جلوگیری از عبور و مرور زنان بی حجاب در سطح شهر دعوت نمود. در برخی شهرها نیز این وقایع روی داد.

برخی مطالبات فرهنگی - تدریس احکام معارف دینی در مدارس، اخراج بهاییان از فرهنگ - از دولت:

مطالبه اصلی نیروهای مذهبی در این خصوص، تعمیق مبانی دینی دانش‌آموزان از طریق تألیف و تدریس کتب درسی دینی در مدارس بود. البته در بدو امر، علما بارها به وضعیت مدارس اعتراض کردند. به‌عنوان نمونه آیت‌الله‌العظمی حاج آقا حسین قمی، تبعید به عتبات در پی قیام مسجد گوهرشاد (۱۳۱۴)، در مراجعت به ایران در سال ۱۳۲۲، طی درخواست‌های هفت‌گانه‌ای از دولت، توجه وزارت فرهنگ را به تدریس دروس شرعی و عدم اختلاط دختران و پسران در مدارس در صدر مطالبات خود قرار داد. گفتنی است که تدریس دروس شرعی سال پیش از آن طی لایحه‌ای در مجلس تصویب ولی اجرایی نشده بود. در همین راستا آیت‌الله بروجردی در اواخر سال ۱۳۲۵ به‌واسطه فلسفی واعظ به شاه پیغام داد: حال که زمینه اجرایی لایحه اجباری تعلیمات ابتدایی فراهم شده، تعلیم دینی هم در کنار تعلیمات ابتدایی گنجانده شود. شاه نیز به شایگان، وزیر فرهنگ وقت، دستور لازم را داد. وزارت فرهنگ برای این منظور کمیسیونی مشترک از آقایان: فلسفی، راشد، شهابی، مشکوة، شعرانی، دکتر سبحانی، محمدباقر سبزواری و مهندس بازرگان تشکیل داد تا راهکارهای اجرایی این برنامه را تدوین کنند.

در این راستا آیت‌الله غلامحسین ترک تبریزی طی پیشنهادهایی به مصدق، بر لزوم پاکسازی عرصه فرهنگ از عناصر توده‌ای و بهائی، تأکید کرد که: «اصلاح فرهنگ را بسیار مورد عنایت خودتان قرار دهید. فرهنگ باید جای استحکام ایمان به عقاید دینی و پرورش اخلاق حسنه باشد.» در یک مورد دیگر آیت‌الله رضا کلیاسی از علمای برجسته مشهد و طرفدار نهضت ملی شدن نفت و دولت دکتر مصدق، طی مخابره تلگرافی به دولت، خواستار اقامه نماز جماعت در ماه رمضان در مدارس کشور شد. البته در این دوره نیز انتقاد از وضعیت فرهنگ وجود داشت. شیخ عباسعلی اسلامی بانی جامعه تعلیمات اسلامی و بنیانگذار و اداره‌کننده ۱۳۹ باب مدرسه به سبک نوین مذهبی، از منتقدین همیشگی وضعیت مدارس دولتی بود.

نیروهای مذهبی و رادیو

موافقین رادیو: عده‌ای به دلیل پخش موسیقی، با رادیو مخالف بودند. در عوض گزارش‌هایی نیز حاکی از استقبال روحانیون نوگرا چون سید محمود طالقانی از رادیو جهت ایراد سخنرانی‌هایی تحت عنوان «گفتارهای اخلاقی و اجتماعی» وجود دارد. همین رویکرد به تدریج مورد توجه برخی دیگر از روحانیون نظیر صدر بلاغی و نوربانی نیز قرار گرفت. اما این

از آن جمله: «انجمن پیروان قرآن» در تیرماه ۱۳۲۳ با ارسال نامه‌ای به مجلس، ضمن غیرقانونی خواندن مصوبات مجلس شورای ملی، خواهان اجرای اصل مذکور شد. در همین راستا در اسفند ۱۳۲۵ «انجمن هدایت مسلمین کرمانشاه» با صدور اعلامیه مفصلی خطاب به مسلمین و مشروطه‌خواهان، خواستار اجرای آن اصل گردید. به دنبال بی‌اعتنایی دولت به این مطالبه، این‌بار، این «هیئت اثنی عشری مسجد سلیمان» بود که در خرداد ۱۳۲۷ طی ارسال نامه‌ای خطاب به آیت‌الله حجت یکی از مراجع ثلاث^۹، ضمن اشاره به غیرقانونی و غیرمشروع بودن مصوبات مجلس، خواهان اجرای اصل مذکور و نظارت علما بر مصوبات مجلس شد. شاید جدی‌ترین اقدام برای جلب افکار عمومی در خصوص ضرورت اجرای این ماده، تکاپوهای مدیر هفته‌نامه پرچم اسلام بود که با تهیه و ارسال پرسش‌نامه‌ای، از نشریات و مراکز مذهبی خواسته بود، از افراد طالب اجرای آن اصل ثبت‌نام به عمل آورند. از آن جمله کتابفروشی پیمان در تبریز با دریافت این پرسش‌نامه‌ها، در صدد ثبت‌نام افراد برآمد که با ممانعت دستگاه امنیتی، مواجه شد.

برخی مطالبات اجتماعی از دولت

مقابله با شرب خمر: اجرای احکام شرعی به‌خصوص منع شرب خمر و جلوگیری از تهیه و خرید و فروش مشروبات الکلی و فعالیت این مراکز یکی از این مطالبات نیروهای مذهبی به‌خصوص واعظ بود. این مطالبه همواره در صدر خواسته‌های تشکل‌ها و گروه‌های مذهبی از دولت قرار داشت. از همین رو وقتی در اواخر نخست‌وزیری دکتر مصدق، موضوع اجرای قانون منع استعمال نوشابه‌های الکلی در دستور کار دولت قرار گرفت و معلوم شد که با قید شرط استثنای الکل طبی در لایحه، صاحبان مشروب‌فروشی‌ها، فقط تابلوی دکاکین خود را عوض کرده و تابلوی فروش الکل صنعتی و طبی را نصب کرده‌اند، اما در عمل همان کار پیشین خود را انجام می‌دهند، دولت سخت‌مورد اعتراض قرار گرفت. این امر در رویگردانی بخشی از نیروهای مذهبی از دولت ملی مصدق بی‌تأثیر نبود.

مقابله با بی‌حجابی: اعتراض نیروهای مذهبی، به‌خصوص واعظ، به افزایش بی‌حجابی در برخی از شهرها، از جمله دیگر مطالبات این نیروها از دولت بود که جهت اتخاذ تدابیر لازم در این خصوص بارها تذکر دادند. در سابقه این امر باید به نقش دولت در تحمیل بی‌حجابی - قانون کشف حجاب - در دوره رضاشاه توجه کرد. از این‌رو اعتراضات علما نسبت به رواج بی‌حجابی غالباً صبغه سیاسی داشت و در این خصوص دولت را مقصر و مورد خطاب قرار می‌دادند. شیخ عباسعلی اسلامی واعظ و بانی جامعه تعلیمات اسلامی و فلسفی واعظ شهیر از زمره این معترضین همیشگی بودند. عباسعلی اسلامی در یکی از سخنرانی‌هایش در اهواز، ضمن اعتراض به افزایش بی‌حجابی



سپهسالار خواستار پخش رادیویی سخنرانی‌های آن دوازده مدرسه مذکور شد. در این راستا دو درخواست جداگانه از سوی جمعی از اهالی فریمان و زابل جهت پخش سخنرانی‌های مذهبی و عاظمی از رادیو و بالاخره درخواست «هیئت اسلامی رفسنجان» جهت افزایش اجرای برنامه‌های دینی از رادیو نیز قابل ذکر است. فلسفی واعظ شهیر نیز از دیگر سخنرانان رادیو در آن دوره بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. روزنامه اطلاعات، ش ۵۳۳۱، تاریخ ۵ آذر ۱۳۲۲ و ش ۵۳۳۹، تاریخ ۱۵ مرداد ۱۳۲۲ و ش ۵۳۰۷، تاریخ ۷ آبان ۱۳۲۲
۲. هفته‌نامه دنیای اسلام، ش ۱۲، ۱۴، دی ۱۳۲۵، صص ۴-۱
۳. هفته‌نامه آیین اسلام، ش ۱۰، ۲۵، شهریور ۱۳۲۳، صص ۶-۳
۴. هفته‌نامه پرچم اسلام، ش ۲۶، ۵۵، اردیبهشت ۱۳۲۶، ص ۳
۵. مراجع ثلاث در قم و عبارت بودند از: آیت‌الله حجت کوه کمری، آیت‌الله سید صدرالدین صدر و آیت‌الله سیدمحمدتقی خوانساری

فعالیت‌ها با چالش‌هایی مواجه شد. چنانچه برای طالقانی، نامه‌هایی آمد که چرا در رادیو که فساد و فحشا را تبلیغ می‌کند، سخنرانی دینی ایراد می‌کند؟ اما ایشان در مقابل این جو ایستاد و استدلال کرد که ما اگر همین اندازه هم از رادیو استفاده نکنیم، کل برنامه مورد بهره‌برداری فساد قرار می‌گیرد، وانگهی ابعاد تأثیرگذار تبلیغات مذهبی از رادیو خیلی بیشتر از منبر و محافل سنتی است.

راشد و رادیو: در این میان سخنرانی هفتگی حسینعلی راشد از رادیو بسیار مورد استقبال قرار گرفت. استقبال عمومی از سخنرانی‌های راشد باعث شد که ایشان به همراه صدر بلاغی از کادر مبلغین ثابت رادیو شوند. کما اینکه سخنرانی‌های آن‌ها از چنان اعتباری برخوردار شده بود که نایب‌التولیه مدرسه

بازتاب

از میان نامه‌ها

سردبیر محترم رشد آموزش تاریخ

با سپاس از سرکار خانم علیخانی که کتاب اینجانب را در شماره ۵۹ معرفی کردند، ذکر چند نکته را ضروری دانستم:

۱. در مورد کور کردن رضا قلی میرزا اینجانب در صفحات ۳۶۵ تا ۳۶۸ کتاب خود دلایلی برای کور کردن پسر نادر آورده‌ام که از آن جمله است: ضرب سکه، کشتن تهماسب میرزا و فرزندانش در سبزوار، برکنار کردن والیان و منتخبین نادر از کار به دستور او، تشکیل سپاه پرمطراق برای خود، تمرد از ازدواج با دختر حاکم بخارا، تیراندازی به دستور او به طرف نادر، پوزش نخواستن از کلیه کارهایش در روز محاکمه و در نهایت وضع بدمزاجی نادر. بنابراین می‌بینید که من تنها وضع بدمزاجی را دلیل بر کور کردن فرزندش ندانستم.

در مورد تنبیه اطرافیان نیز دلایل متعدد وجود دارد. مثلاً در مورد محمدخان بلوچ با آنکه وی در سال ۱۱۳۴ هـ. ق به سپاه افغان‌ها پیوست و سفیر اعزامی اشرف به دربار عثمانی بود ولی با پوزش خواهی از مادر، از طرف او حاکم کهگیلویه شد. با این وجود اقداماتی علیه ایران انجام داد نظیر وارد کردن سپاه ایران به عقب‌نشینی طی جنگ اول ایران با عثمانی که در نهایت موجب شکست سپاه ایران شد، وادار کردن تهماسب میرزا به بستن قرارداد با عثمانی طی جنگی که دور از چشم نادر روی داد و به شکست تهماسب منجر شد، پراکنده کردن شایعه مفقود شدن نادر، برپا کردن شورش در برهه‌ای از زمان که کشور زیر فشار قدرت‌های بیگانه بود و و تمام این کارها را باید شواهدی بر خیانت او دانست.

۲. در مورد بخش پنجم نوشته‌اند با وجودی که نویسنده به کمبود منابع اشاره دارد فصلی به آن اختصاص داده شده است. باید یادآور شوم این نکته از نقاط قوت کتاب است با آنکه در دوره موردنظر در مورد اقتصاد ایران منبع بسیار کم است ولی اینجانب به صرف کمبود منابع از آن چشم‌پوشی نکردم و تلاش نمودم با واکاوی در سفرنامه‌های غربی و گزارش کمپانی هندشرقی در خلیج فارس که به صورت روزشمار در آثار تنی چند از محققین غربی و یا در آثار دیگر به صورت پراکنده موجود بود جنبه‌های اقتصادی جامعه ایران آن روز را روشن نمایم.

۳. نوشته‌اند «هر بخش دارای نتیجه‌گیری است» در حالی که هیچ‌کدام از بخش‌ها دارای نتیجه‌گیری نیستند و تنها طی ۸ صفحه در قسمت پایانی کتاب نتیجه‌گیری قرار دارد.

۴. اما در مورد ستایش نادر نیز لازم به توضیح است که مؤلف ضمن بررسی حوادث دوران پایانی صفویه و حکومت هفت‌ساله افغان‌ها و ضمن بررسی تهاجمات روس و عثمانی به کشور و امضای قراردادهایی که به تجاوزات آن‌ها جنبه قانونی می‌داد زمانی که به زندگی و اقدامات نادر پرداختم و دیدم وی با سرکوب شورشیان و اخراج بیگانگان و الحاق سرزمین‌های از دست رفته به کشور که همه مدیون همت قوی او و فداکاری سپاهش بود به این نتیجه رسیدم او در آن برهه از زمان به مثابه قهرمانی عمل کرد که اگر مساعی او نبود شاید ایران به حفظ حدود کنونی خویش هم موفق نمی‌شد.

دکتر مهناز سرپیشگی

نشست نقد و بررسی کتاب «غلامان خاصه، نخبگان نوحاسته دوران صفوی» روز شنبه ۷ آذرماه ۱۳۹۴ با سخنرانی آقای دکتر محمدحسن رازنهران (عضو هیئت علمی تاریخ دانشگاه خوارزمی) و آقای دکتر نصراله پورمحمدی املشی (عضو هیئت علمی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین) در تالار حافظ خانه اندیشمندان علوم انسانی (شهرداری تهران) برگزار شد.

کتاب «غلامان خاصه، نخبگان نوحاسته دوران صفوی» چهار نویسنده دارد که هر یک بر مبنای تخصص خود یکی از مباحث کتاب را تدوین کرده‌اند. به‌طور خلاصه تخصص و آثار نویسندگان کتاب بدین شرح است:

الف. خانم کاترین بابائیان، که دانشیار دپارتمان تاریخ دانشگاه میشیگان است. زمینه‌های مطالعاتی وی از تاریخ ایران مدرن، تشیع، تصوف و تاریخ جنسیت تشکیل شده است. ایشان دکترای خود را در سال ۱۹۹۳ از دانشگاه پرینستون اخذ کرده است. وی تاکنون ۶ جایزه از نهادهای بین‌المللی و دانشگاهی آمریکا دریافت کرده است. سه کتاب نیز نوشته که یکی از آن‌ها همین کتاب است. کتاب‌های دیگر ایشان ترجمه نشده است.

نشست نقد و بررسی کتاب غلامان خاصه، نخبگان نوحاسته دوران صفوی

محمد بیطرفان

دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه خوارزمی
std-mbitarafan@khu.ac.ir





ب. خانم **سوسن بابایی** یکی دیگر از نویسندگان این کتاب است که حوزه تخصصی وی از هنر و معماری اسلامی، تاریخ هنر، هنرهای زیبای ایران، افغانستان، پاکستان، هندوستان و ازبکستان، و روابط هنری شرق و غرب تشکیل شده است. خانم بابایی استاد پیشین دانشکده تاریخ هنر دانشگاه میشیگان بود و اخیراً به مؤسسه کورتالد ملحق شده است. وی در سال ۱۹۷۸ مدرک کارشناسی خود را در رشته طراحی گرافیک از دانشگاه تهران و در سال ۱۹۹۴ مدرک دکترای خود را در رشته تاریخ هنر از مؤسسه هنرهای زیبای دانشگاه نیویورک دریافت کرده است. در حال حاضر به تدریس در رشته هنر و معماری اسلامی در دانشکده تاریخ هنر دانشگاه میشیگان اشتغال دارد و حوزه‌های تخصصی تحقیقات و پژوهش‌های وی شامل، هنر و معماری در ایران از عهد باستان تا عصر حاضر (ایران، هندوستان، آسیای مرکزی و ترکیه)، تاریخ هنر، هنرهای زیبا، روابط شرق و غرب در عرصه هنر، معماری کاخ‌ها و قصرها، هنرهای درباری، مراسم و تشریفات سلطنتی، خانه‌ها و شهرنشینی، وجه مشترک تصویر و بافت و رویارویی بین فرهنگی در هنرهای تجسمی می‌شود. دکتر بابایی علاوه بر زبان انگلیسی با زبان‌های عربی، فرانسه، آلمانی و ایتالیایی آشنایی دارد.

درباره کتاب غلامان خاصه صحبت زیاد است. اول اینکه این کتاب بعد از چندین سال مورد توجه قرار گرفته است. پیش از این، در محیط آکادمیک برای نقد و بررسی آن انگیزه‌ای وجود نداشت، لیکن با همت گروه تاریخ خانه اندیشمندان علوم انسانی به بررسی این اثر پرداخته شد. نکته‌ای که در وهله اول مورد توجه هر دو استاد در این نشست قرار گرفت، لزوم نقد آثار تاریخ‌نگاران غربی بود، چه معتقدند با توجه به اینکه آنان در محیط آکادمیک غرب تحصیل کرده‌اند، به‌طور ناخودآگاه یا خودآگاه به بسط نظریات و مفاهیم غربی در تاریخ ایران برآمده‌اند؛ در حالی که مشخص است تاریخ ایران را نمی‌توان تنها در تعاریف و چارچوب‌های خشک نظریه‌های غربی و مفاهیم پدید آمده در غرب تعبیر کرد. نمونه بارز آن فرق ریشه‌ای و ساختاری میان «برده» و «غلام» در تاریخ غرب و ایران است. زیرا هر یک از دو مفهوم در بستر خاصی از تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خاصی در بافت به‌وجود آمده است و تلقی، تعبیر و تقلیل هر یک از این دو به دیگری کاملاً غلط و غیرعلمی است. بر این اساس، در این نشست، بحث مفصلی در موضوع بافت اجتماعی و چگونگی بر ساختن مفاهیم سیاسی و اجتماعی شکل گرفت.

در ابتدا **دکتر رازنهان** در مورد روش و شیوه تاریخ‌نگاری مؤلفان نظر مثبت خود را ابراز داشت

ج. نویسنده دیگر خانم **دکتر اینا باغدیانتس - مک کپ** است. وی که استاد دانشگاه تافتس ایالت ماساچوست آمریکاست پیش از اینکه به سن ۱۸ سالگی برسد، در ۸ کشور زندگی کرده و به شش زبان آموزش دیده است. او از پایان‌نامه دکتری خود در دانشگاه کلمبیا دفاع کرده و در آن بر روی جلفای جدید، ارمنیان و روابط بازرگانی آنان در ایران متمرکز شده است. تکیه‌گاه استدلال‌های وی براساس آرشئوهای جلفای جدید (اصفهان) است که در آن نخبگانی از تجار ارمنی، بخشی از سیستم اداری صفویان محسوب می‌شدند، و واردکنندگان اصلی نقره در آن عصر بودند. این رساله در سال ۱۹۹۹ چاپ شد. آثاری که تاکنون خانم مک کپ منتشر کرده از تم‌های مختلفی تشکیل شده است، از جمله تجارت ابریشم، تجارت ادویه، برده‌داری و شرق‌شناسی. آخرین تک‌نگاری وی درباره «شرق‌شناسی در اوایل فرانسه مدرن» است. وی تاکنون ۷ کتاب نوشته که، در زمینه صفویه، یکی همین غلامان

دکتر رازنهنان اعتقاد

داشت با توجه به اینکه

نویسندگان کتاب دسترسی

قابل توجهی به منابع اصلی

و اروپایی داشته‌اند، در این

کتاب داده‌های متنوع و

متعددی را در حوزه مورد

بحث در اختیار خواننده

قرار داده‌اند

و حتی حضور در عرصه تاریخ‌نگاری مسئله‌محور را نوعی شجاعت و روشن‌بینی معرفی کرد. به نظر وی نوع تاریخ‌نگاری کتاب، تلفیقی از حوزه‌های مختلف تاریخ‌نگاری اعم از تاریخ اقتصادی، تاریخ سیاسی و تاریخ هنر است و به‌عنوان یک اثر از آثار مربوط به دوره صفویه قابل بررسی و تأمل است. وی آن را از اولین آثاری دانست که در حوزه غلامان خاصه به رشته تحریر درآمده است.

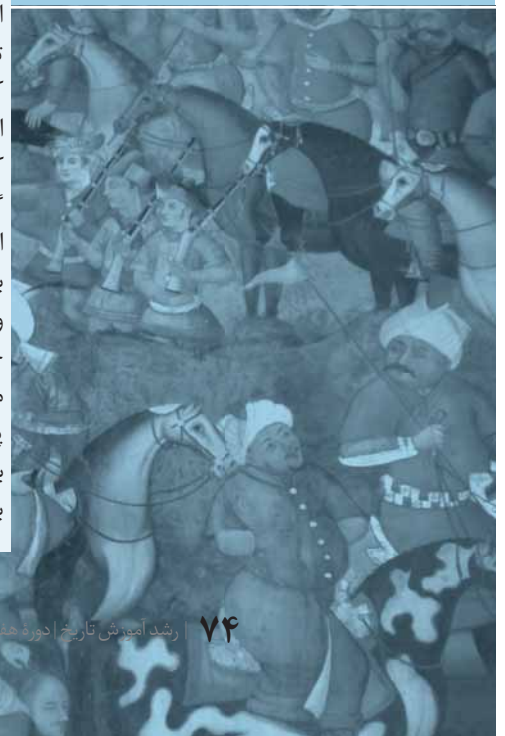
دکتر رازنهنان اعتقاد داشت با توجه به اینکه نویسندگان کتاب دسترسی قابل توجهی به منابع اصلی و اروپایی داشته‌اند، در این کتاب داده‌های متنوع و متعددی را در حوزه مورد بحث در اختیار خواننده قرار داده‌اند. از نظر این استاد، کتاب از نظر روایی و استحکام نسبتاً قابل قبول است و در آن داده‌های تاریخی متناسب با حوزه‌های تخصص آورده شده است. مؤلفان توانسته‌اند به طرز قابل قبولی این فصول را در کنار هم قرار دهند و نگاه دیگری به مجموعه‌ای به نام غلامان و اثرات آن‌ها در حوزه هنر، اقتصاد و سیاست داشته باشند. دکتر رازنهنان گفت اگرچه مورخان معاصر با برخی از تحلیل‌ها و دستاوردهای نویسندگان موافق نیستند، ولی این اثر، مستقل و متمایز از دیگر آثار است.

دکتر نصراله پورمحمدی املشی نیز بر مقوله دانش تاریخی نویسندگان کتاب تأکید داشت؛ دانشی که، به زعم او، از یک‌سو برآمده از روش تحقیق و روش‌شناسی آن‌ها در حوزه معرفت علمی و از سوی دیگر آشنایی آنان با تاریخ صفویه و به تعبیری «دانش صفویه‌شناسی» است. دکتر املشی کتاب را، در ردیف کتاب‌های تاریخ‌نگاری‌های اجتماعی قرار داد و مبنای آن را تاریخ اجتماعی و تاریخ غلامان عنوان کرد. گلایه اصلی وی این بود که چرا این کتاب، که مسئله مهمی را در تاریخ ایران طرح کرده، هم دیر ترجمه شده است و هم کمتر مورد توجه جامعه دانشگاهی کشور ما قرار گرفته است. وی گفت: خوانش این کتاب از آن بُعد اهمیت دارد که ببینیم چگونه نویسندگان مفهوم بافت غربی را در مبنای نادرستی بر بافت اجتماعی و سیاسی ایران سوار کرده‌اند. گلایه دیگر وی از آن جهت اهمیت دارد که به پرسش‌های تاریخی در محیط دانشگاهی ایران پرداخته است. از نظر دکتر پورمحمدی تمایل دانشجویان تحصیلات تکمیلی به دنبال موضوعات اجتماعی است، ولی در عمل، باز مبحث سیاسی غالب می‌شود.

دکتر پورمحمدی اعتقاد دارد وقتی تاریخی اجتماعی صفویه مطرح می‌شود، یعنی شاکله‌ای از اجتماع عصر صفویه پدیدار می‌شود. شاخص‌های تاریخ‌نگاری اجتماعی از نظر وی، بررسی بافت اجتماعی و پرداختن به تاریخ توده‌هاست، هرچند این تاریخ توده‌ها، با عناوینی نظیر طبقه غلامان و دیگر طبقات اجتماعی مفهوم‌سازی شده باشد. به نظر وی از منظر استقبال از آثار قلمی در عرف، شکاف زیادی بین عنوان کتاب و محتوای آن وجود دارد. به زبان دیگر، اگر کتاب فوق با عنوان‌های نظیر بحران اجتماعی عصر صفویه یا چالش‌های اجتماعی و مذهبی عصر صفوی منتشر می‌شد، خیلی بیشتر استقبال می‌شد. ولی چون مفهوم، یک مفهوم شرقی، یک مفهوم صفوی است، این کتاب می‌بایست پشت و پشته‌های کتاب‌فروشی‌ها و در قفسه کتابخانه قرار گیرد اما می‌بینیم که در محافل بحث و بررسی محلی از اعراب ندارد؛ در واقع چرا این‌گونه است؟ زیرا ما با مفاهیم عصر صفوی، چندان مانوس نیستیم و حتی خود را درگیر شناخت مفاهیم در بافت، انعکاس آن و حتی اهمیت آن نمی‌نماییم.

به گفته پورمحمدی اهمیت آموزشی این کتاب - جدای از مشکلات اساسی آن - شجاعت در انتخاب عنوان و هماهنگی در نگارش آن است. به گفته وی نویسندگان کتاب، خودشان را با مفهوم صفویه هماهنگ کرده‌اند، زیرا دانش صفویه‌شناسی دارند و می‌دانند راجع به چه چیزی صحبت می‌کنند، با این وجود، این کتاب حدوداً ۴ سال پشت و پشته کتاب‌فروشی‌ها و در کتابخانه‌ها قرار داشته و احتمالاً باز هم قرار خواهد داشت، زیرا همه به‌عنوان «غلام» نگاه (منفی) خاصی دارند؛ نه اینکه از مناسبات اجتماعی مراد و مریدی، غلامی یا خانوادگی، رعیتی و حلقه به گوشه و یا اطاعت محض بی‌اطلاع باشند و خودشان را با آن بیگانه نشان دهند، بلکه می‌خواهند از یک واقعیت تاریخی فرار کنند. البته نمی‌توان واقعیت‌های تاریخی را فراموش کرد. زیرا تاریخ کشور ما، چه بخواهیم و چه نخواهیم، این مسیر اجتماعی را طی کرده و حتی در اجتماع امروز نیز رشته‌های آن قابل مشاهده است.

دکتر پورمحمدی با توجه به مقدمه فوق، موضوع کتاب را بهترین مقوله اجتماعی در حوزه صفویه عنوان کرد که نظیر آن حتی در کتاب «مقاومت





دکتر رازنهان، درباره
محتوای کتاب، اظهار
داشت یکی از محاسن
کتاب در حوزه تاریخ
غلامان، در واقع تبیین
مفهوم غلام و غلامان است.
این مفهوم در حوزه‌های
مختلف کتاب مانند
معماری، نقاشی و حتی
ریز تر شکافته شده است

در حوزه شعر است - و یا سبک نو به وجود آمده است. همچنین در حوزه تأسیسات شهری، دقت قابل توجهی در کتاب دیده می‌شود که آن را از آثار دیگر متمایز کرده است.

دکتر رازنهان بر این نکته تأکید کرد که در این کتاب مقداری بی‌احتیاطی شده، و به تعبیر دیگر، ادعای غریبی از نویسندگان این مجموعه دیده شده است. اول اینکه به‌رغم نظر مشترک این چهار نویسنده که می‌گویند ما این

دوره را نه دوره افول که سراسر جنبش و نوآوری یافتیم، باید گفت این ادعا قابل تأمل است، به‌ویژه که دوره بعد از شاه عباس صفوی را هم مطرح کرده‌اند.

باز هم، دکتر رازنهان، نقص دیگر این کتاب را ارائه مصادیق - در راستای اثبات فرضیه تحقیق - بدون ارجاع بیان کرد. وی گفت: به‌عنوان نمونه، وقتی که پیشینه غلامان به بحث گذاشته می‌شود، در واقع به غلامان طایفه تکلو اشاره می‌شود، ولی سندی از این روایت به دست نمی‌دهد. همچنین، اینکه امامقلی خان، به‌عنوان فرمانده نظامی، می‌توانسته است در موقعیت حمل‌ونقل دریایی و ترانزیت و تجارت بین‌المللی دوره صفویه آن هم با اقتضائات آن دوره دخیل و مؤثر باشد، با ساختار و امکانات و

شککننده «جان فوران» نیامده است. به‌نظر وی امتیاز این کتاب، نگرش نو به تاریخ اجتماعی ایران است؛ مقوله‌ای که با یک مقدمه و پنج گفتار به زیبایی توانسته است واژه غلام را در گفتارها با هم پیوند دهد. وی گفت: اگر بخواهیم این کتاب را معرفی و نقد کنیم و یا توانایی و قابلیت آن را به تصویر بکشیم، باید نویسندگان آن را با نویسندگان شرقی و نویسندگان جامعه خودمان مقایسه کنیم. در محیط دانشگاهی خودمان مجموعه‌های متعددی نوشته شده است، که کتاب اولی با وسطی همخوانی ندارد و کتاب وسطی هم با آخری همخوانی ندارد. به دید دکتر پورمحمدی اینکه این کتاب به‌صورت مسئله‌محور نگاشته شده است، خودش بیانگر قابلیت آن است؛ هرچند در چگونگی طرح این دیدگاه شاید با آن‌ها موافق نباشیم.

در ادامه، دکتر رازنهان، درباره محتوای کتاب، اظهار داشت یکی از محاسن کتاب در حوزه تاریخ غلامان، در واقع تبیین مفهوم غلام و غلامان است. این مفهوم در حوزه‌های مختلف کتاب مانند معماری، نقاشی و حتی ریز تر شکافته شده است؛ به‌خصوص فصل آخر کتاب که آگاهی‌هایی درباره نقش غلامان در مکاتب مرقع و نقاشی و تغییراتی که در سطح نقاشی به‌وجود آمده داده شده است، و نیز تغییراتی که در حوزه ورود به سبک هندی - سبک هندی به‌معنای متأثر از هنر نه آنچه که



**دکتر رازنهمان اظهار داشت
که جدا از اصطلاح غلام، در
کاربرد اصطلاحات و واژه‌های
دیگری نیز که در بافت
تاریخی مفهوم‌سازی شده‌اند
باید دقت بسیار به خرج
داد؛ به‌طور نمونه و مشخص
واژگان اوباش و اجلاف**

به نظر آقای دکتر رازنهمان فصل چهارم کتاب هم، با عنوان «آغاز از اصفهان»، تا حدودی گنگ است و با محتوای آن تناسب چندانی ندارد. زیرا تمام محتوای این فصل برمی‌گردد به تأسیسات شهری و نقشی که غلامان در تأسیسات شهری داشتند. بنابراین عنوان فصل «آغاز از اصفهان» معنای خاصی ندارد. این فصل می‌توانست عناوین بهتری نظیر نقش غلامان در توسعه شهری و یا مثلاً تأسیسات شهری و ... داشته باشد.

دکتر رازنهمان فصل پنجم با عنوان «غلامان جنگی در ولایات» را نیز با محتوای آن خیلی غیرمرتبط دانست، چون تمام این فصل به هنر اختصاص دارد. ضمن اینکه بحث متمرکز است روی ولایت اصفهان و جمع بستن آن به‌صورت «ولایات» تا حدودی قابل تأمل است.

در بحث بعدی، دکتر رازنهمان، در به‌کارگیری درست واژگانی نظیر غلام، اوباش و اجلاف در بافت اجتماعی و سیاسی دوره صفوی تأکید داشت. وی تأکید کرد که هر واژه‌ای در بافت اجتماعی و سیاسی خود، دارای معانی متفاوت است. کاربرد این اصطلاح‌ها بدون مرزبندی دقیق و تفکیک آن‌ها، خوانش آن‌ها را مشکل و نادرست می‌کند و طبیعتاً تحلیلی هم که از آن صورت می‌گیرد در معرض خطا و لغزش خواهد بود.

دکتر رازنهمان در ادامه افزود که نویسندگان

موقعیت زمانی دوره صفوی همخوانی ندارد. دکتر رازنهمان سپس به ترکیب ساختار فصلی کتاب پرداخت. به‌نظر وی فصل سوم - «تجارت ارامنه و غلامان» - که به‌نظر می‌رسد خانم بابائیان این قسمت را نوشته است - درصدد است که بین گفتمان تجاری ارامنه از یک‌سو، و غلامان از سوی دیگر، پیوندی قرار دهد. اگر ما بر این توافق داشته باشیم که غلامان، براساس یک باور عمومی، کسانی بوده‌اند که در جنگ‌ها به اسارت گرفته می‌شدند، در طرف مقابل، ارامنه بیشتر در زمینه اشتغال و شهرتشان - که اصلاً خود دکتر رازنهمان درصدد اثبات این ادعاست - نقشی در تجارت داشتند. نویسنده این بخش حتی خودش می‌نویسد در زمانی که ارامنه در جلفای قدیم (در آذربایجان) بودند، به امر تولید ابریشم مبادرت می‌کردند و وقتی آمدند اصفهان در جلفای جدید به امر صادرات ابریشم پرداختند. بر طبق تحقیقات جدیدی که آقای رودی متی در کتاب «اقتصاد و سیاست در عصر صفویه» کرده است، فصلی از کتابش به همین مسئله، یعنی سهم تجار مسلمان، ارمنی و یهودی و هندی در تجارت ابریشم اختصاص دارد. نسبت به انتخاب این عنوان آقای دکتر رازنهمان اعتقاد دارد که روابط تجاری غلامان و ارامنه جای تردید است، ولی به هر صورت نویسنده تمایل داشته دو موضوع تجارت ارمنیان و غلامان را به هم پیوند بزند.

مفهوم‌پردازی دچار اشتباه خواهیم شد. بحث دیگر دکتر رازنهان درباره‌ی طرح مفروض «جامعه‌ی همگون غلامان» در ادبیات علمی این کتاب بود. به نظر وی در واقع در ساختار اجتماعی و سیاسی غلامان هم تفاوت‌های اساسی دیده می‌شود. در متون تاریخی از کردها، فارس‌ها و قزلباش‌ها به نام غلام یاد می‌شود. بنابراین نمی‌توان برای این طبقه جامعه‌ی همگنی در نظر گرفت. به‌طور مقایسه‌ای می‌توان تفاوت جامعه همگن و ناهمگن را در ساختار اداری و سیاسی دولت صفوی و عثمانی مشاهده و بررسی کرد. در ساختار اداری دولت عثمانی این طبقات به‌طور واضح و شفاف تعریف شده است و از هم متمایز شده‌اند؛ در صورتی که مرزبندی مشخصی در دولت صفوی در مقایسه با دولت عثمانی وجود ندارد و لذا به سادگی نمی‌توان مسئله‌ی جامعه همگن غلامان را مفروض گرفت.

موضوع دیگری که دکتر رازنهان به آن اشاره داشت، نحوه‌ی به‌کارگیری اصطلاح غلامان در دوره‌های تاریخی متفاوت است. وی معتقد بود که مؤلفان این کتاب جهت‌گیری‌شان این بوده که یک دوگانه‌ای را به نام قزلباش و غلام در همه فصل‌ها به بحث بگذارند و مقایسه کنند. نویسندگان در هر فصلی که از کتاب شروع می‌شود، هدف نخستشان بررسی اقدامات قزلباش‌ها در حوزه‌های مختلف است و در این مقایسه به دنبال برتری و تمایز بخشیدن به غلامان هستند. مسئله اساسی این است که نویسندگان نخواستند یا نتوانسته‌اند برخی از ابعاد مسائل غلامان را در دوره‌های پایانی حکومت صفویه در کنار طبقات دیگری نظیر خواجه سرایان، که افول صفویان را رقم زدند، ببینند. اینان حتی اشاره کرده‌اند که در این زمینه آگاهی ندارند. بنابراین به قسمت‌های مثبت‌اندیشی که در جهت اثبات فرضیه‌شان بوده است توجه کرده‌اند. مسئله‌ی دیگر به زعم دکتر رازنهان، کارکرد غلامان در ساختار اداری و سیاسی دولت صفوی است. اینکه هدف دولت‌ها از به‌کارگیری غلامان آیا ایجاد تعادل در ساختار حکومت بین نیروهای سیاسی حکومت بوده است، یا ایجاد تشدید تضاد و رقابت؟ بنا به نظر دکتر رازنهان دولت عثمانی در مقایسه با دولت صفوی در زمینه‌ی نیروهای ترکمن و نیروهای ینی‌چری به مدت طولانی تعادل نسبتاً قابل قبولی در میان این دو گروه سیاسی در ساختار دولت

کتاب توجه ویژه‌ای به تعریف و تمایز لغت «غلام» و «برده» در آمریکا و جهان اسلام داشته‌اند و بحث خاصی را در ارتباط با برده‌داری و از طرف دیگر غلامان در دنیای اسلام، مطرح کرده‌اند؛ بحث اینکه غلامان به صورت دودمانی بوده‌اند، در خانه‌ها و یا در ساختار نظامی بودند، قابلیت ارتقا داشتند و دیگر ویژگی‌هایی که در این زمینه برشمردند. اما قبل از این لازم بود که به مسئله غلام پرداخته می‌شد. در منابع عصر صفوی واژه غلام، نه تنها میان غلامان - یا به تعبیری نیروهایی که از گرجستان، منطقه ارمنستان و قفقاز به دولت صفوی پیوستند - بلکه در بخش‌های دیگر اجتماع و سیاست نیز به‌کار رفته است. به‌طور مشخص و نقش روی مهرهای سلاطین صفویه عبارت «غلام شاه ولایت» است. از سوی دیگر، اصطلاح غلام در ساختار سیاسی و اجتماعی دوره صفویه در برخی گزاره‌ها به افرادی اطلاق شده است که خاستگاه غیر قفقازی داشته‌اند. برای نمونه در متون صفوی از برخی فارس‌ها و اعراب به‌عنوان غلام یاد شده است. یا اینکه غلامان میرزا شاه‌حسین اصفهانی در دوره اول صفویه، خاستگاه قفقازی ندارند. فقدان طرح این مسئله باعث خلط مفاهیم مطرح شده در این کتاب می‌شود. به‌عنوان نمونه ساروتقی، وزیر صفوی، در یک جا به خواجه و غلام تعبیر می‌شود؛ یا گنجعلی خان زیپ، حاکم کرمان که منتسب به ایل کرد زیپ است - در زمره غلامان قرار می‌گیرد. به‌نظر دکتر رازنهان نویسندگان کتاب غلامان خاصه، باید به کاربرد یا تعبیر واژه غلام در ادبیات آن دوره، مبنی بر تفاوت غلامان در دنیای اسلام و جهان غرب بیشتر توجه می‌کردند.

دکتر رازنهان اظهار داشت که جدا از اصطلاح غلام، در کاربرد اصطلاحات و واژه‌های دیگری نیز که در بافت تاریخی مفهوم‌سازی شده‌اند باید دقت بسیار به خرج داد؛ به‌طور نمونه و مشخص واژگان اوباش و اجلاف. وی گفت: در منابع دوره صفویه وقتی که ترمز شاهزاده‌ها را روایت می‌کنند، از آن‌ها به‌عنوان اجلاف (اوباش) نام می‌برند. یا شورش‌های تبریز در اواخر سلطنت شاه طهماسب، با عنوان اجلاف یاد می‌کنند. لیکن واژه اوباش در نظر خواننده امروز، یک گروه شهری است، نه مجموعه‌ای که از طرف شاه، صوفی، اصناف و یا ... سازماندهی شده باشد. این‌ها باید از هم متمایز شوند و گرنه در



دیده می‌شود یعنی عبارات اجتماعی و اصطلاحات اجتماعی ادوار مختلف تاریخ ایران هم یک حوزه معنایی دارد که با عبارات غربی همخوان نیست. اولین مشکل این بحث از نظر نگاه نویسندگان در عنوان کتاب نهفته است (Slaves of the Shah) یا بردگان شاه؛ بنا به گفته دکتر پورمحمدی بین غلام تا برده فاصله زیاد است. در ادبیات اجتماعی و سیاسی ایران واژه غلام از معنای خاصی برخوردار است که فقط در بافت سیاسی و اجتماعی ایران می‌توان آن را تحلیل کرد. وی با خواندن این بیت حافظ که: غلام همت آنم که زیر چرخ کبود/ ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است. گفت: اینجا غلام یعنی چی؟ یعنی برده آنم!! غلام معنای خاص خودش را در روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی تاریخ ایران دارد و این عنوان (غلام) در حوزه‌های مختلف خانواده، مذهب تا حوزه سیاست هم وجود داشته است تا جایی که شاه‌عباس خودش را «غلام علی» می‌نامد.

وی در ادامه گفت: چهار سال این کتاب پشت و پیرترین‌های کتابفروشی‌ها و در کتابخانه‌ها بوده ولی حتی یک نفر یک صفحه هم راجع به آن ننوشته است. اینکه هر چی نویسندگان غربی نوشته‌اند مورد تأیید قرار گیرد ایراد اساسی کار است.

پورمحمدی معتقد بود که این اثر در جای خودش کار بزرگی است، ولی باید توجه داشت که بر این کار بزرگ نقد هم وارد است. تفاوت‌های نگاه در این جزئیات نهفته است. در روابط اجتماعی کنونی نیز این واژگان معنای خود را منتقل می‌کنند. اصطلاح غلام در روابط اجتماعی گاهی از بار عواطف و احساسات برخوردار است، مثلاً عبارت عامیانه «غلامتم» آیا معنای آن این است که من برده شما هستم! این اصطلاح از نوعی روابط فرادستانه و فرودستانه پرده برمی‌دارد که هنوز هم در مطالعات زبانی وجود دارد. حتی در برخی نوشته‌ها طرح شده که ایرانی‌ها شیوه گفتارشان این گونه است. پورمحمدی گفت: در بسیاری از متون تاریخی این اصطلاح به روشنی آورده شده است. در دوره‌های تاریخی کتاب‌هایی راجع به برده و برده‌داری در منطقه خوارزم تا خراسان نوشته شده است. حتی کتاب‌هایی راجع به اسب و اسب‌نامه‌ها به رشته تحریر در آمده که الان وجود ندارند. در متون تاریخی نزدیک به دوره صفویه نیز گزارش‌های متعددی آمده است. با تعاریفی که در این کتاب‌ها

عثمانی به وجود آورد و سلاطین عثمانی موفق شدند که این تعادل را خلق و حفظ کنند. به گفته وی هسسته اولیه نیروهای بینی چری در سال‌های نخست حکومت عثمانی - در دوره سلطان مراد اول - تحت عنوان سازمان عجمی شکل گرفت و بعد تکوین پیدا کرد. این ساختار به نیروی منسجمی تبدیل شد و حداقل به مدت چهار تا پنج قرن دوام پیدا کرد. اما در دولت صفویه بحث شکل‌گیری نیروی سوم، یعنی غلامان و قزلباشان و... بیشتر به نظر می‌رسد در جهت تشدید و رقابت و ایجاد تضاد در میان گروه‌های اجتماعی بوده است.

در ادامه دکتر رازنهران اظهار داشت که کتاب غلامان خاصه از فقر پژوهشی درباره روابط تاجیکان و غلامان رنج می‌برد. به نظر وی رابطه بین غلامان و تاجیک‌ها مغفول مانده است؛ زیرا تاجیک‌ها به‌عنوان دیوان‌سالارانی که تجربه اداره دولت را داشتند و به‌صورت خاندانی این تجارب را منتقل می‌کردند، نقش کلیدی در این اختلاف‌ها و تضادها داشتند، ولی در این کتاب به آن توجهی نشده است.

بالاخره دکتر رازنهران گفت: تکرار برخی مطالب در فصل‌های کتاب، به انسجام و یکدستی مطالب لطمه زده است. زیرا برخی موضوعات نظیر بحث الله وردی‌خان، قرچی‌قای‌خان و تهمورث‌خان به دفعات مختلف در کتاب تکرار شده که شاید به دلیل این بوده است که هر نویسنده، در جمع‌بندی مطالب خود اطلاع کاملی از نوشته‌های سه نویسنده دیگر نداشته است.

نشست با سخنان دکتر پورمحمدی ادامه یافت. وی با انتقاد از اینکه باید با موادی که در غرب نوشته می‌شود با دیدگاه انتقادی برخورد کرد، گفت که شرق را فقط در بافت شرقی می‌توان دریافت. غرب می‌تواند ما را تحلیل کند ولی با مفاهیم، کلمات و عبارات خودمان. برای مثال اگر در ادبیات تاریخی ما نوشته شود طایفه بوربون‌ها، خیلی اعتراض می‌شود که چرا طایفه! بنابراین ما هم می‌توانیم همین اعتراض را داشته باشیم. وقتی آن‌ها می‌خواهند عبارات خودشان را به ما تحمیل کنند ما هم باید اعتراض کنیم. اگر بوربون‌ها یک ساختار اجتماعی دارند که در بافت اجتماعی غرب معنی دارد و در ساختار اجتماعی آن‌ها طایفه وجود ندارد، این واقعیت در ساختار اجتماعی شرق نیز

با مشکلاتی که شاه

عباس با قزلباشان

داشت آنان را کنار زد

و ترکیبی از غلامان را

در رأس امور قرار داد.

بنابراین با این نوع نگاه

بر اساس متون اصیل

دوره صفوی، غلامی

یک امتیاز اجتماعی

حساب می‌شود. کسی

که غلام دربار بود، یا

غلام حاکم منطقه بود،

نفوذ فراوانی داشت.

این عنوان جایگاه

اجتماعی غلامان را در

جامعه نشان می‌داد، نه

اینکه برده بوده باشد

شده بود، برده یک تعریف داشت و غلام تعریف دیگر.

دکتر پورمحمدی، با اشاره به تلقی‌های اشتباه در توصیف و تحلیل تاریخ ایران، به دو نمونه که رایج‌تر است اشاره کرد، یکی اینکه حمله افغانه در دوره صفویه به ایران را یک حمله خارجی تلقی می‌کنند و دیگر اینکه توجه ندارند که بخش زیادی از ارامنه و سرزمین‌های ارمنی نشین در دوره صفوی، جزئی از قلمرو ایران بوده است. بنابراین اصلاح این اشتباهات، بسیار مهم است. پس افغانه دشمن خارجی نبودند، بلکه ایرانی محسوب می‌شدند و ارامنه نیز با توجه به پراکندگی آنان و مالکیت ایران بر بخش شرقی ارمنستان، تحت حاکمیت ایران قرار داشتند. حتی در متون ارمنی آمده است که ارمنی‌ها شاه اسماعیل را دو سال در جزیره‌ای در دریایچه وان نگه داشتند، تا بتوانند رابطه خودشان را با او برقرار کنند و به گونه‌ای با وی تعامل داشته باشند.

دکتر پورمحمدی افزود، ما با تاریخ روم آشنا هستیم و اطلاع داریم که در روم برده‌ها حیات و ممانعت، سیاست و اقتصادشان در دست اربابانشان بوده است. برده در بافت غربی به این معناست، یعنی هیچ اراده‌ای از خود ندارد. نویسندگان کتاب با یاری گرفتن از مفهوم برده‌داری در غرب، سعی کرده‌اند نظام برده‌داری را، به ویژه در ایران عصر صفوی تعمیم دهند. پورمحمدی، با توجه به مباحثی که در نشست مطرح شد، گفت: مگر می‌شود بعد از مقام پادشاهی، مقام بعد از آن برده تلقی شود و یا مقام صدارت، وزارت و سپهسالاری به بردگان واگذار شود. حال اگر نفر دوم مملکت برده شد، چگونه می‌توانید ساخت‌های دیگر اجتماع نظیر رعایا را تعریف کنید. اگر صدراعظم ساروتقی و سپهسالار اللهوردی خان برده تعبیر شوند، بقیه نظام اجتماعی با چه عنوانی تعبیر می‌شود. گذشته از این، چگونه ممکن است با اطلاق برده‌داری به نظام سیاسی ایران، حکومت صفوی ۲۴۰ سال پایدار بماند. تصور دکتر پورمحمدی این بود که نویسندگان کتاب مورد بحث، از دریچه تاریخ و مفاهیم غرب، در واقع یک نوع مطالعه شرق‌شناسانه داشته‌اند. به هر صورت یا اینان با مفاهیم شرق آشنا نبوده‌اند، یا اینکه می‌دانسته‌اند ولی نتوانسته‌اند آن را به درستی درک کنند. این مشکل، به نظر می‌رسد در وهله

اول، تولید نکردن ادبیات در این حوزه در مجامع داخلی بوده است، دلیل آن هم چالش‌های اقتصادی و سیاسی این دوران بوده است. اگر برای هزاران غلام تأثیرگذار دوره صفوی، آثار بیشتری نوشته می‌شد، این گونه مشکلات کمتر پدید می‌آمد.

به نظر دکتر پورمحمدی هدف نویسندگان، ترسیم حضور غلامان در دوره طلایی صفوی است. در واقع دوره صفویه به سه مرحله تقسیم می‌شود: دوره شکل‌گیری و تثبیت، دوره اوج و شکوه و دوره نزول و فروپاشی. نویسندگان کتاب می‌خواهند نشان دهند که اوج و شکوه دوران صفوی، مدیون و مرهون غلامان بوده و تازه آنان هم ایرانی نبوده‌اند! یعنی دارند به گونه‌ای شیرازه اندیشه سیاسی و کارکرد سیاسی تاریخی ایران و ایرانیت را در دوره صفویه از هم می‌پاشند. در حالی که اگر فکر ساخت شهر اصفهان - بخش جدید آن - را بررسی کنیم، می‌بینیم که طرحش در سال ۱۰۰۰ ق ریخته شده بود. پیروزی بر عثمانی در سال ۱۰۲۰/۱۶۱۱ و پیمان صلح در سال ۱۰۲۱/۱۶۱۲ منعقد شد. تاریخ تقریبی ورود غلامان معروف دوره شاه عباسی، به قدرت در حدود سال ۱۰۲۰ هجری قمری است. بنابراین تقریباً ۲۰ سال فاصله بین سنگ بنای اصفهان و حضور غلامان در آن بوده است. در واقع اندیشه ساخت اصفهان در ذهن شاه عباس بود نه در ذهن اللهوردی‌خان کارگزار شاه عباس!

آخرین سخن دکتر پورمحمدی این بود که: در واقع مسیر حرکت شاه عباس از هرات تا قزوین، برای وی به منزله مدرسه‌ای از آتن تا اسکندریه بود. شاه عباس اندیشه کنار گذاشتن قزلباشان را در این مسیر یاد گرفت و آن را تجربه و لمس کرد. با مشکلاتی که شاه عباس با قزلباشان داشت آنان را کنار زد و ترکیبی از غلامان را در رأس امور قرار داد. بنابراین با این نوع نگاه بر اساس متون اصیل دوره صفوی، غلامی یک امتیاز اجتماعی حساب می‌شود. کسی که غلام دربار بود، یا غلام حاکم منطقه بود، نفوذ فراوانی داشت. این عنوان جایگاه اجتماعی غلامان را در جامعه نشان می‌دهد، نه اینکه برده باشد. اینکه در بخش اول در ساختار سیاسی صفوی، قزلباشان یا امرای قزلباش به عنوان رکن دولت محسوب شوند و در بخش بعدی غلامان با معنای بردگی، مفهوم سازی شود، اشتباه است، اشتباهی که با واقعیت‌های عصر صفوی همخوانی ندارد.

لشکرکشی اسکندر به ایران

اکرم علیخانی

دبیر منطقه ۹ تهران

تألیف: آریانوس، فلاویوس، ترجمه همایون صنعتی‌زاده

ویراستار: روشنگ آذری

ناشر: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۹۳

چاپ اول، تعداد صفحات: ۳۹۹، بها، ۲۸۰۰۰ تومان

اصل کتاب «لشکرکشی اسکندر» اثر «آریان» مجموعه‌ای از هفت کتاب با فصل‌های متعدد است و شرح کشورگشایی‌های اسکندر در آسیا را روایت می‌کند. همایون صنعتی‌زاده هفت فصل آن را، که رخدادهای مربوط به ایران را شامل می‌شد و برای خواننده ایرانی کشش داشته، ترجمه کرده بود که پس از درگذشت او ایرج افشار سروسامان دادن به این کار را به خانم آموزگار سپرد. سرانجام کار به ویراستاری خانم روشنگ آذری به‌عرصه نشر آمد. اینک خلاصه‌ای از شرح حوادث هفت بخش کتاب.

– **فصل اول:** مرگ فیلیپ و جانشینی اسکندر، جنگ‌های اسکندر با تراکیان‌ها و قبایل دیگر، تخریب شهر «کتا»، شورش «کلیتوس» و «گلوسیاس»، شورش شهر «تیس»، روبرویی اسکندر با آتنی‌ها، گذر اسکندر از «هلسیونت»، دیدار شهر «تروا»، جنگ «گرانیکوس»، تدارک قشون، شکست ایرانیان، اسکندر در «ساردین» و «افسوس»، محاصره و تسخیر «میلتوس» و «هالیکارناسوس»، اسکندر در «لیکیه» و «پامفیلیا»، اسکندر در فریقیه.

– **فصل دوم:** تسخیر «متیلینه» توسط ایرانیان، مرگ «ممنون»، تسخیر «تندوس» توسط ایرانیان، اسکندر در «گوردیوم»، فتح مقدونیه، بیماری اسکندر در «ترسوس»، پیشروی اسکندر به «میراندروس» و به مقابله برخاستن داریوش، داریوش در «ایسوس»، شکست داریوش و فرار وی، برخورد مناسب با خانواده داریوش، فتح فنیقیه توسط اسکندر، نامه داریوش و پاسخ اسکندر، ستایش هرکول در شهر «صور»، فتح صور، محاصره و فتح «گازا»

– **فصل سوم:** پیروزی بر مصر، بنیان‌گذاری اسکندریه، بازدید از معبد «آمون»، حرکت به سمت سوریه، عبور از دجله و فرات، توصیف لشکر داریوش در «اربلا»، تاکتیک‌های اسکندر، فرار داریوش از جنگ «اربلا»، تعقیب داریوش و فرار وی به «ماد» پیشروی اسکندر به سوی بابل و شوش، انقیاد «کسیان»‌ها، شکست آریوبرزن و تسخیر پرسپولیس، پیشروی اسکندر به سوی ماد و پارت، گذر از دروازه‌های کاسپین (خزر)، به قتل رسیدن داریوش سوم، لشکرکشی به «هیرکانیه»، پیشروی به سوی «باکتریا»، همکاری «ساتی برزن» با «بسوس»، گذر اسکندر از هندوکش، تسخیر «باکتریا» و تعقیب و دستگیری «بسوس».

– **فصل چهارم:** شورش سغدیان، شورش سکاها، مبارزات

سپیتامان، قتل کلیتوس، مباحث کالیستنس و آنآخارسوس، دسیسه باگس، اتحاد باسکاها و خوارزمیان، انقیاد سغدیان، شکست و مرگ سپیتامان، پناه گرفتن اکیسارتس در سعد و تسخیر قلعه توسط اسکندر و ازدواج وی با رکسانا، تسخیر قلاع دیگر، رسیدن اسکندر به رودخانه کابل و استقبال تاکسیلان‌ها از وی، شکست آسیاسیان، محاصره ماساگا و اورا، تسخیر بازیره و رسیدن به ایندوس.

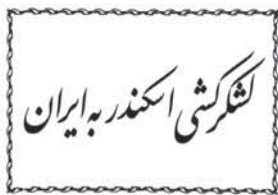
– **فصل پنجم:** اسکندر در شهر نیسا، گذر از ایندوس، کوه‌ها و رودخانه‌های آسیا، توصیف کلی هندوستان، شیوه پل‌زنی بر روی رودخانه، رفتن به سوی رودخانه هیداسپ، سد راه اسکندر توسط پروس، گذر از هیداسپ، آرایش نظامی پروس، اتحاد با پروس، مرگ بوسفالا، پیروزی بر گلوسیان‌ها، گذر از رودخانه آسین، پیشروی بیشتر، سخنرانی اسکندر.

– **فصل ششم:** تدارکات سفر بازگشت از رودخانه ایندوس، گذر از رودخانه‌های هیداسپ و آسین، آرایش نظامی علیه مالیان‌ها، شورش مالیان‌ها، زخمی شدن اسکندر، نگرانی سربازان برای اسکندر، جنگ علیه اوکسیانوس و سامبوس، فتح باتالا، اکتشاف مشاعر رودخانه ایندوس، جنگ علیه اوریتانی‌ها، گذر از بیابان گادروسیا، رنج لشکر در بیابان، گذر از کارمانیا، اسکندر در پاریس، بازسازی مقبره کوروش.

– **فصل هفتم:** نقشه‌های اسکندر، فیلسوف هندی، ازدواج مقدونیان و ایرانیان، پادشاهی به سربازان، حرکت به سوی دجله، اعتراض مقدونیان به اسکندر، آشتی بین سپاه و اسکندر، بازگشت ده هزار مقدونی به خانه به همراه کراتروس، آمازون‌ها، مرگ هفاستیون، سفیران کشورهای دور، اکتشاف دریای خزر، پیش‌بینی مرگ اسکندر، سفیران یونان، آماده‌سازی ناوگان برای حمله به

عربستان، توصیف عربستان، سفر نثارخوس، توصیف فرات، استخدام ایرانیان در لشکر، بدیمنی نشانه مرگ اسکندر، تب اسکندر، در انتهای فصول تصاویر نقاشی رنگی وجود دارد و بخش پایانی کتاب شامل: فهرست اشخاص، فهرست جغرافیایی، قبایل و کتاب و فهرست کتاب‌ها.

اشکال عمده این کتاب آن است که فاقد فهرست مطالب می‌باشد.



ترجمه همایون صنعتی‌زاده

ویراستاری: روشنگ آذری

زیر نظر دکتر ژاله آموزگار



تهران ۱۳۹۳